



اول این عشق در خرداد بود
نیمه خرداد یک بنیاد بود

میرزای جنگلی



آن، مقدمه حرکتی گشت که در روزگار غلبه سهمگین فرهنگ غرب و پس از آن، در زمان حاکمیت استبداد، راهی به سوی نور می‌گشود. این حرکتها که عمدتاً در صورتی کاملاً مذهبی و مردمی ظاهر گردید، در جهت شکستن بن‌بستی که انحراف نهضت مشروطه بوجود آورده بود، قرار داشت و راه را برای تحقق نظامی منطبق بر اسلام و آرمان‌های مردمی باز کنند،

پادشاه میرزای جنگلی شکست مشروطیت و غلبه منورالقران غرب زده در کار رهبری و هدایت نهضتی که با خون و تلاش و ایثار مردم مسلمان ایران به پیروزی نزدیک گشت، روزهایی پراز پاس و سردرگمی را پدیدآورد. مردم که از دور و نزدیک شاهد بودند که چگونه از فرنگ برگشتگان بی‌درد نمره خون شهیدان سالها را بر سر باد میدهند و نشسته بر مرکب پوشالی تجدید خواهی، اسلام را به بازی گرفته‌اند، مردم که می‌دیدند چگونه شیخ شهید نوری را برادر می‌کشند و این بزرگوار را که عمری بمبارزه با استبداد کمر بسته بود، مستبد می‌خوانند و تحقیر می‌کنند، از میدان بازگشتند و مشروطه خواهان جیره‌خور سفارت انگلیس را به امان خود رها ساختند، و دیدیم که این جماعت چه محترمانه کار را به رضاخان سپردند و خود نیز رواج بازار نامردمی‌اش را باعث گشتند. شکست نهضت مشروطه و سرخوردگی مردم از سرانجام تلخ



خبر اول تاریخ هزار ساله

باسدار پیام خونهای پاکى باشند که در عاشورائی دیگر وجه رونین آنان را خواهد پوشاند.

بهر حال آنها از سالها پیش حدیث پانزده خرداد را میدانستند، چه حدیث در دناکی.

بهر حال فلسفه وجودی آنها به شیوای گسست ناپذیر با این حدیث گره خورده بود.

چه سرنوشت مبارکی.

در گوشه‌های دیگر، در کنج دوردستی از دشت ورامین خاک حاصلخیزی از قرنهای پیش ذخیره شده بود. عجیب است که چگونه در طول آن سالهای بسیار گسی سرخ آن خاک خوب را نگرفت و در آن بذری نکاشت و از آن خرمنی بر نداشت. و عجیب نیست اگر این خاک سالها معطل ماند، تقدیر برای او انتظاری طولانی را پیش‌بینی کرده بود: انتظار لحظه رسیدن طوفان موسمی از راه.

طوفان از راه نرسید و از راه نرسید تا آنکه در نیمه خرداد سالها بر خروش مردم ورامین فریاد زدند و پسوی تهران راه افتادند. آنگاه خاک خوب براسبان تیزنگ کاروان تندباد فرار گرفت و آنگاه بر سر تاسر راه آن مردم نشست تا مبادا خون آنان بر پوشش نامناسبی از سنگ‌ریزه بریزد. تا مبادا خون‌ها بهدر رود و از آن تربتی مبارک بدست نیاید.

در اواخر دهه سی- اگر بنا بر شمردن باشد- از این صحنه‌ها در این سو آن سو بسیار بود.

گویا رسولانی از آسمان خبر اول تاریخ هزار ساله بشریت را برای همه آورده بودند. برای همه بجز بشریت غافل. ای کاش بشریت غافل هم میدانست. ای کاش انسانیت هم از عظمت حادثه‌های کوه قمر بود سرنوشت او را شکل دهد با خبر میشد. ای کاش حداقل وقتی که واقعه رخ داد قدر آنرا میشناخت و با پس از آن در انتظار نمره پانزدهمین فطره از خون پانزده هزارمین شهید پانزده خرداد مینشست و ای کاش که امروز که خونهای آنروز میوه خود را داده‌اند ارزش آنها شناخته شود. السوس که بشریت هر چه بخورد می‌پسندد و قنای میکند از پس تقدیر از این میوه بر نمی‌آید. و هنوز هم شکوه لحظه‌هایی که بسراش آمده‌اند را آنچنانکه باید نمیدانند و کتاب رهائی نهائی را که بهم بیوستگی آنچه اکنون می‌گذرد از همه سو به آن اشاره دارند نمی‌خوانند.

السوس که کمتر کسی می‌داند در پانزده خرداد نطفه آزادی موعود بسته شد و السوس که کمتر کسی در اندیشه چنین فرو می‌رود و برای تولد او در نخستین لحظات فردا تدارک می‌بیند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در اواخر دهه سی، یکروز آفتاب طی نطق غرائی خطاب به درختان حاشیه خیابان ارم قم به اطلاع آنان رساند که بالاخره سید بزرگواری خواهد آمد که هر بهانه‌ای را برای پلاسیدگی برگها از بین ببرد. از آنروز به بعد هر بار که سید راست قامتی از پیاده روی آن مسیر رد شد آنها به او سلام کردند. شاید او همان پاور موعود باشد. بدون شک هر کدام از آن صدها درخت برای خود تصویری از چهره و اندام آن القائه رسم کرده بود. برخی تمامی قدرت اندیشه خود را برای نقاشی چهره نورانی او بکار بردند. بعضی دیگر با خود می‌گفتند که او حتما باید خطیبی توانا باشد. یا سردی چهار شانه یا پلی شجاع یا متفکری کم حرف- یا نجیبی سر بزر- یا عالمی عام- یا....

شب همان روز ماه سرخ درختان خیابان آزادی را گرفت. البته شجره‌های سبزی که امروز می‌بینید در آن روزگار نونهالانی بیش نبودند و ماه انتظار نداشت که در آن سن و سال آنها به جوهر کلام او پی ببرند، پس تنها بچی آرام با تک تک آنها کرد. با مهربی مادرانه دستی به سر و گوششان کشید و گفت از حالا صفهای خود را مرتب کنید زیرا روزی سیدی بزرگواری در حالی که سیل جمعیت او را پس از سالها افراق در اغوش می‌کشد، از شما سان خواهد دید.

فردا که در خاک ریشه دواندید دیگر نمیتوان ردیف شما را ببط کرد. از هم اکنون آماده آن روز باشید.

نونهالان خیابان آزادی- برابر انتظار- بجز چند کلمه از پیام چند جمله‌ای مآهتاب را نفهمیدند. آنها اگر معنی سیل جمعیت را نمی‌دانستند حق داشتند. حتی انسانهایی که هر روز از آن خیابان رد می‌شدند هم تا ۲۵ سال بعد معنی این دو کلمه دست نیافتند. اما نونهالان خیابان آزادی نه تنها از معنی این دو کلمه که از مفهوم واژه‌هایی چون سراق و سان نیز بیخبر بودند. آنها تنها دانستند که در طول زندگی‌شان روزی بیاد ماندنی خواهد رسید که از هم اکنون باید به پیشواز عظمت او بروند. و آنها از همان روز به پیشواز رفتند.

انتظار درختان خیابان ارم و نونهالان جاده آزادی اگرچه پدیدهای شکفت و قابل تأمل است. لیکن باز در مقابل احساس عمیق و پیچیده فرش آجری میدان ارک چیزی نیست. شاید پیر مردی که بر گردن آن آجرها حق معماری دارد پیام مهم را در حین زنجیر کردن آنها در صحن میدان بگوش تک‌تکشان خواند و شاید لغاری که آنها محصول دست اویند داستان آینده را بر روی خطوط خست‌های خام نوشت و یا شاید آنها در جای دیگر و از زمانی دیگر دانستند که باید

بزرگداشت روز حماسه آفرین ۱۵ خرداد بزرگداشت ارزشهای انسانی در طول تاریخ است.

امام خمینی

قربانی خیانت انقلابی نمایان

● شکست نهضت مشروطه مقدمه حرکت‌هایی گشت که در روزگار غلبه سیمگین فرهنگ غرب و پس از آن در زمان حاکمیت استبداد راهی بسوی نور می‌گشود.

● جنگلی‌ها که اول بار موجودیت خود را با فعالیت‌هایی علیه نیروهای اشغالگر روسیه تزاری آزاد کرده بودند پس از سازش انقلابیون اکتبر با دولت انگلیس با خیانت ارتش سرخ روبرو گشتند.

● رکود نهضت جنگل از هنگامی آغاز شد که تعدادی از نیروهای ارتش سرخ به توصیه و تحریک و اصرار کمونیست‌های نفوذی در نهضت جنگل با انقلابیون همراه شدند.

● دلیل اعتماد میرزا کوچک خان به مارکسیست‌های روسی این بود که گمان می‌کرد رهبران شوروی از خیانت‌های که به وی شده مطلع نیستند و بالأقل به این خیانت‌ها رضایت ندادند.

تمهد بنیانگزاران آن به اسلام و مردم، منعکس است.

جنگلی‌ها اول بار موجودیت خود را با فعالیت‌هایی بر علیه نیروهای اشغالگر روسیه تزاری عملی ساختند. آنها با چاقو و چماق به قزاق‌ها و سالدات‌های روسی حمله می‌نمودند و ضمن مقابله با تاجور طلی آنان رفته رفته اسلحه‌هایی به غنیمت گرفته و مسلح شدند. از سوی دیگر جنگلی‌ها با نیروهای دولتی در کش و قوس و درگیری بودند و انقلاب جنگل در پیروزی‌های چشم‌گیری که در نبرد با نیروهای تزاری و دولتی بدست آورد، بستدریج گسترش و نفوذ یافت.

دراوج شکوفائی نهضت مردمی- اسلامی جنگل، انقلاب اکتبر بر علیه حکومت تزاری در روسیه به پیروزی رسید. با این پیروزی جنگلی‌ها تصور کردند که انقلابیون اکتبر همچون تزار در کنار نیروهای دولتی و بر علیه نهضت جنگل عمل نخواهند نمود و آن‌ها را در مبارزه با مستبدان پاری خواهند داد و با همین تصور بود که در آستانه فتح قزوین و در هنگامی که چه بسا خود بنیانهائی قدرت کافی برای این کار داشتند، از نیروهای شوروی تقاضای کمک نمودند. این تقاضا به توصیه و تحریک و اصرار کمونیست‌هایی که در نهضت جنگل نفوذ کرده بودند، صورت گرفت و سر نتیجه آن تعدادی از نیروهای ارتش سرخ به بهانه کمک با انقلابیون جنگل همراه شدند و در این پوشش توطئه علیه این نهضت را آغاز کردند و درست از این هنگام رکود نهضت جنگل آغاز شد. فتح قزوین در اثر کارشکنی‌های این نیروها و نیروهای نفوذی میسر نشد و از سوی دیگر تبلیغات انحرافی و فریب کارانه کمونیست‌ها بر علیه

رهبران حقیقی نهضت جنگل پا گرفت.

مارکسیست‌هایی که در نهضت جنگل نفوذ کرده بودند همراه با نیروهای ارتش سرخ که در تمام شهرهای گیلان حضور داشتند، به تبلیغات علیه میرزا کوچک خان و همراهان واقعی‌اش دست زدند و تحت این عناوین که او خورده بورژوا حامی سرمایه‌داران است، علیه او سمپاشی کردند و با امکانات وسیعی که هر جا



در اختیار داشتند، میتینگ‌های تبلیغاتی بر علیه وی بر انداختند تا آنکه بالاخره میرزا ناچار شد از رشت، شهری که روزگاری همه مردمش با او بودند، به دلیل عدم امنیت به جنگل بازگردد.

در همین زمان ضمن درگیری‌ای که بین جنگلی‌ها و نیروهای دولتی اتفاق افتاد، مارکسیست‌های ارتش جنگل از فرصت استفاده نموده و به کمک ارتش سرخ علیه میرزا دست به یک کودتا زدند، گرچه این کودتا پس از مدت کوتاهی شکست خورد و همه عوامل آن گرفتار شدند، اما میرزا کوچک خان بواسطه آن، درحصاری برخاسته از اختلافات داخلی و شکست طرح گسترش نهضت جنگل،

گرفتار گردید. در همین تنگنا بود که جنگ جهانی اول به پایان رسید و انقلابیون اکتبر بر سر مسائل ایران با دولت انگلیس به سازش نشستند و انقلاب جنگل نیز مورد معامله قرار گرفت. در نتیجه این معامله سازش توطئه وسیعی بر علیه میرزا کوچک خان در منطقه گیلان آغاز شد. حیدر خان عمو اوغلی در لباس دوستی و پاری به نهضت جنگل پیوست و همکاری دوباره مارکسیست‌ها طبق نقشه قبلی با نهضت جنگل

دوباره پا گرفت. میرزا کوچک خان به قول آنها مبنی بر آنکه دیگر بر علیه نهضت جنگل توطئه نخواهند کرد، اعتماد نمود و بازم بهای این جماعت از خدا بی‌خبر به نهضت جنگل باز شد اعتماد دوباره میرزا شاید از روی ناچاری و بدلیل مضایق بسیار نهضت جنگل در آن هنگام بوده است و در کنار این عات باید اضافه کنیم که: میرزا خیال میکرد رهبران شوروی از خیانت‌هایی که بوی شده مطلع نیستند و بالأقل به این خیانت‌ها رضایت ندادند،

باجنین تصویری میرزا به این ناگزیر تن داد و غافل از اینکه با پذیرفتن اجرا کنندگان طرح مشترک انگلیس و شوروی به نهضت جنگل ندانسته راه خیانت‌های بعدی آنانرا باز می‌گذارد. البته در این کار مراقبت کافی رانیز معمول داشت و به همین دلیل نیز به محض آنکه خیانت و توطئه در شکل کودتای دیگری ظاهر گشته، اقدام نمود و عاملان آنرا دستگیر و زندانی نمود با آشکار شدن این خیانت، توطئه گران سرکوب شدند ولی درگیری پراکنده میان خائنان و وفاداران به میرزا کوچک خان ادامه یافت تا آنکه حیدر خان عمو اوغلی و چند تن دیگر از همفکران او به

۱- جالب است بدانیم که خالو قربان یکی از همکاران کمونیست‌ها در جریان کودتای ماسارکسیستی احسان الله خان بود.

صبح یگانه

فهرست

- سرمقاله
- ۱۵ خرداد اولین نقطه اشتعال برای شعله‌های مقدس انقلاب اسلامی بود
- سیری در وقایع خرداد خونین
- پاره‌سرانی‌های استکبار جهانی
- امام و پانزده خرداد
- سلطان عباس
- پانزده خرداد یک بنیاد بود
- تحلیل سیاسی نظامی عملیات بیت‌المقدس
- آموزش رزمی
- آناتومی گسترش قیام‌ها در آمریکای مرکزی
- خلوص نخستین گام جهاد
- صدق در بیان عارف شهید آخرین قسمت
- سقوطی در حد ابتذال
- اشعار رسیده
- نمایشنامه بچه‌های پشت جبهه
- اسارت و.....
- بوم بچشم دیدم
- صد آسمان ستاره
- نمایشگاه اشیاء قلمکار در موزه‌های تزئینی
- فرزندان جنگل-۳
- امام و پانزده خرداد
- آفریقا ای سرزمین ستمدیده

صبح پنج‌شنبه

ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی

ارگان حزب جمهوری اسلامی

برادر و خواهر مسلمان با ارسال نامه، پیشنهادات، انتقادات اشعار، قصص یا طنز جالب ما را در این مهم باری فرمائید. مطالب خود را به آدرس:

تهران خیابان سعدی جنوبی شماره ۵۷۱ اطاق شماره ۵۵۵

«صبح پنج‌شنبه»

ارسال فرمائید.

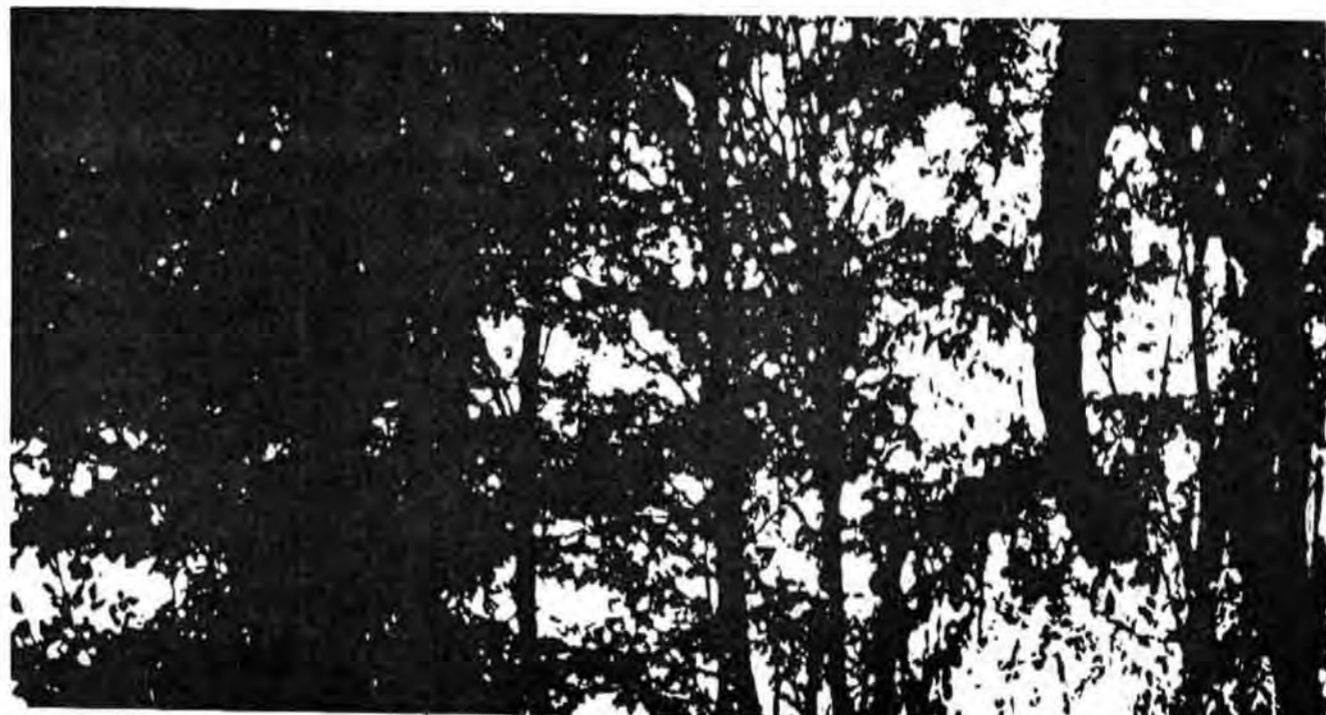
و یا تلفنی از ساعت ۲ بعدازظهر به بعد باتلفنهای

۳۰۶۱۱۴ ۳۰۶۱۱۶

۳۰۶۱۱۵ ۳۰۶۱۱۷

داخلی ۵۷ س‌حاهل فرمائید

نظر باینکه هیچ نذیبیری نیست مگر اینکه نقیصی داشته و هیچ مکتوب و قانون بشری وجود ندارد مگر آنکه در او اشتباه و خطائی راه دارد لذا بر آن شدیم تا با استفاده از رهنمود حضرت امام صادق علیه‌السلام بنمائیم، که می‌فرماید: احب اخوانی الی من اهدی الی عمیوبی (بهترین دوستان نزد من کسی است که عیب‌های مرا ابراهیم به ارمغان بیاورد) خواستار انتقادات و تذکرات و همچنین پیشنهادات و رهنمودهایی از خوانندگان گرامی با استقبال پویا بوده و در جهت به نمر رساندن هرچه بیشتر آن کوشا باشیم. در انتظار ارمغان‌هایتان هستیم.



۱۵ خرداد اولین نقطه اشتعال برای شعله‌های مقدس انقلاب اسلامی بود

حضرت حجّت‌الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور، در مصاحبه‌ای با خبرنگار ما پیرامون حادثه بزرگ ۱۵ خرداد سال ۴۲ نحوه فعالیت ایشان در این جریان و پیامدهای ناشی از قیام ۱۵ خرداد و... مطالب مهمی را بیان نمودند که از نظر آنان میگذرد:

س- نقش شما در جریان ۱۵ خرداد چه بود؟

ج- من در جریان ۱۵ خرداد در برچند در حال بازداشت بودم، داستان هم از این قرار بود که بعد از ماجرای دوم فروردین یعنی ماجرای مدرسه فیضیه وقتی که محرم پیش آمد طلاب قم به سراسر ایران اعزام شدند تا مسائل را برای مردم

می‌توانیم دو جور بحث کنیم، اگر منظور این است که در همان لحظه به اهداف خودش برسد باید بگویم نه، در آن لحظه نرسید اما به یک معنی، پله به پله مقاصد خودش رسید، چون طبق تحلیل، قیام ۱۵ خرداد حرکتی بود که همه حرکت‌های بعد از خودش را پایه ریزی کرد. من همان وقتها قیام پانزده خرداد را به یک اشتعال اولیه تشبیه کردم مثلاً اگر یک مقدار هیزم سخت و محکم را ما روی هم میگذاریم و برای اینکه اینها آتش بگیرند مقداری، بوته و پوسال را اول آتش می‌زنیم تا هیزم‌های

نهیشت آزادی بانسبه فعالیت داشت که در روزهای ۱۵ خرداد، اعضای نهیشت آزادی هم‌شان در زندان بسودند، هیچکدام آزاد نبودند و آن گروه‌های دیگر، جبهه ملی و حزب توده حضور محسوس نداشتند، در خفا یک جریاناتی بود اما در ظاهر اصلاً محسوس نبود، جبهه ملی هم کار جدی نمی‌کرد گاهی یک اعلامیه منتشر می‌کرد آنهم اعلامیه‌های که دستگاه را چندان بر نمی‌آشفت، بنابراین قیام پانزده خرداد یک سری جریانات جدید دیگر

اولاً ۱۵ خرداد تکانش داده، تغییرش داده، خودش همیشه می‌گفت که منشاء حرکت اسلامی او وگرایش اسلامی او ۱۵ خرداد بود، یعنی قدرت عظیم مذهب را آنجا مشاهده کرد، واما اینکه ۱۵ خرداد چه تأثیری روی سیاست‌های دستگاه حاکم داشت باید بگویم این جریان دستگاه حاکم را مقداری هشدار کرد و احساس کرد در مقابل موج مذهبی بایستی کارهای صمیمتر و جدیتری انجام دهد و سختگیری را بیشتر کرد، اختناق بعد از پانزده خرداد شدیدتر از قبل از پانزده خرداد شد، بخصوص در مورد عنصر روحانیت که از نظر دستگاه شناخته شد اگر شما زندانها مراجعه میکردید تعداد روحانیون چند برابر فشرهای دیگر بود، مثلاً روحانیون تهران یک جلسه داشتند، نه روحانیون جوان، بلکه پیشینماهای قدیمی و پیرمرد، می‌رفتند سراغ اینها و کامیون می‌بردند و در یک لحظه ۵۰۰ نفر پیرمرد محاسن سفید را می‌بردند زندان، یک چنین حوادثی مکرر دیده می‌شد و غالب پیشینماهای تهران و روحانیون معروف و محترم در آن مقطع چند روز یا چند هفته به زندان رفته‌اند،

هفتتیر یکی از نتایج هورست و نقطه نهایی بود که جریان ۱۵ خرداد بخود می‌دید، یعنی آن جریانی که موجب شد لاجه ۷ تیر بوجود بیاید، یا بهتر بگویم آن جریانی که با لاجه ۷ تیر هر میان مردم رواند و جریان اصلی جامعه شد، جریان انقلاب اسلامی بر مبنای قناعت و خط امام، این جریان ریشه و سرچشمه اصلی‌اش ۱۵ خرداد است و این جریان ادامه آن جریان است، لذاست که شما می‌بینید شهید بهشتی که گل سرسبد و ودر تاج شهیدای ۷ تیر است در ماجرای ۱۵ خرداد خود یکی از عوامل و عناصر اصلی مبارزه محسوب میشد چون ایشان یکی از روحانیونی بود که در هیات مؤتلفه فعالیت داشت و سخنرانی میکرد و ارتباطات پنهانی با آنها داشت که این مسئله ارتباط دقیق این دو واقعه مهم را بهم میرساند، اما پیامی که به خانواده‌های شهیدای هفت تیر و پانزده خرداد باید بدهیم پیام شادباش و چشم‌روشنی است، بایستی به خانواده‌های شهیدای ۱۵ خرداد چشم‌روشنی بدهیم که خون عزیزان آنها بهتر نرفت و بالاخره پس از گذشت ۱۵ سال پیروزی بزرگ ۲۲ بهمن را بوجود آورد و



امام در میان جمعی از یاران سال ۴۲ در عکس حجّت‌الاسلام والمسلمین

سید علی خامنه‌ای پشت‌اسر امام دیده می‌شوند.

بازگو کنند، نخست وزیر آنوقت علم بود و علم مرکز قدرت و فعالیت فتوایی و سیاسی‌اش برچند بود در حقیقت آنوقت می‌گفتند برچند پایتخت علم است!

و چون اهل مشهد هستم قرعه برچند به من افتاد، روز نهم ماه محرم که مصادف میشد با روز دوازده خرداد من را در آنجا گرفتند و بازداشت کردند و بعد از یکشب که در بازداشت بودم بیرون آمدم منتها بشرطی که دیگر به من سر نروم و تحت نظر بودم در آن حال بود که اطلاع پیدا کردم حادثه ۱۵ خرداد پیش آمده است... البته بعد از چند روزی ما را آوردند مشهد و تحویل بازداشتگاه نظامی مشهد دادند، بنابراین در تهران و قم که مراکز اصلی حادثه ۱۵ خرداد بود من حضور نداشتم، البته مقدمات ۱۵ خرداد از خیلی پیش شروع شده بود.

س- قیام پانزده خرداد هر چه مبنایی شروع شد و آیا به اهداف خود رسید یا خیر؟

ج- قیام پانزده خرداد یک قیام خودجوش مردمی بود، شعار قیام هم حمایت از امام بود که در شب پانزده خرداد ایشان را در خانه از منزلشان رسیده بودند و به نقطه‌ای که برای مردم

اجتماع کرده بودند اسرار فرمودند و در آنجا مجموعه حرف‌هایی را که روحانیت مبارز و در رأس آنها امام خمینی در لبال دستگاه داشتند اعلام کردند، این حرف‌ها در سه چیز خلاصه میشد یکی دیکتاتوری و استبداد دستگاه حکومتی که موجب شده بود فشار و اختناق زیادی بر مردم اعمال شود مسئله دیگر مخالفت دستگاه با احکام دینی و تهدید این احکام به ناپودی بود که امام در سخنرانی‌شان به این مطلب اشاره کردند و یکسری مسایل اقتصادی که بر مردم فشار می‌آورد، این خلاصه مضمون و محتوی حرکتی بود که به قیام ۱۵ خرداد منتهی شد بنابراین اگر بخواهیم پانزده خرداد را از لحاظ محتوی و مضمون بررسی کنیم باید بگویم مضمونش این سه چیز بود که من گفتم و شعارش اعتراض به بازداشت امام بود که مردم ما را بشدت دوست می‌داشتند

و عشق می‌ورزیدند و چون دیدند امام باخاطر طرح این مسایل بازداشت شدند حرکت خودجوش در مردم بوجود آورد. قیام پانزده خرداد به اهداف خودش رسید البته اگر بخواهیم روی رسیدن قیام به اهداف خودش بحث کنیم

سخت بدنبال آن آتش بگیرد. قیام ۱۵ خرداد هم همین حالت را داشت که بعد از فرو نشستن آن آتش تازه نوبت آتش گرفتن آن هیزم‌های محکم بود که آتش‌های دیرپا و با دوامی را بدنبال خواهد داشت و این همان آتشی‌هایی بود که در ۲۲ بهمن سال ۵۷ بالاخره کار خودش را انجام داد بنابراین می‌توانیم بگویم ۱۵ خرداد بعد از ۱۵ سال به اهداف خودش رسید.

س- آقای رئیس‌جمهور، قیام پانزده خرداد چه تغییراتی در جناح بندی‌های موجود در ایران و چه تغییراتی در مواضع رژیم سرنگون شده شاه بوجود آورد؟

ج- اما درباره جناح بندی‌های سیاسی باید بگویم در قیام پانزده خرداد جناح بندی‌های معارض بصورت مشکل خلی وجود نداشت ویا محسوس نبود، تنها سازمانهای سیاسی آنروز که حضور داشتند و بخشی از مردم نام آنها را می‌دانستند، جبهه ملی، نهیشت آزادی و حزب توده بود، سازمانهای دانشجویی هم بصورت بسیار کوچک و محدود و ضعیفی وجود داشتند، آن سه سازمانی که نام ببردم، هیچکدامشان فعال نبودند، تنها

و جناح‌های سیاسی معارض جدیدی را در ایران بوجود آورد، پانزده خرداد هیئت‌ها مؤتلفه اسلامی را بوجود آورد که اولین و قویترین گروه سیاسی معارض بود که بعداً منتهی شد در سال ۱۳۴۲ به اعدام انقلابی منصور نخست وزیر وقت دستگیری عده زیادی از افرادشان و اعدام ۴ نفر از سران‌شان و بعد هم حزب ملل اسلامی را در سال ۵۴ بوجود آورد و بعد هم گروه‌های گوناگونی را با ایدئولوژی‌ها و تفکرات مختلف اسلامی و غیر اسلامی، همه اینها در حقیقت از ۱۵ خرداد جوشید، البته باید همین جا اضافه کنم

۱۵ خرداد بر ذهنیت روشنفکران جامعه آن روز اثرات عمیقی گذاشت، بعضی از روشنفکرانی بودند که اینها دستی از دور بر آتش داشتند اینها دورا دور یک چیزهایی از جریانات اجتماعی را می‌فهمیدند البته عده‌ای در اختیار دستگاه بودند و عده‌ای هم بودند که در اختیار دستگاه نبودند اما خیلی دور از ماجراها بودند و اصلاً داخل جریان نبودند، بعضی از اینها که دل‌های پاک و روح‌های مساعدی داشتند ۱۵ خرداد در اینها یک تحولی ایجاد کرد یک نمونش مرحوم جلال آل احمد است

● امام توانست با شیوه تسلیفی و سازماندهی ظریفی آن حادثه (مدرسه فیضیه) را به آنجا برساند که یک قیام عظیمی راهم چون ۱۵ خرداد را پیامد داشته باشد.

● ۱۵ خرداد یکی از مقاطع عظیم تاریخ ایران و جامعه کنونی ماست.

● این تحلیل که قیام ۱۵ خرداد از طرف فتووالها و مالکین بوده است از آن تحلیلهای «صدمن یک غاز» و حرف‌های مفت و بی‌محتوا یک عده خیال‌باف است.

● قیام پانزده خرداد را ملاحظه کنید مال چه کسانی بود، اول روحانیون در این مسئله مؤثر و شریک بودند، در درجه بعد... کسبه شهری، پیشه‌وران، بازاریان و معروم کوچه و بازار.

● این قیام یک قیام انسانی، اسلامی و صد در صد مذهبی و مردمی است و این حقیقت را یک روشنفکر منصف و باشعوری چون جلال آل احمد فهمید و همین را منعکس کرد.

● قیام ۱۵ خرداد یک اشتعال اولیه بود که شعله‌های فروزان انقلاب را در ۲۲ بهمن ۵۷ افروخت.

دستگاه در ماجرای ۱۵ خرداد روحانیت و دائره گسترش نفوذ و امکان اعمال قدرت در میان مردم را کشف کرد و بخصوص نقش مرجعیت در تحول مردم را دانست و فکر میکند برنامه‌های بعد رژیم به سال‌های بعد پیرامون همین شناخت طرح‌ریزی میشد، س- تحلیل شما از رابطه قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ و هفتم تیر سال ۶۰ چیست؟

ج- اگر بخواهیم ما درباره رابطه پانزده خرداد و هفتم تیر بحث کنیم بایستی بگویم که به خانواده‌های شهیدای ۷ تیر هم که شهادت عزیزان آنها سرفصل جدیدی در تاریخ انقلاب اسلامی ایران شد و همه خطوط انحرافی و التقاطی و نفوذی را رو کرده، آنها را رسوا کرد و خط اصیل انقلاب را در جامعه حاکمیت بخشید.

س- نظرتان را درباره نقش تبلیغات در رابطه با ۱۵ خرداد که چگونه بوده و چگونه باید باشد بفرمائید؟



ایستادگاری و جناحی چیز ناخوشایندی است. عین این تحلیل آنجا هم صدق می‌کند، حرکت اسلامی است لذا رادپو مسکو هم علیه قیام آروز حرف می‌زند رادپوهای بیگانه دیگر ۱۵ خرداد حرف می‌زنند. هیچ

وحشت و ترس شدیدی بر محیط حکمفرماست. نزد آستان... میلانی رفته، ایشان از وضع من اظهار تاسف کردند، من به ایشان گفتم حالا چه کنیم؟ دیدم ایشان بشدت از قضیه ۱۵ خرداد مرعوب شده‌اند و نظر ایشان این شده بود که باید مبارزه را زها کنیم چون در ۱۵ خرداد اینهمه آدم خوب کشته شده‌اند. ولی

سابق، مردم کشته شدند، هزاران نفر کشته شدند اینها هیچکدام تحت فشار اقتصادی و نیز فتودالها قیام نکردند. پس این تحلیلها تحلیلهای خیالپردازانه و بی‌محتوی است. این قیام یک قیام انسانی، اسلامی و صددرصد مذهبی و مردمی است، و این حقیقت را یک روشنفکر منصف و باشعوری چون جلال آل احمد فهمید و همین را منعکس کرد. تن- آقای رئیس جمهور اگر خاطره خاصی از قیام ۱۵ خرداد و بعد از آن دارید بفرمائید؟

ج- همه قضایای ۱۵ خرداد خاطره است، و یکی دو تا هم نیست، آن زمان مرا از بیرجند به مشهد آوردند، در مسیر وقتی می‌آمدیم به ما گفتند ریشهای علما و روحانیون را که بازداشت کرده‌اند خشک، خشک ترashedاند و آنها را زندانی کرده‌اند، من از بیرجند تا مشهد سوار یک جیب بودم که یک پاسپان راننده‌اش بود و دوتا زاندارم هم همراهی می‌کردند اینها فرصت نمی‌دادند که جایی پیاده شوم که مبادا مردم ببینند و بفهمند، من در مسیر مرتب ریش خودم را دست می‌کشیدم تا صورت برای تراشیده شدن آماده شود! ما را به زندان بردند، زندان هم یک گوشه از پادگان لشکر ۷۷ خراسان بود.

کند که عبارتست از کشاندن زن به منجلیهای فساد، لذا علماء در مقابل این سه مسئله ایستادند که در راس این جریان امام قرار داشتند بعد از دوامه که مبارزات مردم ادامه داشت دولت این برنامه را پس گرفت و مسئله ظاهرا تمام شد منتها بعد از اندکی بلافاصله قضیه اصلاحات ارضی و آن شش ماده را مطرح کردند و باز مسائل جدیدی پیش آمد که به جریان مدرسه فیضیه امنتی شد و بعد از آن جریان ۱۵ خرداد پیش آمد و امام دستگیر شد و سپس از آن مسئله کاپیتولاسیون مطرح شد و دوباره امام آن سخنرانی تاریخی را ایراد کردند که منتهی به تبعید امام شد.

س- دربارۀ این قیام تحلیلها که مثلا فقط فشار اقتصادی باعث قیام شد و اگر هم روحانیت مبارز و امضا نبوده باز هم مردم قیام خود را می‌کردند چیست؟

ج- اینها تحلیلهای وحد من یک غازه است، حرفهای مفت و بی‌محتوی یک عده خیالیاف است، شبیه این تعبیر در بی‌محتوی تعبیری است که دستگاه و بعضی از بلندگوهای نزدیک به دستگاه می‌کردند که این قیام از طرف فتودالها و مالکین بوده است، این هر دو تحلیل حرف مفت است، شما قیام ۱۵ خرداد را ملاحظه کنید مال

ج- در همان زمان یک مقایسه‌ای بین دوم فروردین و ۱۵ خرداد داشتیم. در دوم فروردین ما شهیدان بسیار معدودی داشتیم شاید تعداد شهدای ما از دو سه نفر بیشتر نبود، یک نفر که با نام و نشان معروف شد شهید رودباری بود و یکی دو نفر دیگر و همچنین تعدادی طلبه تکک خوردند و دو سه روز در قم حالت تسلط جو پلیسی رژیم حاکم بود.

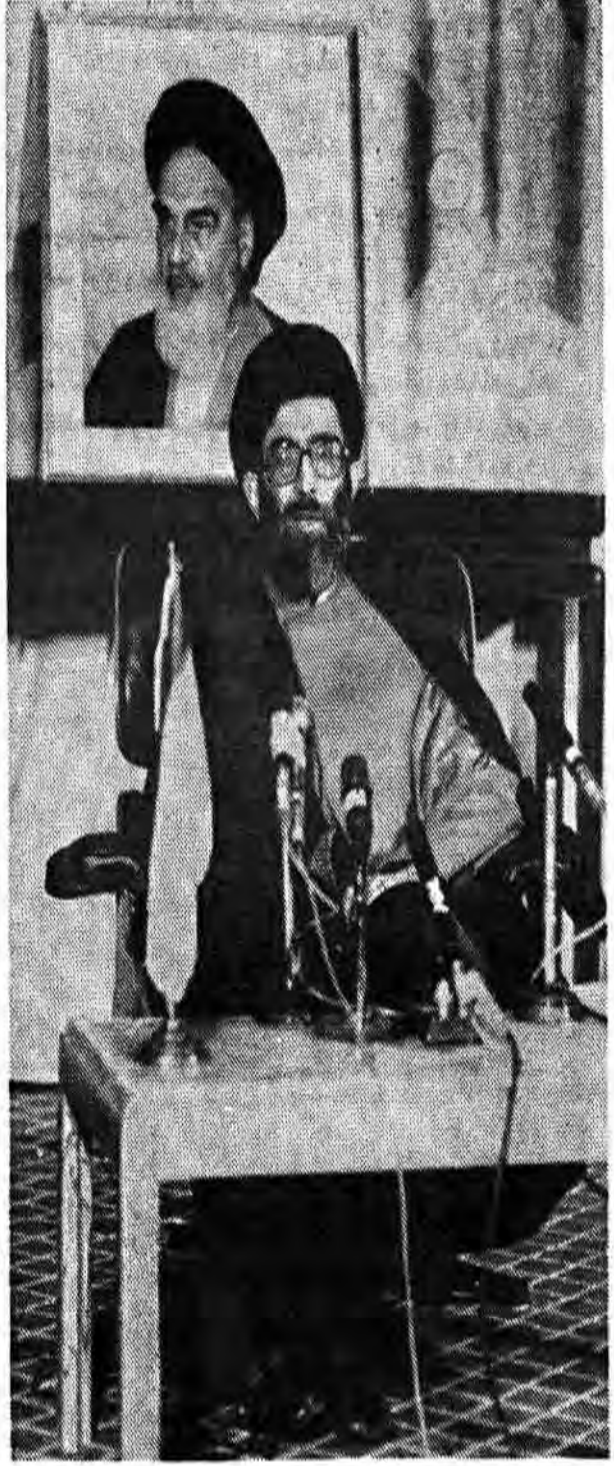
این حادثه را شخص امام با پیگیری تبلیغاتی و با تشریح دقیق این حادثه و سازماندهی بسیار ظریفی که یک نمونمایش همان چیزی بود که قبلا اشاره کردم، یعنی گسیل داشتن طلاب و فضلاء حوزه در محرم همان سال به سراسر کشور و دستور به همه گویندگان مذهبی در سراسر کشور که از روز هفتم محرم ماجرای فیضیه را به همه مردم بگویند، دستور به همه دستجات مذهبی که از روز نهم محرم و روز تاسوعا و ماجرهای دوم فروردین را در سینه زنیها و نوحهها مطرح کنند با این شیوه تبلیغی و این سازماندهی امام توانست آن حادثه را به آنجا برساند که یک قیام عظیمی را همچون قیام ۱۵ خرداد را پیامد داشته باشد.

السپه ایعاد | این مسئله برای همه مردم روشن نشده بود ولی وقتی امام از زندان بیرون

● ریشه و سرچشمه اصلی جریان انقلاب اسلامی بر مبنای فقاقت و خط امام در پانزده خرداد است و از همین جهت است که می‌بینید شهید بهشتی که گل سرسید و «دره التاج» شهدای هفت تیر است از عناصر اصلی مبارزه در ۱۵ خرداد است.

● رژیم شاه در ماجرای ۱۵ خرداد روحانیت و دائره گسترش نفوذ و امکان اعمال قدرتش در میان مردم را کشف کرد و نقش مرجعیت در تحول مردم را دانست.

● قیام ۱۵ خرداد یک سری جریانات جدید دیگر و جناح بندیهای سیاسی معارض جدیدی را در ایران بوجود آورد. ● جلال آل احمد را ۱۵ خرداد تکان داد، تغییرش داد، خودش همیشه می‌گفت که منشأ گرایش او به اسلام ۱۵ خرداد بود. ● در جریان مبارزه حزب توده که اصلا حضور نداشت، جبهه ملی هم گاهی یک اعلامیه منتشر می‌کرد آنهم اعلامیه‌ای که دستگاه را چندان بر نمی‌آشفست.



قدرتی در دنیا وجود نداشت که دستگاه تبلیغاتی خودش را بسج کند برای حمایت از ماجرای ۱۵ خرداد. شما در دنیا می‌بینید در فلان کشور چهار نفر به زندان می‌روند، یکمرتبه حقوق بشر و سازمانهای گوناگون و بوفهای جهانی، از آن چهار نفر آدم دفاع می‌کنند اما یکجا در مصر ۴۰۰ نفر زندان می‌روند، عده‌ای کشته می‌شوند یا در بحرین عده‌ای را بجرم موهومی محکوم به حبسهای طولی المدت می‌کنند، کسی در دنیا دم بر نمی‌آورد، فرق بین این دوسورد چیست؟ فرق این است که در مورد دوم که کشتار و خفقان و زندان است در جهت هدفهای سلطه جهانی است در مورد اول در جهت اهداف آنها نیست لذا آنجا حرف می‌زنند و اینجا حرف نمی‌زنند، ۱۵ خرداد هزاران نفر کشته و مجروح داد و دنیا درقبال این حادثه ساکت ماند کما اینکه ۱۷ شهریور هم همینطور بود. در همان زمان چه کسی از ماجرای ۱۷ شهریور دفاع کرد چه کسی دل سوزاند؟ در همه اینها تحلیل یکسخت و آن این است که باشکوفایی اسلام و با رشد انقلاب اسلامی در دنیا از این سلطه‌گران کسی با آن موافق نیست.

خط فکری ما خط امام بود و می‌گفتیم، نه آقا اگر مبارزه را زها کنیم آنها شما را راه نمی‌کنند، آنقدر فشار می‌آورد تا همان یک ذره دین را هم از بین ببرند که البته بعد از صحبتهای زیاد و رفتوآمدهای روحانیون ایشان هم به میدان مبارزه آمدند. س- در پانزده خرداد سال ۴۲ که حماسای پشکوه در تاریخ مبارزات ملت مسلمان ایران است، مسطوبات و خبر گزارهای غرب و شرق با تمام قوا کوشیدند این حرکت را ارتجاعی و ضداصلاحات شاه خائن جلوه دهند نظر شما در مورد این تبلیغات چیست؟ ج- شما خودتان این حرکت تبلیغاتی عظیم را که در سطح دنیا علیه ما وجود دارد چگونه تحلیل می‌کنید؟ عین این تحلیل در آن مقطع هم جاری است، اگر شما امروز می‌بینید رادپوهای غربی و شرقی، کشورهای متمایل به این بلوک یا آن بلوک بطور مساوی با کمی اختلاف با ما برخورد می‌کنند و در مورد ما حرف می‌زنند بروشنی می‌توان فهمید علت این است که جمهوری اسلامی و شکوفایی حرکت اسلامی چیزی است که به کام قدرت‌ها و سلطه‌های جهانی از هر

آمدند در اولین سخنرانی وقایع را برای مردم گفتند و رژیم را رسوا کردند و بعد از آن تبلیغات بر روی ۱۵ خرداد شروع شد. مردم ۱۵ خرداد را شناختند. تاریخ ایران و جامعه کنونی ماست و بایست این روز را بسزرگ بشماریم و حقیقت این روز را برای مردم تفهیم کنیم این می‌تواند عظمت انگیزه انقلاب اسلامی را مشخص کند و هم می‌تواند روسیاهی و صفی جنایات رژیم شاه

زودن انگیزه‌های مذهبی و اسلامی در جامعه بود برسد و همچنین نسبت به زنها آن سیاست پلید را اعمال کند، مسئله این نبود که زنها در انتخابات شرکت کنند یا نکنند چرا که میدانید در جمهوری اسلامی هم زنان حق شرکت در انتخابات و حتی وکیل شدن را دارند، بلکه جریان این بود که دستگاه میخواست با طرح این مسئله برای تأمین مقاصد پلید خودش در زمینه جنس زن بهره‌برداری

چه کسانی بود، مهمترین عنصری که این قیام را سازماندهی می‌کردند، اول روحانیون بودند، هزاران نفر روحانی از طلبه و مدرس و امام جماعت و واعظ در سراسر ایران در این مسئله موثر و شریک بودند، در درجه بعد کسبه شهری پیشه‌وران، بازاریان، مردم کوچه و بازار، و هیات متوقف هم که آموقع چهار شهید هم داد عمدتا از بازاریهای متعدد بودند که آماده شهادت بودند از جمله شهید امامی که همان وقت اعدام شد، مرحوم شهید عراقی بود که محکوم به اعدام شد و بعد تبدیل به حبس ابد شد و بعد بدست منافقین اعدام شد که دنبال کار رژیم شاه را منافقین انجام دادند و روحانیون و سران آنهم شهید مطهری و شهید بهشتی بودند بنا بر این کسانی که این قیام را سازماندهی می‌کردند اینگونه عناصر بودند که شمارشان شخص امام بود نه اقتصاد، فقط و فقط شمارشان شخص امام بود که شعار میدادند و خمینی خمینی خدا نگهدار تو میمیره، بمیره، دشمن قدار توو، این شمار مردم بود. و با این شمار مردم به خیابانها ریختند و در سرچشمه، خیابان مولوی و اطراف مسجد شاه



مجلس سخنرانی افشاگرانه امام که در آن شهید حاج سیدمصطفی خمینی نیز حضور دارند

سیری در وقایع خرداد خونین

بسم الله الرحمن الرحيم

نفس سرد فرروما پگان اجنبی
پسند که زمین را عرصه
شهو ترانی و ستم گری خود
می دانستند و بر کوچه و خیابانها،
بربازار و مدرسه، به هجره و
مدرس، بر صحن و حرم و
بهر کجا که قلبی زنده
در پیگری منزه از آلودگی های
شیطانی می سپید سنگینی
می کرد.

خورشید را ابرهای ظلمت زار
مانع بود و چشمه را هیلوای
استکبار در تپول خود داشت. تنها
حرارتی که تن های مانده را گرما
می داد و جان خستگان را پناه
بود از پایگاه عشق و خون بر
می خاست، از همانجا که تربتش
از عطر جسم پاک فرزند امام
معصومی آکنده بود.

پارسانی شجاع از تسار
رسول گرم (ص) از این دیوار
برخواست و فریادگر مظلومیت
اسلام شد و مسلمین را به
حراست از حریم مقدس قرآن و
روحانیت خواند، و کلامش
چونان تیری بر جان دشمن
نفت.

پیش از آن نیز از غمگوش
حوزه علمیه قم زخمهای
جانفرسائی بر پیکر رژیم
مزدور شاه وارد آمده بود و
همین ها او را برانگیخت تا
در نهایت ددمنشی به لیشه حمله
کند و بدنهای مطهر طلاب و
روحانیون را با پنجه های خونریز
خود آشنا سازد. در پی همین
فاصله بود که امام بر این مصیبت
گریست و از صحنه های جگرسوز
عاشورا گفت و از تسکیر آن
در صحن و پشت بام و کوچهای
اطراف فیضیه و از دسایس
اسرائیل و آمریکا که قرآن و
روحانیت را سدره خود داشتند
برده برداشت و پیکان مبارزه را

مستقیماً بسوی آمریکا و رژیم
سرسپردارانش نشانه گرفت.
آغاز ماجرا چنین بود و در پی این
وقایع عمال زخم خورده رژیم
مرجع محبوب ملت و پرچمدار
مبارزه سرخ آنها را به بند کشید.
پاران نزدیک امام دستگیری
ایشان را حدس می زدند چنانکه
شهید حاج مهدی عراقی شب قبل
از دستگیری این خبر را به عده ای
از کسبه رسانده بود تا آنها نیز
خود را برای آن آماده کنند.

ساعت ۴ صبح ۱۵ خردادماه
کماندوهای رژیم که به همراه ۴
کامیون نظامی مسلح از تهران
شبان به قم آمده بودند به منزل
امام در قم می ریزند و سمیت و
درنده خوئی خود را در حصد
اعلامی به نمایش می گذارند. آنها
از شدت ترس و عجز می خواهند
که خانواده ایشان را متاذی شوند
اما امام با قاطعیت و استواری
مخصوص به خودش در مقابل آنها
می ایستد و می گوید: «خمینی
من هستم، چه می خواهید؟»
شجاعت و توکل امام در طول این
ماجرا مأمورین رژیم را هراسناک
و متامل کرده بود.

بعد از آنکه امام را با اتومبیلی
از قم به سمت تهران خارج
می کنند، خیردستگیری ایشان
بسرعت باد در شهرها می پیچد و
مقلدین جان بر کف امام را
در شیراز و مشهد و ورامین وری و
تهران بهوش می آورد. ایام، ایام
محرم بود و آنروز مصادف بود با
سوم شهادت سیدشهدان امام
حسین علیه السلام، مردم در تکابا
و حسینیه ها به عزاداری مشغول
بودند و باشنیدن خبر سراسیمه
به خیابانها می ریزند. مأمورین به
مقابله می آیند اما موج خروشان
ملت هر لحظه اوج می گیرد.

در تهران بار فروران میدان
دست از کار کشیده و به خیابانها

سرازیر می شوند، تظاهرات از
میدان شوش شکوه خاص خود را
پیدا می کند و سیل جمعیت به
سوی بازار تهران روان می شود.
در تمام طول مسیر درگیریهای
پراکنده ایجاد می شود. می گویند
عده ای از افعال رژیم در آنروز
بطور مؤذنه ای سمی در آلوده
نموده چهره تابناک قیام اسلامی
داشتند این عده که لباس سیاه با
تن داشتند باجهای تلفن را
شکسته و اتوبوسها را به آتش
می کشیدند.

یکی از حاضرین در صحنه های
تظاهرات آنروز تعریف می کند که
در خیابانی که بجز مأمورین رژیم
و کماندوهای سرکوب هیچکس
در خیابان نبود همین اشرار
اتومبیلی را بوسط خیابان کشیده
و آتش می زنند و مأمورین هم هیچ
عکس العملی نشان نمی دهند.

مزدوران مخفی رژیم که بدینگونه
عمل می کردند بعد از هر حرکت
وحشیانه خود کنار خیابان
نشسته و دست را پشت سر
می گذاشتند تا خود را از انظار
مخفی نگه دارند.

بهر حال عظمت قیام بعدی
است که این اقدامات رذیسلانه
در مقابل آن به صدای وزوز پشه
در مقابل غرش رعد آسای آسمان
شبه بود.

میدان قیام و سراه سهرس و
خیابان ناصر خسرو و چهارراه
گلوبندک حکایت از درگیریهای
سختی بین مأمورین و مردم
داشتند و اوج درگیریها در این
محلها بود. با این همه جمعیت
به پیش می رفت تا اینکه به میدان
ارک محل اداره رادیو می رسیدند.
مردم که قصد تصرف رادیو را
داشتند موفق می شوند ایستگاه را
برای مدتی در اختیار بگیرند اما

با صف سربازان مزدور شاه مواجه
شده و تلاششان رنگ خون
می گیرد. دودباروت فضا را پر
می کند، گلولهها قامت ایستاده
مران خدا را هدف می گیرند،
شاخه های قیام با مسلسل های
آمریکائی درو می شوند و
شکوفه های آزادی بدست جباران
پرپر می گردند. در همان حالی
که خیابانها از دود گاز اشک آور

بطرف بازار آمده و به آبیانوس
مواجه ملت پیوستند. کشاورزان
و کهن حرکت کرده و به کارخانه
می روند، گلولهها قامت ایستاده
مران خدا را هدف می گیرند،
شاخه های قیام با مسلسل های
آمریکائی درو می شوند و
شکوفه های آزادی بدست جباران
پرپر می گردند. در همان حالی
که خیابانها از دود گاز اشک آور

مزدوران مخفی رژیم که بدینگونه
عمل می کردند بعد از هر حرکت
وحشیانه خود کنار خیابان
نشسته و دست را پشت سر
می گذاشتند تا خود را از انظار
مخفی نگه دارند.

بهر حال عظمت قیام بعدی
است که این اقدامات رذیسلانه
در مقابل آن به صدای وزوز پشه
در مقابل غرش رعد آسای آسمان
شبه بود.

میدان قیام و سراه سهرس و
خیابان ناصر خسرو و چهارراه
گلوبندک حکایت از درگیریهای
سختی بین مأمورین و مردم
داشتند و اوج درگیریها در این
محلها بود. با این همه جمعیت
به پیش می رفت تا اینکه به میدان
ارک محل اداره رادیو می رسیدند.
مردم که قصد تصرف رادیو را
داشتند موفق می شوند ایستگاه را
برای مدتی در اختیار بگیرند اما

وسایلی که در اختیار داشتند به
بسیابانهای مسگر آباد برده و
در آنجا گروه گروه بدون توجه به
زنده ها و نیمه جانها همه را
در گودالها دفن می کردند. از
اینطرف مردم برای نجات عزیزان
مجروح خود با انتقال اجساد
شهداء نهایت تلاش خود را
می کردند و آنها را با اتومبیل،
وانت و حتی موتور گازی به
بیمارستانها می بردند.

بطوریکه نقل می کنند یک موتور
سوار بیش از ۲۰ نفر (شهید یا
مجروح) را از صحنه درگیری به
بیمارستان می رساند اما بار آخر
بپیکر خودش را به بیمارستان
می آورد. بیمارستانهای
شیر و خورشید و بازار گانان مملو از
شهید و مجروح می شود بطوریکه
در راهروها و گوشه کنار محوطه
پتو انداخته و مجروحین را جای
می دهند و حتی چمن های حیات
بیمارستان پر از شهید می شود.

مأمورین حتی به کارکنان
بیمارستان که به صداوی
مجروحین می سرداختند رحم
نمی کنند و آنها را وحشیانه مورد
حمله قرار می دهند و هستند
کسانی که هنوز ضایعات آن
حملات را با خود به پادگ
دارند.

آنروز دانشجویان از دانشگاه
بطرف بازار آمده و به آبیانوس
مواجه ملت پیوستند. کشاورزان
و کهن حرکت کرده و به کارخانه
می روند، گلولهها قامت ایستاده
مران خدا را هدف می گیرند،
شاخه های قیام با مسلسل های
آمریکائی درو می شوند و
شکوفه های آزادی بدست جباران
پرپر می گردند. در همان حالی
که خیابانها از دود گاز اشک آور

بمانیم ولسی امام وز صمیم
مادر چنگال ظلم گرفتار باشد.
آنها بدون امام زندگی را همچون
بندگی برای خود ننگ
می دانستند و امام بود که دل های
افسرده آنها را زنده می کرد.

حرکت مردم در سائزدهم
خرداد ۴۲ دقیقاً از اصالتهای
مذهبی و از انگیزه های ناب
مکتب اسلام مایه می گرفت و به
گواهی رهبری آن در مقام
مرجعیت مذهبی و نایب امام

زمان (ع) که استقرار حکومت
عدل اسلام را شعار خود قرار
داده بود بعنوان یک قیام مکتبی
شناخته شده است. همچنین
اهداف این قیام از سطح
هدفهای موضعی و کم اهمیت و
جنسی و حاشیهای همچنانکه
در جنبشهای پیشین مطرح بود

فراتر رفته بود و بجای اکتفا به
ضربه زدن به استبداد داخلی و یا
استفاده از اختلافات میان
دوقدرت در بدو حرکت ضمن
حمله مستقیم به رژیم همه
قدرتهای غالب جهان از قبیل
آمریکا و انگلیس و شوروی را
مورد تهاجم خویش قرار می دهد.

از خصوصیات دیگر این قیام
پرهیز آن از ماندن در حصار تنگ
سبازات رفرمیستی و
پارلمانارستی بود چنانکه تمام
توان خود را برای واژگونی
سلطنت بکار برد و نیز از محدوده

حیطه عمل یک گروه یا سازمان و
یا حزب در آمده و در سطح عموم
ملت گسترده شد. در این قیام
تنها به اعلامیه پراکتی و چاپ
نشریه و مطبوعات اکتفا نمی شد
بلکه در مراحل مبارزه مردم با
چنگودندان به جنگ با رژیم
پهلوی و مزدوران فاشیست شاه
میرفتند.

مجموع این عوامل این قابلیت را



برای قیام پانزده خرداد فراهم
می آورد که نقطه آغاز انقلاب
اسلامی محسوب شود و در
سالهای بعد نعره شهرین و
گوارانی به نام جمهوری اسلامی
ببار آورد. و بر ماست که با
شناختن و به یادداشتن مبانی
این حرکت به پاسداری از
خونهای ریخته شده در آنروز و در
خونهایی که در امتداد آنروز و در
ادامه همان مبنا و هدف ریخته
شده همت کنیم. انشاالله...

غلطیدند.
آنروز زیباترین فراز شمارها
و یا سرگ یا خمینی بود و
همراه با آن هزاران انسان پاکباز
فریاد می زدند که: «خمینی،
خمینی خدا نگهدار تو، بپیرد
بمیرد دشمن خونخوار تو»
آنروز در لابلای فریادها حرف دل
مردم بگوش می رسید، منطق
آنها این بود که مگر بهای
زندگانی چند است که ما زنده

پوشده بود اسلحهها از بام
ساختمانهای دولتی و بانکها
بر روی مردم گلوله می بارید.
حتی کودکانی که از پشت پنجره
خانه نعره خونین حماسه سازان
حسینی را نشان می کردند نیز از
تیرکین دشمن امان نیافتند و
خون پاکشان چهره معصوم و
کوچکشان را زینت داد. شهدا
بقدری زیاد بودند که مأمورین
برای مخفی کردنشان در مانده
بودند، مأمورین شهدا را با

یاوهسرائی‌های استکبار جهانی

نیویورک تایمز

صدای نخرانیده‌بوتقای جهانخواران که سعی دارند درنده خوئی و جنایتکاری اربابان خود را در زورگویی از انساندوستی و عدالتخواهی به مردم جهان هدیه کنند، از دیرباز قلب انسانیت را چیره‌دار کرده و بر جان او سوهان گشوده‌اند. اگر امروز خبرها و تفسیرهای روزنامه‌ها، مجلات و رادیوهای اردوگاه امپریالیسم را در نوزده سال پیش از نظر بگذرانیم درمی‌یابیم که حکایت آن فریبکاری همین حکایتی است که اینروزها تکرار می‌شود.

آنروز گرچه این رسانه‌ها بروی خبرهایی نظیر یک سوئد با سرقت یا قتل مسافر فرآوانی می‌دادند و از حقوق از دست رفته قتلان برمی‌داشتند اما از قتل عام ۱۵ هزار رادصد پاک سیرت سخنی نراندند جاداره که بهرسم چرا آنها وارستگی را که در آنروز در لباس انبیا مردم را رهبری می‌کردند و عناصر ارتجاعی خواندند و چرا مومنین جان برکف را که جان خود را فدای اسلام کردند و جوانان متعصب عقب افتاده نام نهادند و چرا طرفداران شرف و عزت انسانی را مستخلف باحقوق اجتماعی و آزادی زنان معرفی کردند.

جواب این چراها در این نکته نهفته است که آنچه گردانندگان و اجیرکنندگان این رسانه‌ها در ۱۵ خرداد ۴۲ با آن روبرو بودند از نوع حسرت‌های مسومی و غلبان‌های قابل کنترل نبود، آنها باالمامی مواجه بودند که دوام و به آتش کشیده‌اند.....

..... بعد از سالها دراز که بهترین طرحهای اصلاحی در ایران تهیه می‌شد بدون آنکه بمورد اجرا گذارده شود. شاه ایران شخصا دست به اجرای اصلاحات اساسی زده است، اگر برنامه‌های شاه اجرا شود ایران کشور مترقی خواهد شد

پیام جان- اف کندی رئیس جمهور وقت آمریکا: ... پیروزی آن اعلیحضرت را در فرماندوم تاریخی روز شنبه گذشته تبریک میگویم، بیش از پیش مایه خوشوقتی است که، چنانکه اطلاع میرسد اکثریت عظیم ملت ایران رهبری آن اعلیحضرت را در راهی که کاملاً منمکن کننده خواسته‌های ایشان است مورد تائید قاطع قرار دادند.

وادیو مسکو شانزدهم خرداد: ... عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات ارضی ناراضی هستند و افزایش حقوق اجتماعی و توسعه آزادی زنان ایران را با میل خود نمی‌بینند امروز در تهران، قم، مشهد تظاهرات خیابانی برپا کردند، آشوب بوسیله عده‌ای ایجاد شد به مقصد ضدیت اصلاحاتی که از طرف حکومت ایران در دست اجراست و با برنامه‌های آنها در دست تهیه است، رهبران بلوا و محرکین اصلی آن از رهبران مذهبی بودند و عناصر ارتجاعی بازار را به آتش کشیده‌اند.....



پرفسور میخائیل سرگئی بویچ ایوانف

ایشان کارشناس تاریخ نوین ایران و مسئول کرسی تاریخ کشورهای خاور میانه نزدیک در دانشکده کشورهای آسیا و آفریقا وابسته به دانشگاه مسکو بودند و در کتاب تاریخ نوین ایران چنین اضافه فرموده‌اند صفحات ۲۲۳ و ۲۵۹

اصلاحات ارضی و همچنین فرمان شاه در مورد دادن حقوق انتخبات به زنان از جانب زمین داران بزرگ و محافل ارتجاعی روحانی با نارضایتی و مقاومت روبرو شد، محافل ارتجاعی روحانی اصلاحات ارضی و دادن حقوق انتخبات به زنان را شرعی نمی‌دانستند و موضع خود در زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور تلقی میکردند.

نیروهای ارتجاع، ملاکان و بخش ارتجاعی روحانیت که رشد سریع ناخردسندی مردم را امیدانند کوشیدند آنرا در جهت اهدافی خود مورد استفاده قرار بدهند و با بخش تراکتها در مساجد، مردم را به مبارزه علیه اصلاحات ارضی و افزایش حقوق انتخباتی به زنان دعوت میکردند.

در ایران معاصر، با وجود اهمیت و نقش روحانیون در زندگی اجتماعی و اقتصادی اصلاحات ارضی و دیگر گونیهایی در زندگی سیاسی و اجتماعی، موجب تضعیف نفوذ مذهب و روحانیون میگردد.

بخش ارتجاعی روحانیون به اتفاق نیروهای مرتجع و ملاکان از نارضایتی قشرهای وسیع زحمتکش که علی‌رغم برخی اقدامات رفورمیستی رژیم هر روز شدیدتر میشد، استفاده میکردند.

واحدای نظامی، آیت‌الله خمینی را که از مسجدها، سرشناس ایران بود بازداشت و از کشور تبعید کردند. آیت‌الله خمینی که در نجف اقامت گزیده بود بتعلیقات علیه دولت، علیه اصلاحات ارضی و برابری حقوق زنان پرداخت بررسی مسئله مذهب در ایران مسئله بخرنجی است اساساً مستحوان چنین نتیجه‌گیری کرد که رشد و توسعه عینی کشور معرینه کردن آن موجب میشود که نقش و نفوذ مذهب و روحانیون در جامعه ایران بتدریج تضعیف و کم شود!!



۱۵ خرداد برای اسلام بود و به اسم اسلام بود و به مبداءیت اسلام و راهنمائی روحانیت.

از بیانات امام در ۱۵ خرداد ۵۸

اگر ما امروز قوانین اسلام را اجرا نکنیم، کسی اجرا بکنیم؟! آقایانی که می‌گویند نمی‌شود، پس کی میشود؟

از بیانات امام در ۱۵ خرداد ۵۸

پانزده خرداد یک نقطه عطفی است در تاریخ کشور ما که از همان وقت شروع به فعالیت سیاسی شد و روحانیون از همان وقت خودشان را مجهز کردند.

از پیام امام بمناسبت هفدهمین سالگرد پیام ۱۵ خرداد- ۵۹۲۲۷

در عین حالیکه پانزده خرداد یک مصیبتی بود برای ملت ما لکن مبداء جنبش بود، از همان وقت و جلوتر از آن وقت روحانیون قیام کردند و بدست روحانیون نهضت شروع شد، از قم شروع شد و پانزده خرداد یک انعکاسی بود از همان قیام روحانیت.

از پیام امام در تاریخ ۲ خرداد ماه ۵۹

در عین حالیکه پانزده خرداد مصیبتی برای ما بود لکن این موهبت هم خداوند تبارک و تعالی به مردم عطا کرد که مردم بیدار شدند و لبیک گفتند به صدای روحانیون و در همه جا.

از پیام امام در تاریخ ۲ خرداد ماه ۵۹

پانزده خرداد در عین حالیکه مصیبت بود لکن مبارک بود برای ملت که منتهمی شد به یک امر بزرگی و آن استقلال کشور و آزادی برای همه مملکت.

از پیام امام در تاریخ ۲ خرداد ماه ۵۹

در حقیقت دستاورد نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ بود.

پیام امام در هفدهمین سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد

در سایه اسلام است که استقلال به معنای واقعی آن و آزادی به معنای منزه آن تحقق مییابد.

از پیام امام بمناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در سال ۶۰

روز ۱۵ خرداد در عین حال که چون عاشورا روز عزای عمومی ملت مظلوم است، روز حماسه و تولد جدید اسلام و مسلمانان است.

از پیام امام بمناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در سال ۶۰



صورت گرفت که مدعی روحانیت بود ولی اصلاً معلوم نبود خانواده وی از کجای دنیا آمده است. در عوض مسلم بود که این شخص ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه دارد بطوریکه بعداً دیدیم که از این شخص بکرات با عنوان آیت‌الله تجلیل کردند و مقام او را به اصطلاح بحررساندند و لو اینکه اصلاً تحریکات این شخص از جای دیگر آب میخورد بلوای پانزده خرداد بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مغرب بود که با پول دستای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت.

روزنامه ایروستیا ... در تهران، مشهد، ری و قم به تحریک عده‌ای از روحانیون مرتجع مسلمان آشوب و بلوایی برپا شد. آشوب‌طلبان برای مبارزه علیه اصلاحات ارضی دولت از ایام سوگواری مسومی استفاده نموده و عده‌ای از جوانان متعصب عقب افتاده چندبضازه و چند اتومبیل را واژگون کردند!

استواری آن به زندگی حیوانی‌شان پایان می‌داد. از این رو بود که بر آن نساختند و به هززه گویی نشستند. در این امر همسویی محسوس بین طبق شرقی و طبق غربی جهان الحاد مشاهده می‌شود و چنانکه هر دنیال این مقدمه خواهد آمد عواطف دیدم که اظهارات نیویورک تایمز کم و بیش همان است که رادیو مسکو عنوان کرده است.

بهم نمونه‌ای از اظهار نظرها و گزارشات بلند گویای نظام استکباری جهانی را در زیر می‌خوانیم:

سلطان عباس

قصه‌ای از پانزده خرداد

بسم الله الرحمن الرحيم

عباس از مدتها قبل یعنی زمانیکه پانزده سال بیشتر نداشت در میان کوچه و محله‌های قدیم شوش، بین بچه‌ها و رفقا و سایر هم سن و سالان خود به سلطان عباس معروف شده بود چونکه در بین رفقای خود یک سرو گردن از همه بلندتر بود در تانی چیزی که از این هم مهمتر بود و بیشتر روی این واقفیت حساب میکردند، زور بازو و پا به اصلاح خودشان قلدری بود که باعث میشد و دلبلی شد به اینکه او را سلطان عباس صدا کنند. اما هیچوقت هم معلوم نشد که چه کسی اول از همه این لقب را به او داد شاید کسی که بیشتر از همه کتک خورده بود و یا بیشتر از دیگران از عباس میترسید. و یا شاید هم خود عباس این صفت را میان چاکران خودش نشر داده باشد هیچک از این احتمالات در هیچ زمانی ثابت نخواهد شد چیزی که مهم بود اینکه رفقا و یا کارگزارانش هر وقت در برابرش قرار میگرفتند سخنانی شبیه جملات زیر به او تعارف میکردند:

- سلام علیکم جناب سلطان عباس- امری بود بفرمائید...
- سلام از ماس سلطان عباس..... اگر امری هست بفرمائید ما در خدمتیم.
- فرمایشی بود سلطان عباس در خدمتگزاری آماده‌ایم..... بنده برای خدمت به شما شب و روز نمی‌شاسم.....
- قابلی نداره پیشکش..... کجا میرید..... بفرمائید منزل.....
خلاصه هر چی داریم از صدقه سر شمامت..... خدا سایه شما رو از سر ما کم نکنه سلطان عباس.....
- احوال سلطان عباس..... یازم خدارو شکر که بچه‌ها از یک نفر میترسن و گرنه خدا میدونه چی به روز هم می‌آوردند..... بفرمائید در خدمت باشیم.....
- نوکرتیم.....

رفته رفته عباس قاتق و زور گو به سلطان عباس رجعت نمود، دیگر کمتر کسی پیدا میشد که او را عباس آقا صدا کنند..... این صفت در رگ و خون عباس جریان پیدا کرده بود و باعث گرمی روز و شب او میشد. همین صفت بود که به او نوعی غرور و هستی می‌بخشید. دپگه از کوچک و بزرگ او را به این اسم می‌خواندند منتها ایطور نبود که همه از او بترسند و چه بسا وقتی سر و کارش با آدمهای گردن کلفت و زورگوتر از خودش می‌افتاد با همان صفت مشهور خودش توشش میزدند و کم کم او را عقده‌های میساختند طوری که در میان رفقای خودش که مثل سگ از او میترسیدند دق دلایش را بطور ماهرانه وزیر کانه‌ای سر آنان خالی میکرد.

کم کم، با گذشت زمان در میان محله نفوذی پیدا کرد و روز بروز زورگوتر و بکه بز تر می‌گشت بطوری که دیگر حرف روی حرف او نمی‌آمد. اگر کسی پیدا میشد که در برابر ایستادگی میکرد یکی دو روز بعد خبر در محله‌ها می‌پیچید که.....
- طرف مقابل سلطان عباس وابستاد..... نتیجه شو دید.....
گوشاشو بیخ تا بیخ بریده..... برو پایست تماشا کن..... دیروز از هرمونگاه آوردنش عین به بوزینه شده.....
- عقل تو سرش نیست..... سلطان عباس که حالیش نیست، بدیش اینه که تنها نیست به عده باهانش.....

- خدا ازش نگذره..... هر بار مزاحم بچه‌های محل میشه، خون به پا میکنه..... معلوم نیست چه شیری خورده..... سلطان عباس که دیگه اطمینان یافته بود که حرف بالای حرفش نخواهد آمد. این اطمینان با او ماند و با او بزرگ شد و با یک نیروی اطمینان بخش عظیمی سایه به سایه همراه او می‌آمد طوری که هر کس نگاه به نگاهش می‌انداخت، تنش میسارزد چونکه اگر به کسی بسند میکرد، اگر خراسان استانش

را برآورده نمی‌ساخت، سلامتیش با خدا بود و بس. اما همه خیالات و تصورات سلطان عباس تا این اندازه در آرامش نبود بعضی اوقات نیز فکرها جور واجوری میکرد طوری که او را آزاد میداد و حسن میکرد هر چه بزرگتر میشد و همانطور که زور و اوامر او نیز پایگاه مستحکمتری پیدا میکرد، به همان نسبت خطرات احتمالی و ناگهانی نیز با او رشد و هر دم او را تهدید میکنند. سلطان عباس اغلب بخاطر این خیالات نگران میشد و به‌تفکر میپرداخت یکی دو سال دیگر نیز گذشت سنش به بیست و پنج میرسید اما هنوز در عین اینکه سلطان عباس باقی مانده بود این خیالات نگران کننده و عذاب دهنده بسا او رساند و حتی خیالاتش را بیش از قبل می‌آورد.
تا اینکه یکی از روزهای تابستان وقتی با دو سه نفر از هم ردیفان خود در قهوه‌خانه‌ای ناهار میخوردند حرفی به میان آمد که به دل

سلطان عباس نشست طوری که بعد از آن همه حرفها در اطراف آن موضوع بود، حرف از پاسانی و پاسبان شدن سلطان عباس بود. همین حرف تمامی فکر و خیال سلطان عباس را به خود مشغول ساخته بود و عاقبت با تلاش خستگی ناپذیر کار را به جایی رساند تا اینکه لباس فرم و پاسانی به تن کرد.
از وقتی که لباس به تن کرد پیش خود فکر میکرد برآسانی یک سلطان است و این کلمه را که سالیان سال در حالتهای گوناگون



شنیده و در برابر کوچکترها اقلی کرده و در برابر بزرگترها با همین کلمه تو سرش خورده و عقده ریخته بود، داشت بخوبی احساس میکرد طوری که دیگر هیچ دستی نمیتوانست بالای دستش علم شود.
وقتی که سلطان عباس لباس را به تن کرد احساس غرور و قدرتمندی بقدری در او ریشه انداخت که فقط فکرو خیالش در اطراف گردن کشی و انتقام از گذشته‌ها بود.

تا قبل از سی سالگی همه زندگی‌اش در عیاشی و قلدری در لباس قانون سپری گشت، تا اینکه در همین حدود بود که یک دل نه صد دل عاشق دختر میرزاآقاب دزد شد و عاقبت با افتخار تمام مجلس عروسی را برپا کردند و سلطان عباس بی آنکه خواهشی کرده باشد سرور مجلس شد و یک شب لباس قانون را از تن بدر آورد و در لباس دامادی به همه فامیل و آشناها فخر فروخت. اما هیچیک از این تغییر و تحولات نتوانست او را عوض کند و اخلاقتش روز بروز به سمت دیکتاتوری مطلق گشاده میشد. سایه سلطان عباس بر سر محله، میادین و بخشی از بازار می‌افتاد و همه را بوخت می‌انداخت.

در آن زمانها شاه، شاهنشاه بود و چه کسی قادر بود آشکارا و بی‌برده از شاه بگوید لائل اگر هم بود که..... وجود داشت به گوش سلطان عباس نرسیده بود چونکه اگر حرفی به ضرر شاه می‌شنید روزگار طرف را سیاه میکرد و هیچکس جرأت اعتراض هم نداشت. این معنا یعنی حکومت وحشت و سرکوب چند سالی میشد که برپا شده بود و اصلا سلطان عباس در همین سالهای گذشته تا این اندازه شرور باز آمده بود. او حس میکرد همه عظمتها از برای شاه است و او خود را موظف میدانست که باید از منافع او و نیز احترامش مراقبت و نگهداری کرد. در تانی وقتی در محلی ظاهر میشد فکر اینکه همه او را احترام مسیگزارند. و دستی، نفسی، قدرتی بالای قدرتش نیست به او نشاط می‌بخشید همین خیال، همین تصور باعث شد که برای لحظات، ساعات و روزهای خود را در دنیای درونی شاه تصور کند همین خیال به او نشاط می‌بخشید اما هیچوقت این فکر را بروز نمی‌داد نه پیش عصمت خانم زنش و نه رفقای محرم. این فکر مثل وقار و شخصیتش بود مثل سبیل مردانگیش بود که باستانی احترامش را نگاه میداشت سلطان عباس برآستی در محل و کوچه‌ها و بخشی از بازار حاکم بود و خود را به یک نوعی شاه میدید

چونکه حساب میکرد مثل او دستور میدهد و همه از نام او مثل اسم شاه وحشت داشتند. اما برای شاه یک نوع اهمیت دیگری نیز قائل بود که هیچوقت حاضر نمیشد از آن جنبه بخصوص خود را همپای شاه بداند چونکه می‌دید او بر یک کشور چند میلیونی حکمفرمایی میکند ولی او فقط بر چند کوچه در پیچ و پستی دوسیدان و باریکای از یک بازارند. اما دنیای سلطان عباس دیگه کم کم خالی از عقده‌ها و دردها شده بود چونکه برآستی حکمش روان بود و حرفش از روی ترس و با هر دلیل دیگر خریدار داشت و مثل یک سلطان واقعی دستور میداد.

اما از وقتی که پاسبان شده بود بچه‌های محله، همانهایی که با او بزرگ شده بودند دیگر او را سلطان نمی‌خواندند الا چند نفری که به سر یاد آوری گذشته بر حرف را به همه جا میکشاندند و کلمه سلطان عباس باعث خنده و شوخی همگی آنها میشد. شوخی و خنده‌ای که سلطان عباس نیز در آن شرکت داشت و باعث کیف و لذت میشد.

با گذشت زمان فکرو روح عباس پاسبان مسخ شد و در ذهن او هیچ یادی ماندنی‌تر از شاه و صورت پرقدرت او نبوده سلطان عباس از وقتی پاسبان شد همه عیاشی‌ها، همه ولنگاری‌ها و همه بدمنشی‌هایش را شکل قانونی داد و همیشه پشت سر خود یک نیروی قوی و پرنفوذی را پارو مددکار خود میدید.
عصمت زن سلطان عباس با آنکه پدرش به سبب زانقاپ دزد مشهور بود ولی خودش پاک از تمام این صفت‌های خراب و تحقیر کننده بود از وقتی که میرزا دستش را گرفت و با خود به تهران آورد همه‌اش غصه ننه و فامیل و دوستانش را میخورد اما دیگر برای میرزا ورامین نمی‌توانست محل آسایش و زندگی باشد و مثل حرف خودش که ترس زنش را سه طلا فک کرده بود، قیسم نخورد که دیگر پایش را به ورامین نگذارد چونکه قبل از طلاق کشی همه فکر و خیال میرزا ترس همسرش بود بطوری که به هر سمت ورامین نگاه میکرد مثل اینکه به ترس نگاه میکرد اما گاه و بیگاه نیز وقتی عصمت با میرزا پدرش به جرو بحث می‌افتاد او را تهدید میکرد که آخر یک روز میگذارم میرم پیش تمام. میرزا عاقبت با زن دیگری پیوند زناشویی بست و عصمت در کنار آن زن و به یاد نتعاش بزرگ می‌شد و قصه میخورد تا اینکه سلطان عباس با حالتی مست و مغرورانه عصمت را به همسری گرفت. اما عصمت از این تغییر و تحول راضی نبود سابق براین پیش خود فکر میکرد
- خدا کند کسی پیدا بشه منو با خودش بیره..... شاید بخونم برم پیش نم..... اون موقع دیگه زبردست باهام نیستم که جرات نداشته باشم از ورامین حرف بزنم.....

اما از وقتی زن سلطان عباس شده بود گاه و بیگاه از خدا طلب مرگ میکرد و یا اینکه چندروز به چند روز و یا ماه به ماه چشمش به او نیفتد چونکه سلطان عباس به چیزی جز نفس سرکش خود و نیز غرور و جاه طلبی خود فکر نمیکرد. او از عصمت یک برده مطیع ساخته بود و باستانی هرامرنوی او را به جان و دل بخرد. سلطان عباس در حضور عصمت برای مطیع ساختن و نشان دادن قدرت و سروری خود از لباس قانونی که به تن داشت، استفاده میکرد..... مثل اینکه عصمت از چاله به چاله افتاده بود اما چیزی که باعث دلداری او میشد نمازدها بود که به او آرامش می‌بخشید و نیز پسری که پس از یکسال زناشویی خداوند به او بخشید همین دعاها و همین نوزاد تازه وارد او را به زندگی امیدوار ساختند بخصوص

پانزده خرداد یک بنیاد بود

مهدی صاحب زمان عاشق را
ملت دلداده مشتاق را
از غم و رنج و تعب آزاد کن
با ظهور خود جهان را شاد کن
مهدیا ما مردم ایران زمین
پاکبازان ره ایمان و دین
در کنار نایب از عمق جان
بر ظهورت عاشق ای صاحب زمان
مهدیا سرتاسر ایران ما
این زمین با شهادت آشنا
در رکابت جان بگف بس استوار
جمله سربازند و مرد کارزار
اول این عشق در خرداد بود
پانزده خرداد یک بنیاد بود
نقطه عطف قیام عشق و خون
باشد آن روز سراسر آزمون
که خمینی با خروشی آتشین
زیرو رو بنمود کاخ ظلم و کین
مهدیا این عشق هان در اوج شد
بحر عشق از هر طرف پرموج شد
در جهان افتاده موج انقلاب
خلقها در انتظار آفتاب
که کندروشن شب تاریکشان
نورباشد بر ره باریکشان
مهدیا ای آفتاب تابناک
روز روشن کن شب تاریک خاک
«در طریق القدس» و در «فتح العمین»
هم در آبادان عزت آفرین
لطفها کردی و حاضر بودهای
توره فتح و ظفر بگشودهای
هان ره بیت المقدس باز کن
در جهان بینادعدل آغاز کن
مهدی ای مهدی جهان آماده است
جام عشق و عاشقی هریاده است
خیز و دنیا را سراسر نور کن
پرتو افشان این شب دیجور کن
بمقام و عزت طه بیا
ای بجان مادرت زهرا بیا
بر ظهور خویشتن تعجیل کن
ریشه کن رسم و ره قابیل کن
عدل راحاکم نما بر هر کران
نورباران کن همه ملک جهان
موقع تطهیر خونین شهر شد
گاه فتح و انتقام و قهر شد
بصره و بغداد در تطهیر کن
با قیامت غیبت را تفسیر کن
«اولیائی» عاصی شرمنده را
کن شفاعت از گرم نزد خدا
دکتر مصطفی اولیائی

باشد همین که از او میترسید و او را نه یک پدر بلکه یک مانع و یک سنگ محکم در برابر راه و هدفش به حساب می آورد خود یک نوع سلطه و قدرتی بود که بر سر علی سنگینی میکرد اما سلطان عباس هم رعایت حال خودش را میکرد چونکه میدانست علی یک پسر معمولی نیست و اگر خیلی ساده از او میترسد به همان سادگی نیز میتواند از زیر یوغ او خود را خارج کند.
سلطان عباس فهمیده بود که علی بخاطر مادرش خانه را ترک نمی کند و اوامرش را کوبش اجرا میکرد آن هم به این خاطر که پیش مادرش بالی بماند و او را تنها نگذارد.
اما از تمام اینها گذشته علی به واقفیتی پی برده بود که میتوانست نمکی باشد بروی زخمی عمیق و دردناک و این چیزی نبود الا پی بردن به نقطه تمصب و کورگورانه پدرش که شاه را شاهنشاه میخواند و شاه برایش همه چیز مثل خدا و زمین و زمان و خوشی و راحتی و غیره معنا میداد. همانقدر که با گذشت زمان از پدرش فاصله میگرفت کوبش از عقاید او نیز فاصله پیدا میکرد و برایش یک نوع بی تفاوتی می آمد عصمت مادرش نیز روز بروز شکستار میشد و از ملامت خودش می ترسید و دم بدم از اخلاق تند و تیز سلطان عباس پیش علی شکایت میکرد مثل بسکی از شبهای اردیبهشت شاه سال چهل و دو که سلطان عباس پس از آنکه از کار خود فارغ شده بود و چند بطری مرق نوش کرده بود وارد خانه شد و شروع کرد با عصمت در دودل کردن:
- می بینی چه گیری افتادیم... نسنگانان، خرابکارها نمیکارن این مملکت در امن و امان باشه هر روز یک آشوبی به پا میکنند... اگه گیر من بیفتن میدونم چه مساملهای بسامالوشن بکنم... نمی فهمم به چه جراتی به علیه وطن و شاهنشاه فدش

که عصمت شکر نعمتهای خدادادی را میگذاشت و بیشتر اوقات خود را از آنچه که برایش مقدر شده بود، راضی نشان میداد. پانزده آمدن فرزندش سلطان عباس دیگر مطمئن شده بود که سلطان است و هر خواستهای که در دل می پروراند به او می رسد بخصوص این فکر در سرش قوی شده بود که اگر بچه دختر باشد عصمت را طلاق میداد. اما فرزند پسر نیز باعث نشد که سلطان عباس از خودخواهی و گردن کشی خود دست بردارد.

و باز مثل سابق به عرق خوری و سایر عیاشی های معروف و لذت آور روی می آورد اما در عوض برای پسرش یک اسم مناسب پیدا کرد و یک روز رو به عصمت کرد و گفت:

- ولی فدائی..... جوکاره این فدائی لقبشه..... بجای اینکه بزرگ شد پیش بگن علی جوکار بگن علی فدائی جوکار..... اینجوری بهتره..... باید وقتی بزرگ شد از فدائی های شاهنشاه بشه خودم کارشو درست میکنم..... باید از نفوادم استفاده کنم و کارشو طوری روپراه کنم که یک شهر..... چی میگم یک دستگامه یک وزیر نخونه اصلاً چرا کشور نه..... یک کشور حرفشو خری پدر باشن..... بله دارم اون روزو می بینم.

اما عصمت برای همه حرفهای او پسملالگی نشان میداد بخصوص وقتی حرف از علی به میان می آمد فکر میکرد حتماً به این ترتیب پس فردا که بزرگ شد مثل پدرش میشود و همین او را طاب میداد اما با این همه سلطان عباس گاهیگاهی به او اجازه میداد که به ورامین پیش تنه و فامیل و آشنایان و دوستانش برود و دوسر روزی را پیش آنها بسر ببرد. اگر سلطان عباس با این خواسته عصمت زنش موافقت میکرد نه به این خاطر که او را درک میکرد.



پشم خیانت میکنند... مگه به دست من نیفتند... پوست از تشون میکنم... رسواشون میکنم... همین امروز فردا به گروه در اطراف بازار میخوان راه برند و بنفع شاهنشاه تظاهر کنن... ای بنامز به معرفتتون... الان بهترین فرصته باید علی رو خیس کنیم... مگه خبر نداره تو چه وضعی هستیم... باید بسپاد زبردست من تا آمادش کنم...
آن شب سلطان عباس خیلی حرف زد. وقتی فردا رسید عصمت مادر علی خلاصه حرفهای شوهرش را با نگرانی و اضطراب برای پسرش شرح دهد.

پوزش و توضیح

برای ما وجود دارد. این هفته موفق به درج مطالب مربوط به «وجعها» و «پایخ به نامعها» و همچنین ادامه «قصه پاسره» نشدیم. انشاه... در شماره آینده درج این مطالب را ادامه خواهیم داد.

فقط به این خاطر که سرش خلوت بشود و بتواند بدون نگرانی به کارهای حرام و عیاشی و عرق خویش بپردازد هر وقت فکروذکر و حرف عرق خوری پیش میآید سلطان عباس بیدرتنگ به یاد حرف عصمت می افتاد که گفته بود:

- ودیگه به این فرش و زمین اعتماد ندارم... مجبورم برم مسجد نماز بگذارم.

پانزده سال گذشت و افکار و رفتار سلطان عباس در طول این مدت عتیق و کهنه شده بود و دیگر داشت از شدت عیاشی و دیکتاتوری می ترکید. دیگر فکروذکرش از خود و اطرافش که برای آسایش او فعالیت میکردند به حرفها و مسائل دیگر منحرف نمی شد.

علی در طول این مدت به یک پسرورزیده و پسرشور و هیجانی تبدیل شده بود طوری که استمدادشان و موفق شدن در هر کاری را داشت اما خشم و نگرانی سلطان عباس به این خاطر بود که آنچه که میخواست نشده بود و حتی بیشتر اوقات نسبت به او بی تفاوت می شد و در بحثهای و دعواهای خانوادگی طرف مادرش را میگرفت و به او دلخوشی میداد و به عذاب پدرش می افزود. اما اینها دلیل نمی شد که علی از زیر سلطه پدرش بیرون آمده

تحلیل سیاسی - نظامی عملیات بیت المقدس



بخش اول

سپه سالار حضرت امام علی (ع) در ۱۲ کیلومتری خونین شهر مستقر شدند و جاده اهواز خرمشهر به جز دو منطقه دب حردان و حمید در دست نیروهای توانمند اسلام قرار دارد.

هواپیماهای عراقی مرتب برای انهدام پل‌های احداثی بر روی کارون به پرواز درمی‌آمدند و هر بار در حالیکه ناکام می‌ماندند توسط پدافند هوایی و جنگنده‌های تیزپرواز ما مورد حمله واقع می‌شدند و تا ساعت ۱۳ و ۲۵ دقیقه ۵ فروند آنها سرنگون گردید. و خلبانان زبون و نالایق عراقی در یکی از حمله‌های خود منطقه چادر نشین و مستضعف حاشیه جاده اهواز، دارخوین را بمباران کرده که منجر به شهادت سه کودک و مجروح شدن ۱۲ تن دیگر گردید.

در اطلاعیه مشترک شماره ۳ ارتش و سپاه که عصر روز دهم اردیبهشت انتشار یافت آمده است که تاکنون هزاران نفر از قوای دشمن کشته و یا مجروح شده‌اند و ۳۲۰۵ نفر دیگر که باسارت نیروهای توانمند ما درآمده‌اند به پشت جبهه منتقل شدند در این مرحله از عملیات اشغالی آزاد شد و در کنترل نیروهای اسلام قرار گرفت و علاوه بر انهدام صدها تانک، نفربر و خودرو تعداد بسیاری تانک و نفربر سالم و یک موضع توپخانه بدست نیروهای اسلام افتاد.

ضمناً علاوه بر اسارت چند سرهنگ و سرگرد عراقی یک سرتیپ ارتش صدام نیز بنام عامر پاسین عبدالکریم باسارت قوای اسلام درآمدند.

بدنبال انتشار اولین اطلاعیه مشترک سپاه و ارتش مبنی بر شرکت مردم در مراسم نماز جمعه و راز و نیاز به درگاه الهی صفوف نمازهای جمعه در این روز خیلی فشرده‌تر از روزهای گذشته بود و در آئین‌های نماز سیاسی عبادی جمعه مهمترین مسئله مورد طرح الهی جمعه عملیات بزرگی الهی بیت المقدس بود و الهی جمعه ضمن اعلام گزارش‌های عملیات

کرد که تا ساعت ۷ صبح روز حمله دو تپ مکانیزه و زرهی دشمن از لشکر سوم ارتش صدام در منطقه عملیاتی این قرارگاه بکلی نابود شده است. تا ساعت ۹ بامداد ۳۲۰ اسیر عراقی به پشت جبهه منتقل شدند و نیروهای اسلام تا ساعت ۱۱ به کیلومتر ۱۵ جاده اهواز خرمشهر رسیدند و تعداد اسرا هر لحظه افزایش می‌یافت. صدای جمهوری اسلامی ایران در پیش از ظهر روز حمله برنامعه‌های عادی خود را قطع کرد و با قرائت اولین اطلاعیه مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از امت حزب الله خواست که با شرکت گسترده خود در نمازهای جمعه و راز و نیاز به درگاه مقدس پروردگار بهروزی نهایی و حتمی رزمندگان اسلام را از خسدا بخواهند. در اطلاعیه مشترک شماره دو ارتش و سپاه که در ساعت ۳۶ و ۱۳ دقیقه صادر شد منظور عملیات را انهدام نیروهای دشمن و آزادی شهرها و روستاهایمان و رسیدن به مرز اعلام کرد. بر اساس این اطلاعیه در ساعت ۱۰ و ۲۵ و ۵۰ و ۱۱ و ۰۹ و ۱۲ و ۳۵ و ۴۰ دقیقه ۵ هواپیماهای عراقی در منطقه عملیات سرنگون شده است و نیروی هوایی جمهوری اسلامی مواضع دشمن در جبهه جنوب غربی هویزه و تپهای نیروی مخصوص دشمن بمباران کردند.

فرمانده عملیات منطقه فتح در مورد عملیات مذکور اظهار داشت: قسمت اعظم جاده اهواز خرمشهر آزاد شده و راه تدارکاتی در جبهه خرمشهر و نورد قطع گردید و ما در محدوده منطقه عملیاتی فتح با عبور از کارون که مشکلترین عملیات نظامی بود در جبهه‌ای به طول ۳۰ کیلومتر و عمق ۲۵ کیلومتر یعنی ۱۰ کیلومتر مربع ۷۰ جاده اهواز خرمشهر تا ۹۵ پیشروی کردند وی افزود آنچه ما به عینه در طول این جنگ دیدیم حضور و فرماندهی حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان (عج) بود که در تمام زمینها ما را یاری فرمایند.

نیروهای اسلام تا ساعت ۱۶ روز دهم اردیبهشت در منطقه

فرمان حمله را صادر نمود.

در محور غرب کارون در بعضی مناطق عراق قبل از شروع عملیات اقدام به حمله نمود که خوشبختانه این حرکت بسفنج نیروهای اسلام تمام شد و این واحدها دقایقی قبل از صدور فرمان حمله با دشمن درگیر شدند در این محور تا ساعت ۶ بامداد چندین روستا از جمله رحانی یک و دو دهکده سید عبود و حدفاصل غرب کارون و محور شرقی اهواز - خرمشهر آزاد شد و دشمن طبق فرمان ستاد فرماندهی کل عراق تا توانست از رویارویی در مقابل سلحشوران ما گریخت اما دلوران ما با حمله برق‌آسای خود موفق شدند حدود سه هزار نفر از قوای صدام را باسارت خود در آورده و ۱۵۰۰ تن دیگر را بهلاکت برسانند، و خسارات زیادی به آورد و قسمت اعظم جاده اهواز - خرمشهر که در هفته اول جنگ به اشغال قوای صدام در آمده بود بدست بگیرند و علیرغم عوارض طبیعی و استحکامات سنگین دشمن خطوط دفاعی عراق بطور معجزه‌آسا در این بخش درهم شکست و سقوط کرد. و نیروهای اسلام در شمال خونین شهر مستقر شدند.

نیروهائی که در محور حمید عمل می‌کردند موفق شدند تا ساعت ۷ صبح پادگان حمید را در ۴۵ کیلومتری جنوب غربی اهواز به محاصره خود در آورند اما بدلیل با تلافی بودن محوطه اطراف پادگان ورود به آن کمی مشکل می‌نمود. در عوض دشمن با آنکه مستحکمترین تاسیسات را در اختیار داشت ذلیلانه پادگان حمید را با استفاده از تن آن تنی منفجر کرده و مهمات درون آنرا نابود کردند.

در محور هویزه نیروهای دلاور ما از منطقه طرح و کمر خنور وارد عمل شدند که پس از تصرف خاکریز دشمن با مقاومت شدید قوای کفر مواجه شده و پیشرویشان سد گردید و ما در این محور بیش از دو محور دیگر شهید و مجروح دادیم.

از طرفی قرارگاه فتح اعلام

موفق و پیروز بودماند اما اگر اخبار ایران درست باشد نیروهای ایران به پیروزی بزرگی دست یافته‌اند.

و اما چگونگی عملیات: عملیات در سه محور هویزه، حمید، غرب جاده اهواز و خرمشهر آغاز شد.

مهمترین قسمت عملیات عبور از رودخانه کارون و درگیری با دشمن در غرب این رودخانه بود و اگر دشمن پس از عبور نیروهای رزمنده ما پلهای ایجاد شده بر روی کارون را تخریب می‌کرد سر نوشت دهها هزار جنگجوی اسلام قسابل پیش‌بینی نبود.

از سویی عبور بیش از چهل هزار نیرو، سه هزار وسیله نقلیه چرخدار، هفتصد تانک و صدها تن مهمات از روی چندپل آنهم در تاریکی شب کار بسیار مشکلی بود و اگر چنین جمعیتی حتی در شرایط عادی بخواهند این عمل را انجام دهند بطور طبیعی سوانح بزرگ و کوچک آنها را تهدید می‌کند چه رسد به یک وضعیت خاص جنگی، اما از آنجا که دست پر لطف پروردگار همواره بر سر رزم‌آوران اسلام است این عمل بدون هیچ سانحه‌ای با تمام رسید بطوریکه شگفتی و تعجب همگان را فرا گرفت و برآستی که عبور رزمندگان اسلام از روی پلهای پیش از آنکه بسبب تاکتیک شباهت داشته باشد یک معجزه الهی بود.

قبل از شروع حمله سلحشوران اسلام با یک آرایش ستونی از رود کارون گذشته و در آنسوی رود در انتظار فرمان حمله توفیقی کوتاهی نمودند. واحدهائی که در محور حمید و هویزه عمل می‌کردند آنها هم چنین وضعیتی داشتند البته دشمن هم از حمله قوای اسلام مطلع شده بود و براساس اسناد بدست آمده از سر فرماندهی ارتش عراق به واحدهای این نیرو در جبهه‌های جنوب اطلاع داده شده بود که ایران ظرف ۷۵ ساعت آینده حمله خواهد کرد و از اینرو باسستی نیروها کاملاً آماده باشند و در صورت عدم توانائی عقب‌نشینی کنند. لازم بتوضیح است که قسمت آخر پیام شامل افسران عراقی میشد. سرانجام ساعت مقرر فرا رسید و قرارگاه کرپلا در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز دهم اردیبهشت با کلمه رمز بسپه‌الله قاصدالجبارین یا علی بن ابیطالب

آنکه «آب پاک» بدست این خون آشامان بریزند و آخرین روزنه و امید آنها را کور نمایند مقصد عملیات خود را ولسی بیت‌المقدس نام نهادند.

اشغال خرمشهر را غنیمت شمرده و از آن نفع تسلیقاتی می‌بردند و برای نمونه بسک سندی که اخیراً از مقرهای فرماندهی دشمن در منطقه آزاد شده بدست آمده اشاره می‌کنیم در این سند که حکمی از سوی سرفرماندهی ارتش عراق یعنی شخص صدام حسین میباشد به کلبه پگانها مستقر در خرمشهر ابلاغ شده که تا آخرین قطره خون خود باسستی مقاومت کنند و البته شاهد بودیم که سربازان عراق چگونه این دستور را اجرا کردند!

از سوی دیگر آزادی خرمشهر از بعد نظامی و قدرت رزمی دو کشور مستخاص از اهمیت برخوردار بود که آنهم جدای از مسئله سیاسی نبوده و با پیروزی لشکریان اسلام طومار متجاوزین صدامی و پاسورانشان را درهم می‌سپجد و این مطلب بلحاظ حمایت تمامی ابر جنایتکاران و هیدستانشان از صدام موازنه قدرت را در منطقه نیز بهم می‌زند و مواضع دولتهائی که بترس و یا بهر نحو دیگر مجبور از حمایت اشغالگران یعنی هستند تسخیر می‌داد، و انشاماله در نتیجه‌گیری که از عملیات بیت‌المقدس می‌کنیم این مسئله را توضیح بیشتری خواهیم داد. تنها در غلظت این پیروزی باید بگوئیم که دولتهای آمریکا، مصر، مراکش و رژیم صهیونیستی سخت از آن بسوخت افتاده و بوفهائی تبلیغاتی جهان که تا به امروز هیچگاه صدای ما و موفقتهای نظامی و اقتصادی ما را منعکس نمیکردند بناچار مجبور به انعکاس پیروزیهای رزم‌آوران اسلام در عملیات بیت‌المقدس شدند و حتی رادپوهای بیگانه که در ابتدای شروع عملیات همان مواضع قبلی را اتخاذ کرده بودند پس از چند ساعت به پیروزی بزرگ قوای اسلام اعتراف کردند. البته ابتدا خیلی مودبانه برخورد می‌کردند بطور مثال رادپو آمریکا در یکی از بخشهای خبری خود از پورش دلاورانه رزمندگان اسلام چنین گزارش می‌دهد:

ایران و عراق هر دو مدعی هستند که در حمله نیروهای ایران در جنوب غربی خوزستان

بسم‌الله الرحمن الرحیم اذاجاه نصرالله والفتح وریاتاناس بدخلون فی دین‌الله الفوجا فسیح یحمد ربسک واستغفراه انه کان توابا

در تاریخ بشریت همواره برای تداوم هر حرکت و جریانی بر آن نامی می‌نهند و آنرا بنام شخصی آغاز می‌کنند که سبیل آنرا می‌توانیم در نزول قرآن کریم ببابیم زیرا اولین آیه‌ای که سربابمیر اسلام نازل شد اقصره باسم ربیک بود یعنی بخوان بنام پروردگارت که همانا بسپه‌الله الرحمن الرحیم میباشد باتمسک باین مطلب واضح است که مانیز برای حرکات و برنامعه‌های خود باسستی نامی بگذاریم و از جمله اینها عملیات پیروزمانده لشکریان اسلام علیه اشغالگران صدامی است که در این رابطه اسامی فتح‌المبین، محمد رسول‌الله، مطلع‌السفجر، ثامن‌الائمه و طریق‌القدس را بسپه داریم. در این اواخر فرماندهان لشکر اسلام طرحی را بنام والی بیت‌المقدس، برای آزاد سازی مناطق اشغالی خاک مقدس جمهوری اسلامی تدارک دیدند در این طرح خونین شهر، پادگان حمید و هویزه آزاد می‌شد و این مناطق بخصوص خرمشهر جدای از مسائل نظامی وابسته بسک جریان سیاسی بوده و از طرفی هم اشغال خرمشهر تنها امیدوروزه دولتهای مرتجع و ابر جنایتکاران وهم بیمانانشان بود.

از طرفی رژیم عراق و اربابانش نیز تمامی توان و تلاش خود را برای حفظ خرمشهر بکار گرفته بودند بطوریکه در منطقه عملیاتی بیت‌المقدس متجاوز از هزار تانک و چند هزار نفر بر خودرو و حدود سه لشکر عراق مستقر شده بودند و نفوذ به آن غیرممکن می‌نمود.

با این اوصاف رژیمهای وابسته امپریالیستی، صهیونیستی فکر می‌کردند می‌توانند با اشغال خرمشهر توسط صدامیان، جمهوری اسلامی را در داخل محصور و لاقابل از تلاشهای آن برای آزادی بیت‌المقدس بکاهند و البته از نظر مادی چنین تحلیلی درست بنظر می‌آید چرا که دهها هزار جان بر کف قوای اسلام را مشغول جنگ در نوار مرزی و مناطق اشغالی نموده و از بکار گیری این نیروی عظیم علیه اشغالگران صهیونیستی در بیت‌المقدس جلوگیری می‌نمایند. در مقابل، رزمندگان اسلام برای



آموزش رزمی

۵- پشت به پشت مثل حالت قبل است ولی پشت مجروح به پشت ما است و دستهایمان را در بازوی او چفت می‌کنیم. ۶- بوسیله کشیدن با گردن؛ نفر را به پشت روی زمین به حالت خوابیده قرار داده و مجروح گردن ما را با دو دست گره کرده میگیرد و با کف دست و نوک زانوها او را به جانتانها می‌کشد.



۳- حمل بوسیله کشیدن با گردن



۴- حمل با استفاده از تنه تفنگ



دو پای مجروح را از هم جدا کرده و وسط آنها به پشت دراز بکشید

تذکر: در حالت استفاده از بند تفنگ با دو فلانسه بعد از اینکه نفر را به خود متصل کرده‌یم مطابق شکل اول به پهلو بعد به روی سینه خود را می‌اندازیم تا بتوانیم بلند شویم و تفنگ خود را بدست می‌گیریم.

۸۹- برای حفاظت در برابر جنگ‌افزارهای دشمن باید نوع اقدام وجود دارد.

۹۰- دو نوع اقدامات عامل و غیرعامل.
 ۹۱- اقدامات عامل و غیرعامل را تعریف کنید؟
 ۹۲- غیرعامل به اعمالی گفته می‌شود که نفر برای حفظ خود و کاهش اثرات آتش دشمن بکار می‌برد مثل استتار، اختفای پوشش، فریب و غیره.
 ۹۳- عامل به اعمالی می‌گویند که نفر برای از بین بردن یا خنثی کردن دشمن بکار می‌برد مثل: تیراندازی به دشمن، تانداختن نارنجک‌های خود برای دیده نشدن و غیره.
 ۹۴- عوامل شیمیایی را نام ببرید؟
 ۹۵- گازهای تاول‌زا، خفه‌کننده، گازهای تضعیف‌آمیز، فلج‌کننده، آتش‌زا، لشک‌آور، آتش‌زا.
 ۹۶- گازهای تاول‌زا خفه‌کننده و اصاب‌کننده تا کبکی داشته بقیه برای کنترل اشتباهات است.

۹۷- راههای پخش عوامل شیمیایی را نام ببرید؟
 ۹۸- گازهای تاول‌زا، خفه‌کننده، گازهای تضعیف‌آمیز، فلج‌کننده، آتش‌زا، لشک‌آور، آتش‌زا.
 ۹۹- گازهای تاول‌زا خفه‌کننده و اصاب‌کننده تا کبکی داشته بقیه برای کنترل اشتباهات است.

۱۰۰- حفاظت در برابر عوامل شیمیایی را نام ببرید؟
 ۱۰۱- چون عموماً این گازها را هواستگن‌ترند لذا در گودال‌ها و نقاط پست جمع می‌شوند.

ادامه دارد



دنباله فصل دهم: بهداشت و کمک‌های اولیه

۸۸- روشهای حمل مجروح را نام ببرید.
 ۱- بافت روان. ۲- حمل استمدادی. ۳- حمل روی دست. ۴- حمل بوسیله کشش با گردن. ۵- حمل روی پشت. ۶- حمل به پشت. ۷- حمل با استفاده از بند تفنگ یا دو فلانسه (کمربند).
 ۱- حمل با تخت روان؛ از دو قطعه چوب و دو عدد اورکت یا سلولز میتوان استفاده کرد.
 ۲- حمل استمدادی؛ یک دست را زیر بغل مجروح گذارده و دست دیگرمان را بدست مجروح که از روی گردن ما گذشته است می‌گیریم و به جانتانها یا به نظری می‌سازیم.



۲- حمل استمدادی

۳- حمل روی دست؛ مجروح را روی دستهایمان بلند می‌کنیم بطوریکه یک دستمان زیر سر هر دو زانوی او و دست دیگرمان پشت او باشد در این حالت مجروح میتواند دست خود را دور گردن ما حلقه کند. ۴- حمل روی پشت؛ دو دست مجروح را به گردن خود انداخته و دستهای او را می‌گیریم و به پشت خود سوار می‌شویم و حمل می‌نماییم.



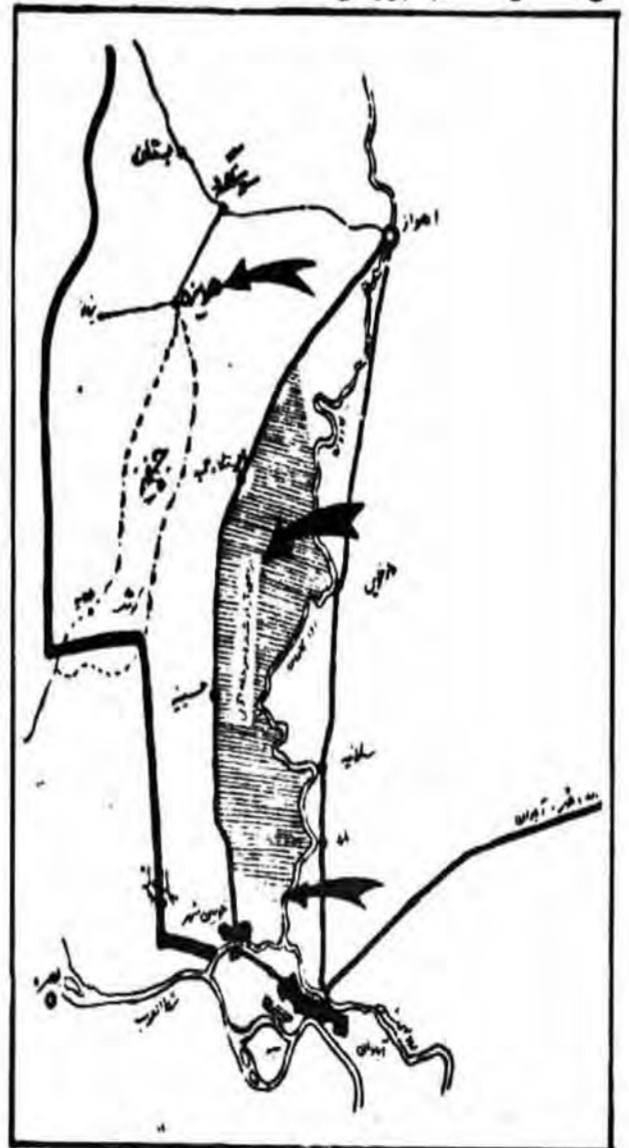
حمل بر روی پشت

فهرمانانه فرزندان اسلام را در گسترده اراضی جنوب ستودند حجت‌الاسلام امامی کاشانی امام جمعه موقت تهران اظهارات خود را قطع کرد و گفت: من می‌دانم که اطلاع‌هایی از منابع موثق بدست آوردم که براساس آن رزمندگان اسلام از رود کارون گذشته‌اند و در حال پیشروی بسوی خوزستان هستند.

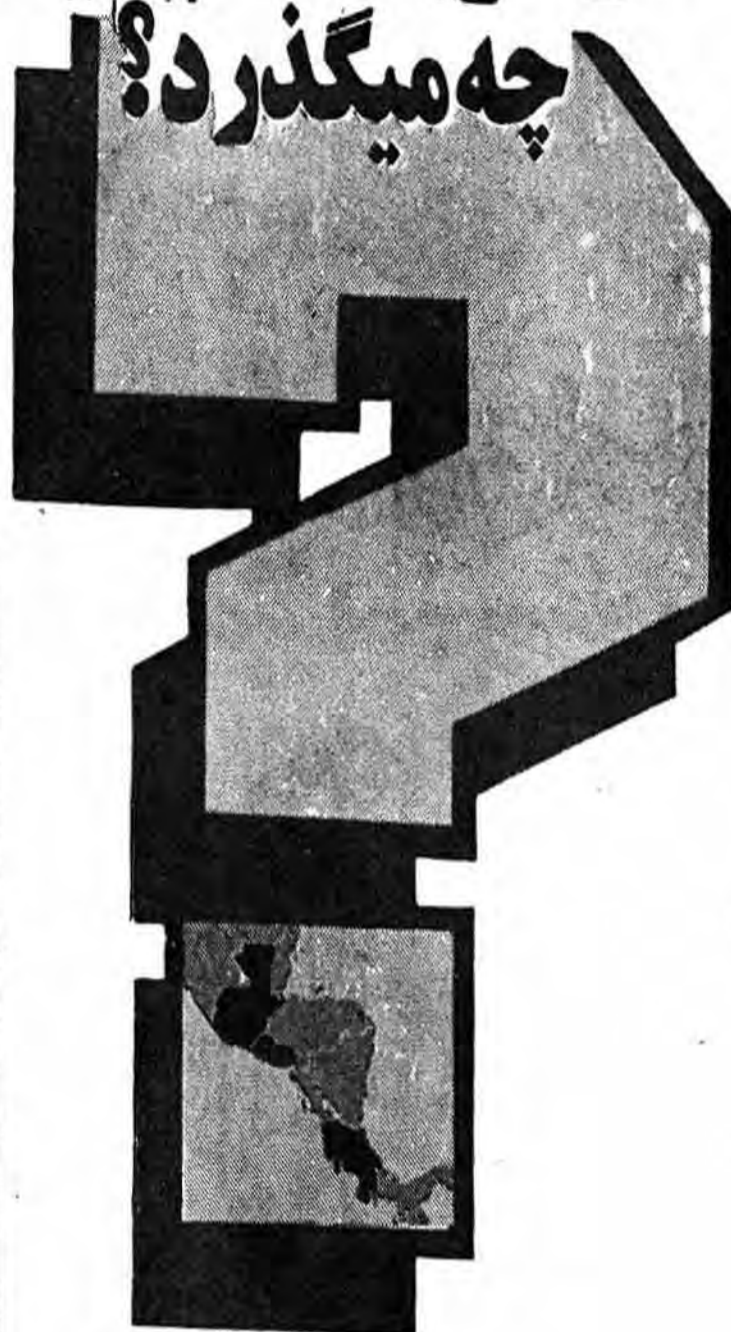
ضمناً از لحظه قطع برنامه‌های هادی صدای جمهوری اسلامی مساجد این سنگر مقاوم و مقاومت از بلندگوهای خود اخبار و آخرین گزارشات عملیات پیروزمانده بیت‌المقدس را پخش می‌کردند. در این روز رزمندگان جمهوری اسلامی- کیهان و اطلاعات هر کدام جداگانه فوق‌العاده‌هایی را منتشر کردند که در کمترین زمان در میان مردم پخش شد بخصوص اینکه حضور یکپارچه مردم در نماز جمعه کار توزیع را بسیار آسان کرده بود.

در هر صورت تسلیفات گسترده رادیو و تلویزیون، خبرگزاری‌ها و مطبوعات جمهوری اسلامی تمامی رسانه‌های گروهی جهان را غافلگیر کرد و از طرفی ستاد فرماندهی ارتش صدام که اطلاع‌های خود را در ساعت شب انتشار می‌داد در ۱۰ صبح روز جمعه اطلاعیه نظامی شماره ۶۹۳ خود را صادر کرد. و در حالیکه نیروهای ارتش اسلام به محور اهواز خرمشهر دست یافته بودند ستاد فرماندهی نیروهای صدام همانند گذشته پیروزیهای ما را برای خود وشکستهای خود را برای ما ثبت نمود. در این اطلاعیه آمده است که در نخستین ساعات سحرگاه امروز (۶۱/۲/۱۰) نیروهای دشمن (جمهوری اسلامی ایران) به مواضع نیروهای ما (عراق) در مناطق سوسنگرد و اهواز حمله برد، ولی با شد حمله نیروهای ما مواجه و پیشروی آنها متوقف شد.

سامانی بعد اطلاعیه نظامی شماره ۶۹۴ عراق منتشر شد در این اطلاعیه نیز چنین آمده است. توسط رزمندگان نیروهای محمد القاسم و سعد حمله دشمن در دو بخش اهواز خنثی شد و دشمن با شکست متضامانه مواجه و نیروی آن بسکال مسنهدم و اوضاع



در امریکای مرکزی چه میگذرد؟



گزارش‌هایی از امریکای مرکزی: آنجا که جنایت‌های وحشتناک شکل می‌گیرد.

شش خانواده ثروتمند در این سرزمین مالک ۷۲ هزار هکتار زمین می‌باشند. در مقابل ۳۰۰ هزار کشاورز خرده مالک باید به ۴۳ هزار هکتار زمین قناعت کنند. این ارقام همه چیز را در مورد اوضاع اجتماعی کشوری با ۴۷ میلیون سکنه را بیان می‌کند. در کشوری با بیشترین تراکم جمعیت و دومین کشور از لحاظ درآمد سرانه در امریکای مرکزی دهها سال مالکین بزرگ در اتحاد با ارتش مانع هر گونه تغییر و تحولی می‌شده‌اند.

هر ماه هزاران گشته در اکتبر سال ۱۹۷۹ یک کودتا توسط افسران اصلاح طلب به نظر می‌رسید که قادر به ایجاد تحول لازم می‌باشد. اما بزودی بار دیگر راستگرایان از قدرت گذشته برخوردار شدند. رئیس جمهور دمکرات مسیحی دوارته امروزه در دست حکومت وقت با رای‌های بیش نیست. حتی برخی از

در کشورهای صادر کننده قهوه و موز در همسایگی بلافاصله ایالات متحده جنگ‌های داخلی خونینی جریان دارد که رئیس جمهور ایالات متحده امریکا رونالد ریگان آنرا به نبرد بین آزادی و کمونیسم تعبیر می‌کند. اما در واقع این مبارزات سرنوشت ساز، بخاطر تحولات روابط اجتماعی است. زیرا پیش از صد سال هر گونه تحولی و اصلاح طلبی با کمک واشنگتن در این کشورها به شدت سرکوب شده است.



در السالوادور
تنها حمایت مالی و تسلیحاتی امریکای جنایتکار حکومت نظامی در این کشور را حفظ کرده است. آماده برای انقلاب؟

مردم به طرفداری از ۵۰ هزار پارتیزان در مقابل ارتش ۱۴ هزار نفری دولت می‌جنگند این جنگ تاکنون ۳۰ هزار قربانی داشته است.

اسلحه بچای مذاکرات:

امریکا می‌خواهد حکومت مخالف کمونیسم را حفظ نماید. واشنگتن قصد دارد در سال ۱۹۸۲، ۲۲۶ میلیون دلار کمک‌های اقتصادی و نظامی به حکومت مزدور و دست نشانده خود در السالوادور بکند. در حال حاضر ۵۱ مشاور نظامی امریکایی در السالوادور بسر می‌برند. در عوض ۱۵۰۰ سرباز اهل السالوادور در امریکا آموزش می‌بینند. انتخابات فرمایشی ۲۸ مارس گذشته پیش از نمایش مضحکی برای حمایت از دمکراسی نوع امریکایی نبود.

تمامی چهره‌های بزه نشانه اعتراض به تمقیب رهبرشان، در این انتخابات شرکت نکردند. تنها مذاکرات بین دو جناح جنگ داخلی می‌تواند راه حل سیاسی مناسبی باشد، اما رژیم السالوادور و ریگان شدیداً با آن

مخالفت می‌کنند.

گوآتمالا
با کمک ارتش مالکین بزرگ از نظام گذشته دفاع می‌کنند

بهشت فئودالها

این کشور می‌توانست، رویای توریست‌ها را برآورده نماید: کوه‌های آتشفشان، جنگلهای انبوه و بازارهای رنگارنگ سرخوستان، اما در پشت این شکوه و زیبایی طبیعی نوعی از نظام اجتماعی پنهان است که اکثریت ۶/۹ میلیون سکنه آنرا به فقر حتمی محکوم کرده است. ۲ درصد جمعیت، مالک ۵۲



در صد گل زمین‌های قبایل گشت می‌باشند، و هنگامیکه دیکتاتوری سوموزا در نیکاراگوئه سرنگون شد، جنگ پارتیزانی در گوآتمالا نیز پا گرفت

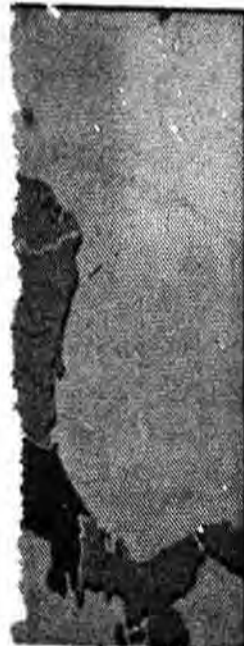
قیام محرومین

دیکتاتوری ژنرال رمثو لوکاس گارساخن‌ترین حکومت‌های کشورهای امریکای مرکزی محسوب می‌شود. ارتش ۱۸ هزار نفره تا مدتی پیش کنترل کشور را در دست داشت. گماندهای تروریست طبق روش سیاست امریکای مرکزی مخالفین سیاسی را ترور کرده و از بین می‌بردند. اما اکنون چهار گروه پارتیزانی شامل ۶ هزار نفر متحد شده‌اند و از حمایت روز افزون محرومین این کشور یعنی سرخوستان که شامل ۴۳ درصد جمعیت می‌شوند، نیز برخوردارند.

جنگ اکنون در گوآتمالا به

خواهد گشت؟

شدت جریان دارد و تنها در سال ۱۹۸۱ بیش از ۱۲ هزار نفر کشته شده‌اند. انتخابات ناامید کننده ایالات متحده امریکا امسال ۲۱/۷ میلیون دلار کمک اقتصادی به این کشور نموده است و رژیم خشن و نظامی را به رعایت دمکراسی بیشتر تشویق می‌کنند.



اما انتخابات ۷ مارس که مانند السالوادور از جانب چهره‌های تحریم شده بود به جنگ خاتمه نداد، بلکه تشنج حاکم بر جامعه را افزایش داد و بسویزه گروه انقلابی جبهه متحد فارابوند و مارتی، باتوان بیشتری به عملیات راهپخش خویش ادامه می‌دهد.

گاستاریکا

واحد صلح و آرامش. آسپا بحران اقتصادی به انقلاب منجر خواهد گشت؟

هنوز این کشور جزیره آرامش است، مستحکم‌تر و پر حاصل‌تر در میان کشورهای همسایه. ۳۲ سال است که گاستاریکا دارای نظام حکومتی دمکراتیک پارلمانی است. درآمد سرانه ۲۲۳

آناطومی گسترش قیام هادر آمریکای مرکزی



میلیون جمعیت آن با تفاوت
فاحش بیشترین میزان درآمد در
این منطقه است.

خطر بحران اقتصادی
اما اکنون کاستاریکا نیز ممکن
است به این آشفتگی جنگهای
انقلابی کشانده شود.

۴۰ درصد تمامی مراکز
صنعتی تا پایان سال به
ورشکستگی تهدید می شوند.
سوجی از استصابت در سال
۱۹۸۱ کشور را به لرزه درآورده
است. در مارس گذشته در سان
خوزه پایتخت این کشور اولین
بمبارانها انجام شد. روابط
سیاسی با کوبا قطع شد. و نیز
رابطه با ساندی نیستها در
نیکاراگوئه که قبل از پیروزی
بعنوان پارتیزان از کاستاریکا

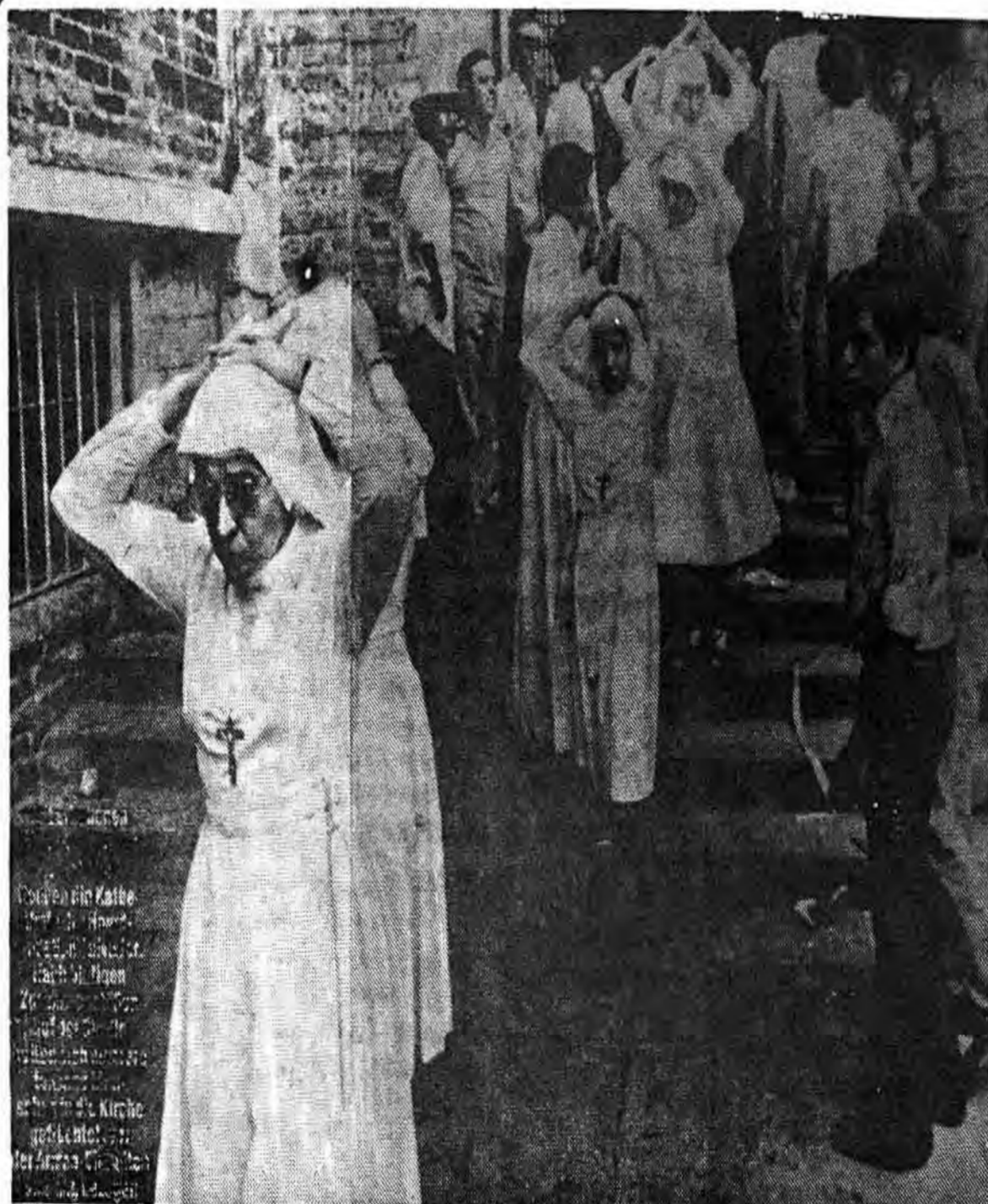
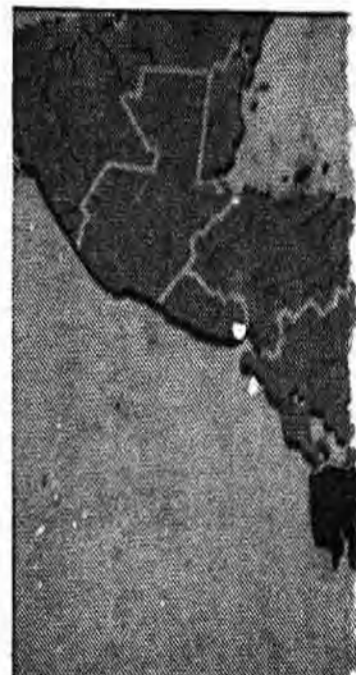


- رفت و آمد نیروهای
مسلح پلیس گواتمالائی
در شهرها به طور
محسوسی افزایش یافته
است و اینک با حضور
خود حتی در بازار مکاره
«چی چی کاستینانکو»
سعی دارند تا همه جا
را زیر نظر داشته باشند
و حرکات مردم را به دقت
کنترل می کنند
تاد صورت برخورد
باموارد مشکوک در رابطه
با اقدامات پارتیزانها و فعل
و انفعالات مربوط به آنان
منطقه را محاصره کرده و به
سرنگیهای از پارتیزانها
دست یابند.

- شرکت های بزرگ
چند ملیتی امپریالیستی
ثروتها و منابع کشورهای
کوچک و مستضعف
آمریکای مرکزی را غارت
می کنند اما به این نیز
بسیار نگرده
بنا به برداری از نیروی
کار ارزان افراد بومی به
استثمار خود بعد
بیشتری می بخشند.
عکس یک کشاورز
زحمتکش کاستاریکائی
را در حال کار در یکی
از باغ های موز شرکت های
چپاول گر نشان می دهد.



در اثر کاهش نرخها در بازار
جهانی، این کشور از «قهوه»
مهمترین صادراتش در سالهای
اخیر درآمد کمتری داشته است.
در همین مدت هزینه خرید نفت
به سرعت افزایش یافته است.
امروزه این جمهوری ۲/۶ میلیارد
دلار به خارج بدهکار است و
دیگر اعتباری در بانکهای خارج
ندارد.



- به دنبال یک
درگیری مسلحانه
وضوح بین نیروهای
انقلابی و ارتشیان رژیم
دیستاتور و آمریکائی
السالوادور، کلیسای بزرگ
شهر السالوادور به عنوان
موضع وسنگری بر علیه
مزدوران آمریکا به کار
گرفته شد و اینک پس
از پایان درگیری
و خواران کلیسای به
جرم پناه دادن و همکاری
بانیروهای انقلابی، توسط
مزدوران رژیم دستگیر
می شوند.

خلوص، نخستین گام جهاد

فلسفه جهاد در اسلام

از دیدگاه «حسن البناء»

آخرین قسمت

حکم جهاد در نزد فقهای ائمه

به این نکته باید توجه داشت که اگر بتوان با شرکت بعضی و گروههایی از مسلمانان در جهاد بر دشمن غلبه نمود، حکم و جوب جهاد از گردن بقیه آنان ساقط خواهد بود. واجب کفائی - اگر مقدار یاد شده کافی نبود، به ترتیب توانایی بر تمام افراد واجب خواهد گشت، و اگر امر جهاد احتیاج داشته باشد که همه در آن شرکت جویند - و در غیر اینصورت شکست و عقب نشینی مسلمین حتمی باشد - بر همه مانند نماز و روزه واجب عینی خواهد بود.

زیرا از طرفی رسول خدا فرموده است: «حکم جهاد تا روز قیامت وجود دارد». و از سوی دیگر در فرض مزبور اگر تمام مسلمانان آن را ترک کنند دین، کفایت و هستی خود را از دست خواهند داد.

بنابراین وقتی دشمن به قسمتی از سرزمینهای اسلامی یا مناطقی از مناطق آن تهاجم کرده و غلبه نماید، جهاد وظیفه عینی و حتمی همه می شود. مگر زن بدون اجازه شهردار، فرزندان بدون اجازه پدر و بدون رضای طلبکار، خان نبرد شرکت

ندند.

۲- در کتاب «بهره آمده است که: واگر زن مسلمانی در شرق عالم بدست دشمن اسیر شود، بر تمام مسلمانان غرب واجب است که در رها ساختن او بکوشند تا زمانی که آزاد شود

و تحت حمایت آنان در آید».

۳- صاحب کتاب «بصیرة السالک لا قرب المسالک فی مذهب الامام مالک» می نویسد: «جهاد در راه خدا بخاطر اعلاء کلمه حق هر سال بر تمام مکلفین واجب کفائی است، و اگر گروهی به آن مبادرت ورزیدند، از گردن بقیه ساقط می شود و گاهی به تعیین پیشوای وقت و هجوم دشمن بر شهری از شهرها و مناطقی از مناطق اسلامی بر تمام ساکنین آن شهر و منطقه جهاد واجب عینی می شود.

اگر مردم آن شهر یا منطقه نتوانند دشمن را دفع کنند، بر سایر مسلمانان به ترتیب نزدیکی به منطقه مورد حمله، واجب می شود. گاهی در پرداخت هر یک از جهاد نیز تمام گروهها به اسلام باید شرکت داشته باشند. مثلا بازخواست اسیر مسلمانان از کافر حرمی اگر خودش مالی نداشته باشد، به عهده تمام ملت اسلام است اگر چه لازم باشد تمام اموالشان را بپردازند.

از آنچه گذشت معلوم شد که



جهاد در راه خدا، برای اعتلای کلمه حق، بر تمام مکلفین واجب کفائی است.

چگونه ایمان داران در گذشته و حال از مجتهد تا مقلد بر این امر اتفاق دارند که با جهاد برای نشر دعوت بر تمام امت اسلامی بطور کفائی واجب است. و در صورت هجوم کفار و جوب عینی پیدا می کند. چنانکه در زمان ما چنین است، زیرا مسلمانان ذلیل و محکوم کفار گشتند.

مسلمان چرا جهاد میکند؟

از سالها پیش دشمنان ما اسلام را بخاطر واجب نمودن جهاد و مباح ساختن زود خوردن با دشمن بهاد حمله می گرفتند، تا اینکه مفهوم آیهی کریمه «و بزودی آفات خود را در آفاق و

قاصی اسد بن فرات مالکی در عصر خویش فرمانده نیروی دریایی مسلمین بوده و پیشوای شافعیها ده تیسر بسفد مهندخته بدون اینکه یکی از آنها بخاطر رود. این بود گوشه ای از روش گذشته ما، آیا نباید ما نیز مانند آنها باشیم؟

بنابراین امروزه بر هر مسلمانی واجب عینی است که خود را برای جهاد آماده و مجیز گرداند و با داشتن نیت جهاد در درون خویشن وسایل لازم را برای آن فراهم آورد تا زمانی که فرصت مقتضی فرا رسد، و خداکاری را که مستعمل - و حتمی - است گذرا سازد.

جای بسی تعجب است که مسلمانان در هیچ عصری از اعمار زندگی خود پیش از این عصر تاریخ، این چنین جهاد را ترک ننمودند.

در قرون اولیه اسلامی نه تنها کشاورزان، کسازگران و صاحبان حرفه های گوناگون بلکه دانشمندان و حتی بسزرگان صوفیه مشغول و با آمادگی جهاد بودند.

مثلا عبدالله ابن مبارک که فقیه و زاهد معروف، عبدالواحد بن زید صوفی و شقیق بلخی در زمان خودشان از مجاهدین بوده و شاگردان خود را بر آن تشویق می کردند، بدر عینی شارح بخاری و محدث معروف یسکال جنگ می کرده، یسکال تدریس می نموده و یسکال به حج می رفته است.

رسیدن به منافع مادی و شخصی واجب نموده، بلکه حمایت از دعوت، اداء رسالت اسمانی و حفظ صلح، دشواری آنرا بر دوش گروهیگان بار کرده است. تا در پی آمد آن کلمه حق، و قانون عدل را در جامعه جایگزین سازد.

البته در اسلام همانطوریکه جهاد و مبارزه بعنوان یک اصل عملی واجب شده از صلح و همزیستی مسالمت آمیز با دشمن نیز - تحت شرایطی - تسبیح بعمل آمده و به آن دستور داده شده است.

وای پیامبر - اگر - کفار - میل به صلح کرده - و دست صلح پیش آورند - پس تو نیز برای آن میل کن و بر خدا توکل کن که تحقیقا او شنوای داناست ۱۷. در اعماق وجود مسلمان صدر اسلام که بقصد جهاد از منزل خارج می شد، تنها یک چیز وجود داشت. و آن این بود که جهاد کند، تا کلمه حق - توحید - برتر گردد.

فکر می کرد که دینش به او تعلیم داده که با به هدف بزرگ، هدف دیگری اضافه نکند.

بنابراین جاه دوستی و شهرت طلبی و بدست آوردن ثروت اگر جزئی از هدف جهاد باشند، و نیز بهره گیری بیشتر از غنیمت و پیروزی بر دشمن از راههایی که اسلام جایز نمی داند، بر او حرام است.

حلال فقط یک چیز است و آن اینکه مال و جانش را در راه عقیده خویش و هدایت مردم قربانی دهد.

حارث بن مسلم بن حارث از پدرش روایت نموده است که:

روزی رسول خدا (ص) مرا همراه با گروهی به جهاد فرستاده وقتی به نزدیکی غاری رسیدیم، من به جستجوی اسبم که گم

آمادگی برای جنگ، مطمئن ترین راه برای حفظ صلح است.

اگر جاه دوستی و شهرت طلبی جزئی از هدف فرد در جهاد باشد، بر او حرام است، حلال فقط یک چیز است و آن اینکه مال و جانش را در راه عقیده خویش و هدایت مردم قربانی کند.

کرگه بودم پرداختم بهمین جهت من و همراهانم برای مدتی از یکدیگر جدا شدیم. وقتی در آن کوه تنها بودم کسانی به انکس صدا مرا پیدا کرده و ملاقات نمودند. من به آنها گفتم: کلمه توحید بگوئید، تا محفوظ بماند. آنها لا اله الا الله گفتند. پس از این واقعه وقتی با دوستان دیدار کرده و ماجرا را برایشان تعریف کردم، مرا ملامت نموده و گفتند: ما را از غنیمت محروم کردی و نگذاشتی با آنان بجنگیم، سپس

در نفسشان به آنها می نمایم تا برایشان آشکار گردد که او حق است ۱۶. تحقق یافت، و امروز همانان اعتراف می کنند که آمادگی - برای جنگ - مطمئن ترین راه حفظ صلح در جهان است.

این همان آیت خدائی است که حتی دشمنان نیز، به لزوم پیکار بخاطر بقا از نظر ما سبویزه برای مکتبی زنده و سازنده ای مانند اسلام - بی برداند. خداوند بزرگ جهاد را به منظور نابود ساختن و وسیله

بعد از نماز با صدای بلند رو به طرف ایمن بدرگاه خدا عرضه داشت:

«پروردگارا، این بندمات برای هجرت به سوی تو خارج گشته در راهت شهید شد و من بر او گواه هستم».

مجاهد حقیقی کیست؟

در کتب حدیث از ایهی هریره روایت است که سرمدی خدمت رسول اکرم آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا مردی - بظاهر خنجر راه خدا جهاد می کند ولی در عین حال - رسیدن به متاع و مقام - دنیا را در نظر دارد.

حضرت فرمود: حذر نزد خدا - پاداشی ندارد، آن مرد سه مرتبه سخن خود را تکرار کرد، و همان جواب را شنید!

آری وقتی این وقایع و نظائر آنها را از زندگی صحابه که نشاندهنده

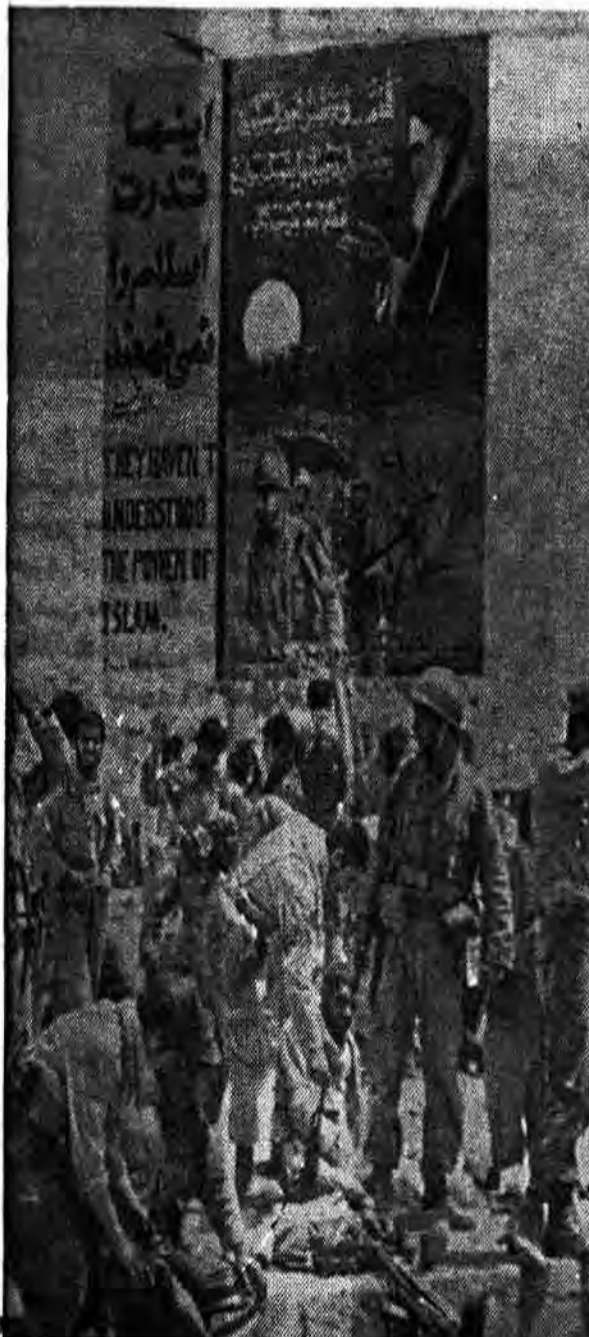
روش آنها در سرزمینهای فتح شده است، می خوانیم، به مقدار دوری و بیزاری آنان، از مطامع و تحریکات هوای نفسی پی برده، و از روی کرد آنان به ارشاد مردم به حق و عدالت که هدف اصلی و اساسیشان بوده، بساخبر می گردیم.

ببیند تا چه اندازه در اشتباه است کسی چنین افرادی را متمم کند و بگوید: اینان می خواستند بروشهای استبدادی و استعماری بر گروهها و ملت های دیگر غلبه نمایند تا از این راه بر نیروهای زبانی دست یابند. نه آنها می خواستند کلمه توحید و دین الهی در زمین بلند آوازه گردد.

رفتار انسانی در جهاد اسلامی.

چون در جهاد اسلامی هدف شریفترین و عالیترین هدفهاست، و نیز وسیله رسیدن به آن بهترین وسیلههاست. خداوند دشمنی بی حد با مخالفین را حرام نموده و فرموده است که:

و تجاوز نکند، همانا خدا تجاوزگران را دوست ندارد. بهمین جهت به مسلمانان دستور داده که در رفتار خصمانه



صدق در بیان عارف شهید

بهترین مردمانند و صاحب آن لواء، امام و پیشوای جمیع مردمانند (ع) چون اینکلام را از پیغمبر شنید فرمود خدایرا سپاس که ما را بتو هدایت کرد و مکرم و مشرف گردانید آنحضرت فرمود یا علی ع هر که ما را دوست دارد و خود را بمرحمت ما نسبت دهد خداوند او را در درجه ما جای دهد و ما ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه

مقدم صدق عند ملوک مقتدر را تلاوت فرمود (۲۴)

ملیک مقتدر

خلاصه معنی آیه شریفه این شد که اهل تقوا در محلی پسندیدمانند در حالیکه مفران در گاه حضرت ملک الملوک و سلطان السلاطین اند که بر همه چیز توانا است.

ملیک صیغه مبالغه در ملک است یعنی پادشاهی که به هیچ آفریده احتیاج ندارد و جمیع آفریدگان در تمام حالات باو نیازمندند.

مقتدر مبالغه در قادر است یعنی توانایی که بر همه چیز توانا است و عجز و ناتوانی بر او محال است.

در ذکر این دو اسم مبارک در این مقام اشاره بجزئی مقام مفران است چنانچه در عالم دنیا و سرای مجازی اگر شخص مفران در گاه سلطان مقتدری باشد از قدرت او استفاده میکند و هر چه میلش باشد انجام میدهد بطوریکه مورد غبطه یا حسد مردمان است پرهیز گاران هم در عالم آخرت و سرای جاودانی و حقیقت از قدرت بی پایان حضرت آفریدگار که ملک مطلق است استفاده نموده هر چه بخواهند میشود (۲۵) و عظمت سلطنت متعین در این عالم قابل درک نیست (۲۶) و برای دانستن نمونه سلطنت پرهیز گاران در آخرت مراجعه شود آنچه در قرآن مجید (۲۷) و کتب روایات از معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیاء و کرامات صالحین و دوستان خدا نقل شده که در تمام آنها ظهور قدرت الهی است بدست مفران در گاهش و خلاصه آنچه از قدرت خدا با انبیاء بوده برای عموم اهل تقوی در بهشت است.

هوای سلطنتم بود بندگی تو

کرمم

امید خواجگیم بود خدمت تو

کرمم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم

مقدم



پرهیز گاران در جوار خدایند

نکته سومی که عرض شد شایان توجه بیشتری است عندملیک مقتدر نزد سلطان توانا است.

کلمه عند بمعنی قرب (نزدیک) است و قرب یا مکانی است یعنی جسمی بحسب مکان نزدیک جسم دیگر باشد و یا قرب معنوی و روحانیت است که اصلاً ربطی بحسب مکان ندارد.

شکی نیست که قرب در اینجا بحسب منزلت است نه مکان. اهل تقوی نزد خدایند نه اینکه استغفرالله خدا جانی دارد و آنها هم پهلوی نشسته اند بلکه از لحاظ درجه و مقام است و باصطلاح قرب بحسب مکان و منزلت است نه مکان یعنی متعین نزد خداوند عالم، مقرب و ابرومند و صاحب شان و مورد عنایت و نظر لطف پروردگارند.

اهمیت برای قرب روحانیست آنچه اهمیت دارد قرب روحانی است. عایشه از لحاظ قرب جسمانی به پیغمبر نزدیک بود اما برایش ارزشی نداشت ابو جهلها و ابولهبها و سایر منافقین پهلوی پیغمبر بودند اما این صحبت و هم مجلسی برایشان سودی در برنداشت و بحسب معنی هزاران فرسنگ دور بودند اویس قرون برعکس فرستگا از پیغمبر دور بود و در ضمن زندگی میکرد در عمرش اصلاً پیغمبر (ص) را ندید اما بحسب معنی و روحانیت بقسمی پیغمبر نزدیک بود که وقتی پس از طس فرستگا راه بسزایرت پیغمبر (ص) آمد بشرحی که میدادند و متوقف نشد و برگشت پیغمبر (ص) که وارد خانه شد دید نوری ظاهر است و بروایت دیگر بوی بهشت را شنید پرسید آیا کسی آمده است؟ عرض کردند مردی آمد و گفت اویس است فرمود اویس آمد و نورش را در خانه ما گذاشت پس از مرگ من اینجا میاید هر کس او را دید سلام مرا بیاورد برساند. روز قیامت محشور میشود در حالیکه خدا تعالی بشفاعت او باندازه دو قبیله بزرگ عرب (مضروازد) را از آتش نجات میدهد.

غرض اشاره بقرب روحانی و ارزش بحسب مکان است نه مکان و گرنه حالات اویس مفصل است و بالاخره در جنگ صفین

ولی باید دانست که گروهی از حدیث شناسان به صحت این حدیث گواهی نمی دهند.

مثلاً در کتاب «تسدید القوس» حافظ ابن حجر گفته شده: این حدیث که در زبانها مشهور است از سخنان ابراهیم ابن عیله است.

و نیز عراقی در «تخریج احادیث الاحیاء» می گوید: حدیث مزبور را بسپهیی و خطیب بغدادی در کتاب خود به سند ضعیف از جابر نقل کرده اند.

اگر ما از ضعف سند این حدیث صرف نظر نموده و آن را صحیح بدانیم مفهومش این نیست که مسلمان می تواند به پناه ای «ترکب نفس» از جهاد و آماده شدن برای آن منظور حاکمیت بخشیدن به اسلام، نجات سرزمینهای

اسلامی ورد تجاوز کفار از آنها، سرافرازند بلکه معنی اینست که ابتدا جهاد با نفس برای کسب اخلاص کامل بخدا واجب است. تا شخص آمادگی بپیکار با دشمن پیدا کند، که امر به معروف و نهی از منکر زمانی هم از این قبیل است و باید قبل از شرکت در میان کارزار به آن پرداخت چنانکه در حدیث آمده است:

«بهترین جهادها گفتن کلمه ای حق در حضور زمامدار است»

ولی هیچکدام از اینها با ثواب بزرگ شهادت در راه خدا که تنها مجاهدین راستین به آن می رسند، برابری نتواند کرد.

و افسوس سخن برادران، می دانیم امتی که اهمیت مرگ شرافت آمیز در راه خدا را شناخته و آنرا می ستایند، در دنیا به آزادی و سرفرازی و در آخرت به بهشت خواهد رسید.

بنابراین آیا سستی ذلت آور و محرومیت ما از شرافت جهاد علتی جز دنیا طلبی و ترس از مرگ دارد؟

اینک خود را برای رسیدن به این هدف بزرگوشناختن به سوی مرگی که زندگی ابدی را در پشت سر دارد، آماده کنید.

از مرگ گریزی نیست و بیش از یک مرتبه هم برای انسان پیش نیاید.

اگر آن را در راه خدا قرار دهید، برایتان سود دنیا و ثواب آخرت را در بر خواهد داشت. به شما غیر از آنچه که خدا برایتان نوشته چیزی نخواهد رسید.

سلام بر کسی که راه هدایت بود

فهمی گردان و دنیای تاریک ما را به انوار تابناک آن روشن نما.

آمادگی برای جهاد

در میان اکثر مسلمانان شایع است که جهاد بر ضد دشمنان اسلام یعنی کفار و منافقین جهاد اصغر «کوچک» است و ما باید پیش از آن به جهاد اکبر یعنی جهاد با نفس بپردازیم.

پیدایش این طرز فکر مستند به سخنان زهر است، که می گویند رسول خدا آنها را بعد از بازگشت از یکی از جنگها خطاب به سربازان اسلام ایراد فرموده است:

«از جهاد کوچک برگشتیم، اکنون به جهاد بزرگ بپردازید»

سؤال شد یا رسول الله جهاد بزرگ چیست؟ فرمود جهاد با-خواستهای- دل یا جهاد با-نفس.

نیز از مرز عدل و انصاف نگذرند. «دشمنی گروهی شما را و ندارد به اینکه عدالت نکنید- و مرتکب جرم و تجاوز شوید- عدالت را- در هر حال رعایت کنید، که آن به پرهیز گاری نزدیکتر است.»

خداوند مهربان با این بیان به منتهای رحمت و مهربانی ارشاد فرموده است.

نگاهی به قوانین جنگی اسلام

مسلمانان در حال جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شوند.

مسئله نمی کنند، دزدی نمی نمایند، اموال را- مگر در بعضی شرایط- تاراج و حرمتها را هتک نمی نمایند و نیز به جنگ سبقت نمی گیرند. آنان در حال جنگ بهترین جنگاوران و در زمان

مسلمان در جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شود.

حضرت رسول (ص): بنام خدا و در راه خدا، با کسی که به خدا کفر می ورزد، جهاد کنید.

پروردگارا: ما را در دین اسلام فهمی بگردان و دنیای تاریک ما را با انوار تابناک آن روشن نما.

آیا سستی ذلت آور و محرومیت از شرافت جهاد، علتی جز دنیا طلبی و ترس از مرگ دارد؟

جهاد با نفس برای کسب اخلاص کامل به خدا، لازمه پیدایش آمادگی بپیکار با دشمنان است.

بعضی- از دشمنان دانا و دوستان نادان- می خواهند با این حدیث، از اهمیت جهاد در افکار عمومی مسلمین کاسته و از آمادگی آنان برای انجام این وظیفه بزرگ جلوگیری به عمل آورند- و نیز دستهای اخسری می خواهند سکوت، تسلی، راحت طلبی و صوفی منشی خود را توجیه نمایند.

۱۵- برخی از فقهای بزرگ شیعه مانند مرحوم «شیخ محمد حسن» در کتاب جواهر، ج ۲۱، ص ۹ و مرحوم «شیخ طوسی» در مسوط چاپ قدیم کتاب جهاد، اعتراف نموده اند که: جهاد به اجماع علماء از واجبات بزرگ اسلامی است به دلیل آیات قرآنی: «و کتب علیکم القتال...» و «... قاتلوا المشرکین» ولی پاورقی تب یک واجب کفالی است به این معنی که اگر عده ای برای اجرای آن اقدام کردند از عهده دیگران ساقط می گردد.

برای اطلاع کامل به دو مدرک فوق مراجعه کنید. ۱۶- سوره فصلت، آیه ۵۴. ۱۷- سوره انفال، آیه ۶۴. ۱۸- سنن ابی داود. ۱۹- به نقل از کتاب نسائی. ۲۰- سنن ابی داود. ۲۱- سوره مائده، آیه ۱۳. ۲۲- صحیح مسلم. ۲۳- اینگونه روایات با اسناد معتبر و متون مفصل در فقه شیعه نیز زیاد است.

نیز از مرز عدل و انصاف نگذرند. «دشمنی گروهی شما را و ندارد به اینکه عدالت نکنید- و مرتکب جرم و تجاوز شوید- عدالت را- در هر حال رعایت کنید، که آن به پرهیز گاری نزدیکتر است.»

خداوند مهربان با این بیان به منتهای رحمت و مهربانی ارشاد فرموده است.

نگاهی به قوانین جنگی اسلام

مسلمانان در حال جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شوند.

مسئله نمی کنند، دزدی نمی نمایند، اموال را- مگر در بعضی شرایط- تاراج و حرمتها را هتک نمی نمایند و نیز به جنگ سبقت نمی گیرند. آنان در حال جنگ بهترین جنگاوران و در زمان

مسلمان در جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شود.

حضرت رسول (ص): بنام خدا و در راه خدا، با کسی که به خدا کفر می ورزد، جهاد کنید.

پروردگارا: ما را در دین اسلام فهمی بگردان و دنیای تاریک ما را با انوار تابناک آن روشن نما.

آیا سستی ذلت آور و محرومیت از شرافت جهاد، علتی جز دنیا طلبی و ترس از مرگ دارد؟

جهاد با نفس برای کسب اخلاص کامل به خدا، لازمه پیدایش آمادگی بپیکار با دشمنان است.

بعضی- از دشمنان دانا و دوستان نادان- می خواهند با این حدیث، از اهمیت جهاد در افکار عمومی مسلمین کاسته و از آمادگی آنان برای انجام این وظیفه بزرگ جلوگیری به عمل آورند- و نیز دستهای اخسری می خواهند سکوت، تسلی، راحت طلبی و صوفی منشی خود را توجیه نمایند.

۱۵- برخی از فقهای بزرگ شیعه مانند مرحوم «شیخ محمد حسن» در کتاب جواهر، ج ۲۱، ص ۹ و مرحوم «شیخ طوسی» در مسوط چاپ قدیم کتاب جهاد، اعتراف نموده اند که: جهاد به اجماع علماء از واجبات بزرگ اسلامی است به دلیل آیات قرآنی: «و کتب علیکم القتال...» و «... قاتلوا المشرکین» ولی پاورقی تب یک واجب کفالی است به این معنی که اگر عده ای برای اجرای آن اقدام کردند از عهده دیگران ساقط می گردد.

برای اطلاع کامل به دو مدرک فوق مراجعه کنید. ۱۶- سوره فصلت، آیه ۵۴. ۱۷- سوره انفال، آیه ۶۴. ۱۸- سنن ابی داود. ۱۹- به نقل از کتاب نسائی. ۲۰- سنن ابی داود. ۲۱- سوره مائده، آیه ۱۳. ۲۲- صحیح مسلم. ۲۳- اینگونه روایات با اسناد معتبر و متون مفصل در فقه شیعه نیز زیاد است.

نیز از مرز عدل و انصاف نگذرند. «دشمنی گروهی شما را و ندارد به اینکه عدالت نکنید- و مرتکب جرم و تجاوز شوید- عدالت را- در هر حال رعایت کنید، که آن به پرهیز گاری نزدیکتر است.»

خداوند مهربان با این بیان به منتهای رحمت و مهربانی ارشاد فرموده است.

نگاهی به قوانین جنگی اسلام

مسلمانان در حال جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شوند.

مسئله نمی کنند، دزدی نمی نمایند، اموال را- مگر در بعضی شرایط- تاراج و حرمتها را هتک نمی نمایند و نیز به جنگ سبقت نمی گیرند. آنان در حال جنگ بهترین جنگاوران و در زمان

مسلمان در جنگ با دشمن از حدود الهی تجاوز نکرده و مرتکب گناه نمی شود.

حضرت رسول (ص): بنام خدا و در راه خدا، با کسی که به خدا کفر می ورزد، جهاد کنید.

پروردگارا: ما را در دین اسلام فهمی بگردان و دنیای تاریک ما را با انوار تابناک آن روشن نما.

آیا سستی ذلت آور و محرومیت از شرافت جهاد، علتی جز دنیا طلبی و ترس از مرگ دارد؟

● رابطه اقتصاد ارزشهای عالی در هنر اگر بر اساس تفکری خشک و اندیشه‌های واهی بوجود نیامده باشد در ایجاد بازار تولید و حرکت بخشیدن به رشد صحیح ارزشهای هنری و

بر آورده ساختن نیازهای جامعه با پرداختن به مبادلاتیکه انگیزه تجاری در قالبهای هنر را به همراه نداشته باشد، اعتبار شرایط رشد معنوی در هنر را یکباره از بین نخواهد برد.

بسم الله الرحمن الرحيم

● منزلت اجتماعی هنر را بر اساس مرتب بودنش با ابزار تولید و چگونگی جذبش در بازار هنر نباید پیوند داد، این نوع بررسی کلیه ارزشهای متعالی را در انعکاس نظامهای اقتصادی می‌سجد و در اندیشه بوجود آوردن فضای متناسبی جهت تولیدات صنعتی هنر بر می‌آید و به مصداق درست مسئله فعل بودن لغت خلاقه را پیش رو دارد ارزشهای رشد دهنده حیات ایستارگر هنر در لافها می‌ماند و از همینجاست که غول ابتذال با وقار در افق اندیشه تن می‌نماید.

رابطه اقتصاد ارزشهای عالی در هنر اگر بر اساس تفکری خشک و اندیشه‌های واهی بوجود نیامده باشد در ایجاد بازار تولید و حرکت بخشیدن به رشد صحیح ارزشهای هنری و بر آورده ساختن نیازهای جامعه با پرداختن به مبادلاتیکه انگیزه تجاری در قالبهای هنر را به همراه نداشته باشد، اعتبار شرایط رشد معنوی در هنر را بیک باره از بین نخواهد برد.

همزمان با سیر تکاملی و ریشه عقلانی یافتن زمینه‌های هنر، تکنیک، ابداعات، زبان و مطلق‌های ردالکت در هر دوره‌ای از آن بمنظور متوقف نگاه داشتن انسانها و سپهر گشت. هنرمند جهت رشد، به ترویج اصول اعتقادی و نمو مداوم و ارشاد هر چه بیشتر جامعه نیازمند است و شناخت این نیاز در حرکت مستلزم دستبندی به دانش روبه رشد می‌گردد تا مبداء حرکت چنین هنری را بیابد.

با استناد آنکه پی بردن به نمودارهای این شناخت به تنهایی نمیتواند جنبه آموزش تخصصی داشته باشد و چون دسترسی به شناخت هنر برای آن گروه که معیارهای زیباشناسی هنر را نیاموخته‌اند قبل هر چیز ایجاد ابهام می‌کند، به این روال تاثیر گذاری هنر از دایره وسیله مردم رحت بر می‌رسد و بیان بیگانه میشوند.

و جهتی را که می‌نمایند مورد پذیرش و استقبال مردم قرار خواهد گرفت. محدودیت‌های این گونه مسائل ارتباطی اعتبار رابطه اقتصادی هنر و ارزشهای تعالی آن را به یکباره از بین نخواهد برد. بعد و گسترده تحول عظیمی که با انقلاب اسلامی در شناخت ارزشهای هنر در جامعه صورت پذیرفت خود همین این پدیده است که ارزشهای حاکم بر هنرها را حاکمیت از برداشت و توجهات صحیح از برداشت و پندارهای هنر راستین و در تقابل با حمایت مادی از آن می‌باشد. شکل گرفتن و بسطیدن آوردن طبقه متوسط و نیمه متوسط دورهای گذشته به حاکمیت بازار استبدال

عمومی ابداعاتی تازه در روبه نشر اندیشه‌ها هر چه بیشتر به محدود ساختن رابطه شخصی و مستقیم هنرمند با فشار مردم که اغلب طالبان اندیشه برتر، پیشرو و پیرو جذب ارزشهای عالی بودند منجر شد. از این طریق مشارکت هنرمند در جمع دشوارتر و ناگزیر سطح نیازها بر اثر عدم ارتباط صحیح هنرمند و جامعه تغییر پذیرفت و شرایط لازم جهت تنزل ارزشها در هنر فراهم گردید.

منزلت اجتماعی هنر می‌پرداخت و کوشش داشت تا حرکتی نو به‌پایرند با طرد این نظریه از طریق مراکز حاکم به هنر روبرو می‌گشت. هنر نو با زیربنایی که در زد و بندهای تجاری و سودجویی‌های سوداگران و به اعتبار حمایتی که از آن برخوردار بود، نگرشی امانت‌آمیز و بی‌تفاوت به طریقه و چگونگی زیستن طبقه گسترده نیمه متوسط ذهنی داشت. اینگونه طرد ارزشها نه بر حسب اتفاق بود و نه از روی تخمیل، بل راهی بود که بدان رویه جنبش و جهش‌های انقلابی توده‌ها را خاموش نگه داشته باشند و این نگرش حاکمیت از حاکم بودن ارزشهای صوری، بی‌فرهنگی،

و زشتی‌ها می‌باشد و هر چه هست عنوان زشتی‌های جهان را که ریشه مادی دارند بیان می‌کند. ●●● رکود و عدم ارتباط نیروهای مثبت در جامعه، فقدان و کمبود پایگاهی معین در محدوده هنر، نداشتن رابطه اصولی هنرمند و جامعه عوارض و عواملی بودند که هنرمند جبراً ناگزیر گشت تا بدون ارتباط، به تنهایی بپونده راه شود و آینده را خود بی‌سازی نماید. در این بعد خواستهای درونی‌اش ارزشی والا بسافت و همین خواستها عامل ارتباط مستقیم هنرمند و جامعه‌اش بود که در اندیشه‌ها پیوند خورد، هنرمندی که تکیه بر ارزشهای الهی دارد خود جستجوگری واقع‌اندیش بود، به همان رو که هنر برآیند نیروهای اندیشه‌های نو در جامعه می‌باشد و از قدرت آفرینش انسان منشأ پذیر است تکرار فرآورده‌های گذشته روح را می‌آزارد و از اینجاست که تواند پیشی بروز می‌کند. نوآوری و ابداع در هنر همواره هدف خاص است و در رهایی از قیود حمایت‌های فردی نهاد یافتن قراردادهای

تکرار بریدن‌ها خواست و نیاز توده را از یاد ببرد و از این طریق است که در استقلال اندیشه بمنظور درک صحیح زیبایی‌شناسی، انحصار در اندیشه به استقلال فکری پیشی می‌گیرد. استقلال و آزادی هنر در مسیر پویای مقاصد هنری همراه با ازدیاد توجه هنرمند به ارزشهای مثبت در جامعه بوجود می‌آید و هنر رشدپذیر و فرزانه در اثر ارتباط مستقیم و انعکاس برداشتهای صحنی هنرمند از جامعه شکل‌پذیر می‌گردد. هنر در مفهوم دوسو دارد و هر کدام در راستای متقابل یکدیگرند. نخست هنر مسئول و هنرمندی سخت‌کوش که اهم توجه وسیع‌اش در آفرینش‌های هنری تکامل می‌یابد و در اثر همین پیشش خود پدید آید ارزشهای والا می‌گردد و به علت ناپدید گرفتن ارزشهای مادی تجارت در هنر، هنرمند عاملی جهت ستاژ ساختن جامعه و تلاشی است در بسط حرکت انداختن آن سوی دیگر همانا رشد هنرهای عمومی است، در هنر عمومی توجه به عینیت در هنرها بسیار ضعیف و غیر جدی است و در این پیامد هنر عمومی که می‌کوشد تا زمینها را تشریح کند و مسایق زندگی روزانه با ایجاد نیازهای کاذب به محتوای خود ویژگی بخشد. هنر عمومی در ایجاد یک رابطه وسیع به طریقی که در توانائی مراکز ترویج وجود داشته باشد

اندیشه‌های واهی و غالباً منحرف را الهام می‌کند و درست بخاطر داشتن وسعت یک شبکه ارتباطی برای تحقق یافتن و هنری عمومی از آن استفاده میشود و از همین بابت است که باندتهای تجاری و سرمایه‌داری بسا پشتوانه‌های هنگفت به حمایت از هنر عمومی می‌پردازند و از آن بهره ور می‌شوند. چنانچه مراکز ارتباط سمعی و بصری، جراید و مطبوعات که زمینه ترویج هنر عمومی را گسترش میدهند و سدی در شناخت ارزشهای هنر متعالی و پویا می‌گردند و در این راه هنرمند بصورت هنصری در قبیل سازمانهای پیچیده و گسترده با مدیرتهای سوداگر در می‌آید که مروجان، حامیان، توجیه‌گران و مستفان هنری از آنها حمایت می‌کنند.

در این قالب، محتوای هر اثر هنری را یک تشکیلات و گروه به هنرمند توصیه می‌کند و او وظیفه دارد تا در محدوده توصیه مجری کار آنها باشد و در این فرم هنرمند کسی است که رفع نیازهای کاذب تجاری را بتواند بخوبی مجری بسازد و هنر عمومی به گسندی می‌تواند مسائل و مشکلات جامعه‌اش را بشناسد، چرا که قبلاً جهت اندیشه وی را کسانی از پیش تعیین کرده‌اند و این نیست جز تادی به محدوده پاک اندیشه انسانها و برای دست‌پایی به ساخته‌های تفکر خویش هنرمند را بکار می‌گیرند که این فشار، حرکت بر محور تمهد در هنر را نفی می‌کند و در پی ساختن اندیشه‌هایی کلیشهای که قابل پسند توجه گران است بر می‌آید.

والسلامی لاصد

سقوطی در حد ابتذال

مقدمه‌ای بر شناخت ارزشها در هنر



● اصول کلی تدوین و میزان بندی نوگرانی‌ها در ایجاد زمینه حمایت مادی از هنر بجای بهر موری از بعد لایتنهای عرفان و حمایت مذهبی در هنر بوده است.

و تظاهر در جنبه‌های تجاری هنر را به همراه دارد. هنر محرک و پویا در هر جامعه این امکان را بوجود می‌آورد که حاکمیت زیبایی‌شناسی ظاهری طرد تا هنر انتزاعی مردود شمرده شود و با به تصویر کشیدن مجهولات گامی بر فراز واقعیت برداریم و عمیقترین جنبه‌های حاکمیت زشتی را عیان نمائیم. و در این طریق (نوگوتیک و سوررالیسم) موثر است. سوررالیسم در قالب اقتباس مفاهیم طبیعی گرانی از فضاهای موجود، انعکاس مفاهیم نیکی‌ها

● هنرمند جهت رشد، به ترویج اصول اعتقادی و نمو مداوم و ارشاد هر چه بیشتر جامعه نیازمند است. شناخت این نیاز در حرکت مستلزم دستیابی به دانش رو به رشد می‌گردد تا مبداء حرکت چنین هنری را بیابد

ایجاد خلاقیت و معیارهای آفرینش هنر ثباتی پابرجاماند، تاجرها و حکامان بر خط حرکتی هنر پندارهای کلیشهای و غالباً غیراصولی خود را که از دیدگاهی محدود بسود برده بودند بصورت نیازی ضروری از جامعه به هنرمند تحمیل و تقاضای تولید کالای مصرفی بنام هنر را نمودند. رشد ابتذال و توجه به ارزشهای پوچ گرابانه در ساخت و فرآورده‌های هنری در دهه‌های اخیر اوج حرکت خویش را پشت سر می‌نهداد و هر گاه هر مدی به بیان نظریه و روشنگری در بسافت ارزشها و

رسوائی استکبار

بیا در کشور ایران و این گلزار را بسنگر
نبرد لشکر اسلام بساکفار را بسنگر
تجاوزهای بهشی‌های کافر را تماشا کن
شکست ظالم ورسوای استکبار را بسنگر
گذر کن در جنوب و غرب یاران خدا را بسین
به سنگرهایشان در راه حق پیگار را بسنگر
بنام (احسین فرماندهی) بر کفر می‌تازند
فسادکاری و جاسازی وهم ایثار را بسنگر
کهی باشد شعار و رمز شان (یامهدی ادرکنی)
بسیج و پاسدار و ارتش بسیدار را بسنگر
به بسین روشنگریهای پیغمبروار رهبر را
بدنیالاش خروشان است هوشیار را بسنگر
بسفوان تاریخ دنیا را و در اوراق زری‌نشان
خیانت‌های شاهان جنساینگار را بسنگر
اگر خون بهشتی‌ها را جانی‌ها بناحق ریخت
از این خونها شکست خط سازشکار را بسنگر
اگر خواهد خدا یوسف عزیز مصر میگردد
خریداران حسن و گرمی بازار را بسنگر
اگر روزی خمینی میشود تسبیح از ایران
بساقتبال امروز دگر انصاف را بسنگر
اگر شعر رحیمی ساده و بی‌آب و رنگ آمد
بهسن ساده گوئی صدق این گفتار را بسنگر
علی رحیمی-

موذن صبح

به برادر: داریوش فرج‌اللهی
پروازی دوباره
تابام نور
و طلوع عاطفه
از دستهای عاشقت
پردهای پنهان تردید را
می‌برد
و کلامت
شروع مکرریست
در امتداد عشق
تا موذن صبح
در جلالت پروازی مدام
روشنایی را
آواز دهد.

وراهین - محمدرضا مهدیزاده

استغاثه

متبرک شدام
پاک گردیده دلم، از تمامیت ناپاکی
با دلی پاکتر از شبنم و آئینه و صبح
از سرتربت فرزند رسول آمدهام
نفسم بوی طهارت دارد،
در دل غریب و تنهایی تلخ
که عذابی سنگین در برداشت
من دعا می‌کردم و سخن میگفتم با کبوترها
در صحن حرم، و

دخیل پسرم را با شوق

برضریع پسر پیغمبر بستم من
درودل صحن حرم بنشستم
دوقدم آنسوتر، دختری را دیدم، زیر لب وقت دعا کردن
گفت-

آی... ای ضامن آهومددی
من در آن هنگامه گریه کردم غمگین
چه صفائی دارد، دیدن آنهمه زوار بهنگام زیارت
ابدوست
در هیاهوی تمام زوار

کم شدم چون موجی در

دری

اکبر بهداروند



استاد حسین میر خانی خوشنویس معاصر ایران در گذشت

● در آخرین ساعاتی که صبح پنجشنبه راز بر چاپ داشتیم از درگذشت هنرمند ارجمند و خوشنویس معاصر، استاد حسین میر خانی باخبر شدیم.

خبر سنگین بود و تأثیر و افسوس‌ها داشت. برق آسا گذشت سالها و لحظه‌های پر تلاش حیاتش را یاد آوریم و انگار همین دیروز بود که استاد را باوقارش در بستر به ملاقات نشستیم. با شنیدن خبر ناباورانه پذیرا گشتیم که گوهری عقیق رابه خاک سپردیم.

استاد حسین میر خانی ۷۸ سال حیات پر تلاش داشت که قریب ۷۰ سالش را صرف خط و خوشنویسی در ایران کرد و به خلق قطعه‌ها و آثار بشمار بی‌شماری نشست، که بلوغ هنری خویش را در کتابت کلام اله مجید به خط نستعلیق یافت.

استاد میر خانی در تعلیم تلاشی بی‌گیر داشت و در تدریس اصولی خط کوشا بود و بیش از ۵۰۰ شاگرد پذیرفت که هر کدام باقی از محضر پسر برکتش دستی توانا در خط و خوشنویسی دارند.

استاد میر خانی سالها در مشهد و تهران و دیگر شهرها به تدریس و تعلیم خوشنویسی پرداخت و از بنیان آنجمن خوشنویسان در ایران است.

عرق مذهبی و گرایش عرفانی اش شهره خاص و عام است و رابطه اش با شاگردان در حد الفت و پدری بوده است و هر که به شاگردی اش نشسته جرعی زلال از فضائل اخلاقی اش را نوش جان دارد و امید که حاصل تلاش تداوم راه خوشنویسان ایران باشد.

...

صبح پنجشنبه، فقدان و درگذشت هنرمند ارجمند و توانای خط، استاد حسین میر خانی را به امام و امت حزب... خانواده محترم، و انجمن خوشنویسان ایران تسلیت عرض می‌نماید.

● مجلس ختم استاد میر خانی روز شنبه ۱۵/۴/۶۱ ساعت ۲ الی ۴ بعد از ظهر در خانقاه صفی علیشاه برقرار می‌باشد.

شعر خوانی شعرای عرب زبان خوزستان

در اهواز....

این برنامه شعر خوانی به مدت سه روز ادامه داشت.

برپائی شب شعر در جبهه

بمناسبت فتح خرمشهر و پیروزی غرور آفرین رزمندگان اسلام شنه شب گذشته شب شعر با شرکت چند تن از شاعران نامدار ایران در محل مسجد قراقره مقدم نیروی زمینی در جنوب برگزار شد. بگزارش خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی از اهواز در این شب شعر برادران حمید سبزواری- سید حسین حسینی قیصر امین پور- محمد علی محمدی و خواهر سیده کاشانی آخرین سرودهای خود را که در رابطه با فتح بزرگ خرمشهر- جنگ و رزمندگان اسلام قرائت کردند. این گزارش همچنین حاکیست در پایان این شب شعر که با همکاری سازمان تبلیغات اسلامی و حوزه اندیشه و هنر اسلامی بر گزار شد حجت‌الاسلام علی ربانی نژاد مسئول دائره سیاسی ایدئولوژیک نیروی زمینی در جنوب ضمن اظهار خرسندی از برگزاری چنین شب شعری نقش شعر و ادبیات در دوران انقلاب اسلامی یادآور شد.

کرده‌اند در راه خدا پیوسته جهاد کرده و می‌کنند و به برکت تلاشهای پاسداران و سایر همزمانان در ارتش جمهوری اسلامی، بسیج مستضعفین و عشایر غیور مسلمان سرزمین‌های ما تطهیر شد و شهرهای اشغالی ما همچون بستان هویزه و خرمشهر فتح گردید. پس از آن چند تن از شاعران عرب زبان خوزستان از شهرهای مختلف به قرائت قصیده‌هایی در رابطه با سالروز تولد امام حسین (ع) روز پاسدار و فتح خرمشهر پرداختند.

برپایه این گزارش این مراسم با شعار الموت لعدام والنصر لاسلام همراه بود و اعراب غیور خوزستان همچنین شعارهایی می‌دادند که مضمون آن این بود: ای شهدای جنگ تحمیلی کاش اکنون زنده بودید و پیروزی بزرگ هم‌زمان و پیوندگان راه مقدسستان را در آزادسازی خرمشهر مشاهده میکردید، و می‌دیدید که چگونه نیروهای زبون عراق تن به شکست مفتضحانه‌ای دادند و بیش از هجده هزار تن از آنان با رسوائی کامل به اسارت نیروهای پرتوان اسلام درآمدند. یادآور میشود

برنامه شعر خوانی که با شرکت اعراب غیور خوزستان- افشار مختلف مردم- جمعی ز روحانیون مدرسه علمیه اهواز و سی‌ویج تن از خطباء و شاعران عرب‌زبان شهرهای مختلف خوزستان در محل تالار اجتماع دانشکده ادبیات اهواز برگزار شد پس از تلاوت آیاتی چند از کلام... مجید بیانیة افتتاحی این مراسم از سوی بخش عربی سپه پاسداران منطقه هشت قرائت شد. در این بیانیه ضمن تبریک و تهنیت سالروز میلاد فرخنده حضرت امام حسین (ع) و روز پاسدار و فتح خرمشهر به پیشگاه امام زمان و نایب برحقش امام خمینی آمده است که انقلاب اسلامی ایران رشعای از رشعات قدسی انقلاب امام حسین (ع) است. خون شهدای مسأ



شاعران عرب‌زبان خوزستان هفته گذشته ضمن برپائی یک برنامه شعر خوانی به مناسبت سالروز میلاد فرخنده حضرت امام حسین (ع) و روز پاسدار و فتح خرمشهر ضمن گرامی‌داشت خاطره رشادتها و فداکاری‌های حسین بن علی (ع) رهبر آزادگان جهان و تجلیل از دلاوری‌ها و ایثارگریهای پاسداران انقلاب بویژه در میدانهای نبرد حق علیه باطل که ساد شجاعتهای امام حسین (ع) را در مقابله با کفر در اذهان زنده میکند فتح خرمشهر را تبریک و تهنیت گفتند و برای رزمندگان اسلام و ملت شهیدپرور و قهرمان ایران در سایه اسلام و تحت توجهات حضرت ولی عصر (عج) و نایب برحقش امام خمینی آرزوی پیروزیهای هرچه بیشتر کردند. بگزارش خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی از اهواز در این



نمایشنامه «بچه‌های پشت جبهه» ارتباطی آشنا و صمیمی

بسم... الرحمن الرحیم
وقتی کلامی از دل برخیزد و از
سر در، اگر چه گوینده لگنت
داشته باشد پساان خطابت را
آنچنانکه باید نیاموخته باشد
لاجرم بر دل خواهد نشست.

شک نیست که آموختن فن
خطابت گوینده را کمک خواهد
کرد که آنچه در سینه دارد پسا
بیانی پخته‌تر و قابل‌زیباتر ارائه
کند. اما آنچه مسلم است اگر
گوینده در دوش مردم نباشد
و خودش نیز از مردم، حتی اگر
زیباترین قالیها را برای بیان
خویش بیافریند و جنبش را در
بهترین و جذاب‌ترین و بهترین‌ها
ارائه دهد مردم همچنان آنرا
گنگ و غریبه خواهند یافت
و امکان برقراری ارتباط با آن را
پیدا نخواهند کرد.

اینرا اگر ما بفهمیم و اصلت
واقعی را بر محتوا و کلام بگذاریم
حدالشی اینست که کاسه گدائی
خویش را زمین خواهیم گذاشت
و خود بدست‌آوردن آفرینش نلطف
خواهیم رفت.

بچه‌های پشت جبهه تئاتری
کودکانه و صمیمی است. آنچنانکه
می‌تواند براحتی هزار کودک
تماشاچی را متاثر کند. بخنداند،
از جا بر خیزاند، سؤال پرسد،
پاسخ بگیرد، به تکبیر و آواز به
کف زدن مشغول کند و هرگونه
ارتباط تصور را با آنان برقرار
کند.

نویسنده در این نمایشنامه دو
ایر قدرت شرق و غرب را نمود
عینی بخشیده است. آندو را
آنچنانکه کودکان در یابند به روی
صحنه آورده و تأثیر مستقیمشان
را در آنچه که میگذرد بخوبی
نشان میدهد. بچه‌های خوب محل
در تدارک مراسم تشییع جنازه‌ای
برای شهیدی هستند و میخواهند
به بهانه ایمن
شهید تظاهراتی برپا کنند و ابر
قدرت‌ها را رسوا کنند و مردم را
آگاهی بخشد.

قدرت عمل را از دست جماعت‌داران
میگیرد که چنانچه نوری از آنان را
هم به تظاهر کنندگان مسلح
میکند.

نقش‌های ابر قدرت‌ها در این
رابطه یکی پس از دیگری نقش
براب می‌شود و خشم آنان را بر
می‌انگیزد تا اینکه تصمیم میگیرند
که رهبر این کودکان که رابطه با
پیشنماز محل هم هست ترور
شخصیت کنند. آگاهی و درایت
بچه‌های معتقد محل این توطئه
رانیز برملا میکند. ابر قدرت‌ها
در حین طرح ریزی برای سرکوب
جوششی که در میان بچه‌هاست
در تکیه‌های تقسیم محله در میان
خود هستند. بالاخره همه
راه‌ها که به بن بست میرسد
ابر قدرت‌ها تصمیم به نابودی رهبر
اینکودکان میگیرند. نقشه را به
الوات و ضد انقلاب محل هم اعلام
میکند و وسایل انجام این ترور
را نیز در اختیارشان میگذارند.

آن کودک در شبی هنگام
رجعت از مسجد به شهادت
میرسد و بلافاصله بچه‌ها و
پیشنماز بر سر جسدش گرد
می‌آیند و از جنازه خود را از ابر
قدرت‌ها اعلام و پیام خون آلوده
شهادت کودک را فریاد میکنند
کار اگر چه از نقالی اساسی مصون
نمانده است. اما بزرگترین حسن
آن دخالت مستقیم بچه‌ها در
نمایش است. مهم اینست که کار
اگر چه ضعیف اما بر روی دوش
بچه‌ها می‌چرخد و این بزرگترین
عامل ارتباط با تماشاچی‌های
خردسال است.

فلوی که در حرکت‌های بچه‌های
اوباش محله شده است نه تنها کار
را بیش از حد تصنیف میکند بلکه
تأثیری خلاف آنچه که خواست
کارگران است بر روی بچه‌های
تماشاچی میگذارد همچنانکه بعد
بنظر نمیرسد اگر پسندگان
دانش‌آموز پس از دیدن تأثیر در
خیابان رفتاری لات‌منشانه داشته
باشند، زنجیر بچرخانند، تسبیح
بگردانند و گسارهایی از ایمن

دست...
کودکی که رهبری بچه‌ها را به
عهده دارد اگر چه از نظر اخلاق و
رفتار آسوده و نمونه است اما به هر
حال از سنخ بچه‌هاست و هرگونه
رفتاری که خیلی بزرگتر از خودش
از خودش نشان دهد شخصیتش
را لطمه میزند.

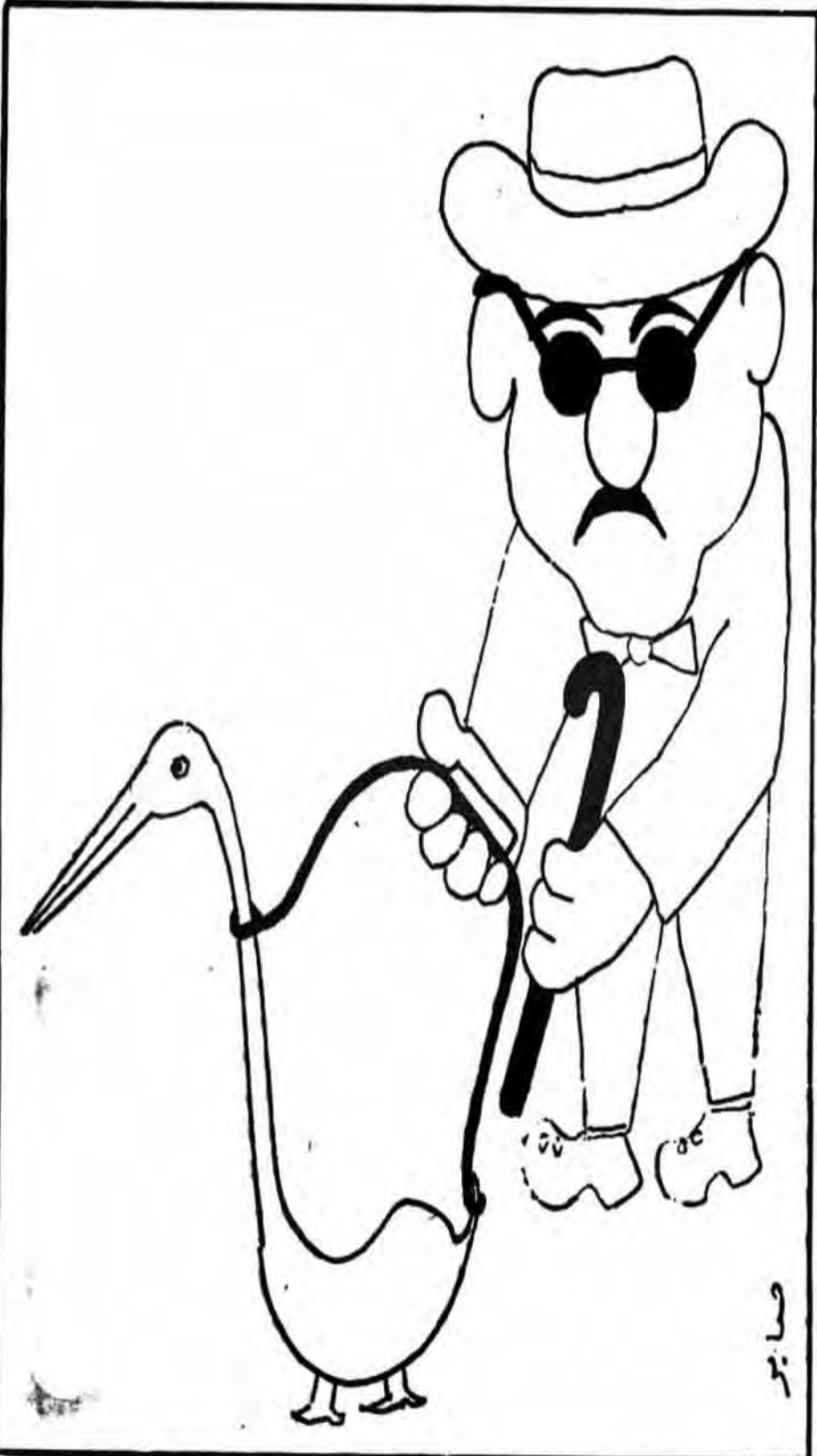
همچنانکه می‌بینیم او در
حرف زدن عادی هم سخنرانی
میکند او با همان لحنی با دوستان
کوچک و بزرگتر از خودش حرف
میزند که سخنرانی میکند.
و این ایراد تنها متوجه این
بازیگر نیست با تمام بازیگران این
نمایش آنچنانکه باید فن بیان کار
نشده است تا این حد که در تمام
طول نمایشنامه بچه‌هایی که در
انتهای سالن نشستند صدای
بازیگران را نمی‌شنوند
میزانسن‌ها بجز چند مورد
میزانسن‌های خوبی نیستند بر
خلاف نورپردازی که بجز یکی دو
مورد که گویند جای دیگر است و
نور موضعی در جای دیگر بگله
بجا و قابل توجه است و زیبایی
عمیقی به کار میدهد.

کار از دکور ساده و در عین
حنال بسیار خوبی برخوردار
است.

بچه‌های پشت جبهه با تمام
ایراداتی که ذکر شد تأثیری جذاب
و گیراست. و میتواند در جهت
آگاهی دادن به دانش‌آموزان و
رشد آنها بسیار مفید باشد.

با تشکر از بچه‌های خوب
پشت جبهه بخصوص بازیگران
خوب بچه‌های پشت جبهه و
نویسنده و گسارگردان
فطرتی

و دست‌اندر گسار این تئاتر،
اسیدواریم که هم مسئولین
فرهنگی و هنری قدر این ارزشها
را بشناسند و هم این هنرمندان
مؤمن و متعهد به انقلاب اسلامی
در مسیر دستیابی به محتوایی
فنی‌تر و تکنیکی قوی‌تر تلاش
کنند. والسلام علی من اتبع الهدی



اسارت و...

ادامه دادم توصیه میکنم سلاح بزمن
بگذارید به نیروهای ایران بپیوندید
قول میدهم برایتان آسیمی نرسانند
بعد از این صدا کسره نگاه
غضبناکی بمن انداخت و رفت بعد از
نیم ساعت برگشت و ما را از سنگر به
بیرون دعوت نمود پس از بیرون
آمدن از سنگر مشاهده کردم
در صورتیکه هیچگونه نیروی ایرانی
در آن حوالی وجود نداشت اوضاع
بکلی تغییر کرده بود نیروهای عراقی
که در حدود ۳۰۰ نفر بودند از
خاکریز بلند شده در حالیکه آوای
الغایر خمینی رهبر سر میدادند
فوج فوج در چندستون داخل آبروها
حرکت نمودند پس از طی مسافتی
بنعداد کمی در حدود ده نفر از
سربازان خودمان سرخوردیم که
بعضی دهن آنان عراقیها اسلحه و
کمر بند و کت کسارهای خود را
بزمین انداخته در دامنه تپه‌ای
نشستند و قرآن بدست گرفته
عاجزانه آسمان بخشش می نمودند
که همگی اسیر ما شدند از منطقه
تخلیه و بمقدمات تحویل داده شد و
مقدار زیادی اسلحه و خودرو بعنوان
غنائم سالم بدست رزمندگان اسلام
افتاد و ناگفته نماند که در مرحله
آمادگی هر حالیکه بفرمان این بودم
خدایا چه خواهد شد زیرا با یک
منطقه تاکتیکی و استراتژیکی سختی
روبرو بودیم شسی خواب دیدم که
حمله کردیم و پیروز شدیم و اما من
اسیر شدم که پس از مدتی آزاد
شدم و این خواب را برای افسران هم
سنگر خود صبح همان شب تعریف
نمودم که با حادثه جالب شرح فوق
روبرو گردیدم.



اثرات گشت‌های نداشت فقط
چندجای بدست زخمی سطحی
برداشت. بعد از قطع تیراندازی سه
نفر بطرف آمبولانس آمده و چهار نفر
ما را پیاده کرده به ۵۰ متری پشت
خاکریز بردند و خلع سلاح شدیم
ولی سلاح ایمان مجهز بودیم بدون
ترس و وحشت دست از جان شسته
خود را در مقابل هر پیشامد آماده
نمودیم از آنجا بداخل سنگر کوچکی
روانه شدیم در جلو سنگر یک اسیر و
یک سرباز عراقی محافظ ما شد یکی
از سربازان کمک دهنده همراه نسبتاً
زخمش عمقی بوده و خونریزی
داشت از شدت درد ناشی از چسبیدن
شلوار بخود می‌چسبید بنظم رسید
چاره‌ای بکنم از اسیر محافظ سرتیژه
خواستم او نیز پس از مدتی مکت داد
و من شلوار مجروح را پاره کرده
بوسیله گاز و دستمالی که در جیب
داشتم زخمش را پانسمان و سرتیژه
را بوی پس دادم و آسپول نواژین
خود مجروح را تزریق نمودم. پس از
مدتی سکوت گفتم برادر فکر نکنید
بخاطر نجات خودم یا او انا فریبتان
میدهم ولی بدانید شمس حاصره
هستید و مقاومتتان پسر است
هر چه تلاش کنید بیشتر گشته
میشود اصولاً چرا پسااید بچنگید.
مگر هر دو مسلمان نیستیم جواب داد
شما مسلمان خمینی هستید گفتم
اسلام امام خمینی چه بدی دارد مگر
نه اینستکه حامی مستضعفان و
محرمان میباشد و خود را بخاطر
نجات بشر بسطرت انداخته است و

در ادامه جمع‌آوری و تخلیه
مجروحین و شهدای باقیمانده با
پکستگاه آمبولانس و دو نفر کمک
دهنده در پشت آمبولانس نشسته و
هازم منطقه شدیم. راننده متوجه جلو
نموده و با اینک با نیروهای خودی
اشتباه گرفت بهر حال از رودخانه
روفاخته در شمال سایت رده‌شدم
در وسط خاکریز دشمن صدالسی
بهری آمبولانس را وادار به توقف
نمود متوجه شدیم فردل دشمن
سردار و ما هم راننده توقف کرد
سپس چندین رگبار بطرف ما
تیراندازی کردند در حدود ۱۰۰ تیر
شلیک شد که با کمال تعجب تیرها

صد آسمان ستاره

نگرود غلامرضا رحمدل

میلاذ گل رسید

تکبیر بردهان سحر گل کرد
گلوآزه جوانه زدن آنک،

در سیر عشق قصد تکامل نرد
بر سینه لساوت دژخیم
صد آسمان ستاره فرود آمد،
میل ربیع غیرت،
تفتیده، داغ، لهیب افشان
در دهن خفته گان متبلور گشت.

چایکسوز گر درهای
پانیزه فلق
نقیی به قلب تیره شب بگشود
تا کاروان صبح و سپیده
با خیل نور خیمه زند در بسط روز
فریاد شب شکاف محمد فریاد آفتاب
بر انجستاد خشم شرف تابید
بفض غلیظ جور گشان قطره قطره ریخت

وان قطره قطره سیل شد و انفجار سیل
پر جوش و خشمناک و کف آلود
آرامش کویری غناسان،
آشفته کرد، برد، فرو پاشید.
گردن، فراز دار برادر
آن روزگار سلطه خود گامگان گذشت
دیگر گذشت آن دم،
کز ممکن مهیب ستم جلاد
بر اشتیاق قامت پروازت
شلاق، شلیک می نمود.
بر لوح باورت، طوحی دوباره افکن
طرحی به استواری آزادی.
از دور دست نعره گرگان رسد بگوش
گویا، فرعونیان تاریخ
تابوت بو گرفته شیطان راه، تشییع می کنند
زیر اکنون تولد نصر است
و انفجار فجر، در راستای فتح.
بر تیره ناک جهل فلق آمد
باطل نحیف گشت که حق آمد.

آمد تلایه دار سپاه وصف
در باورش رهائی مستضعف
نستوه و بر صلابت و جان بر کف
بر ضد کافر و ملاء و مترف.
اسطوره قیام و نوید و نصر
و پیرانگر تکبیر تاج و قصر
و الفجر و السما و فلق و العصر.
از متن فقر رنجبران برخاست،
وز حیطة صداقت امیون.
نامش محمد است
از وحدت و مجاهده می گوید
از لسط، از برادری از ایثار
از عشق از بشارت و از انذار.
حکام تازیانه و شلاق!
دیگر بس است دست نکه دارید،
و تبت بدالی لهیب و تب
تکبیر مرغ حق به سخن آمد
بت افکن و الهه شکن آمد.

آن شب هوا خوب بود، آسمان
پراز ستاره محوئه اردوگاه دار بلوط
را نورانی کرده بود و مسجد گردان
سپاه از بجهما سوخ میزد، صدای
دهای فرج و نهایش بجه فضای بزرگ
چهار را انباشته بود آفتاب فرار بود
صدمات انجام بشود بجهما مشغول
آماده گردن خود بودند.

چند تالی هم دور برادر روحانی
را گرفته بودند و گرم خوش و بش
بودند.
حاج آقا برام دعا کن که شهید بش برم
پیش داداش بزرگم این نوی بستان
شهید شد منم آگه اینجا شهید بشم
انشاء... توی بهشت همدیگر رو
می بینیم...

حاج آقا آگه ما رسیدیم به
گر بلا شما جای ما زیارت کنید...
برادر روحانی اشکهایش را پاک
و میان گریه تبسم میکرد همه بجهما
در یک لحظه بلند شدند و یکی
از برادران پاسدار توجه را آغاز کرد.
مراسم سینه زنی پاسدارها با شور
ملکوتی شروع شد و نوحه و سینه
زدن فضا را مظهر آگین کرده بود
از جوانی به پیری رسیدیم... عاقبت
گر بلا رانندیم.

بعد از سینه زنی بجهما آخرین وداع
را با هم میگردید و یکدیگر را در آغوش
کشیده و میسوسیدند بجهما کوله
پشتی و سلاح را مچیز کرده و به صف
از چادر بیرون آمدند و سوار خودروها
شدند من هم سوار یکی از ماشینها
شدم و بطرف چالوند راه افتادیم.
صدای تکبیر و صلوات از درون
خودروها با لوت تمام شنیده میشد.
کنار دستم برادر پاسداری نشسته
بود، بچه پزند بود و پیش از ۱۵ سال
نداشت و شور خاصی درون خود رو
انداخته بود با شمارهاییکه میداد
همه را به وجد میآورد، پیر مرد ۵۰
ساله هم دهان به دهان پسرک شمار
میداد.
سر دوراهی نزدیک سفر

پشتیبانی سپاه به اتفاق برادران سپاه
پایه شدم نیروی زیادی از برادران
سپاه در آنجا بود، ساعت نزدیک یک
بعد از نیمه شب بود و بیشتر برادران
مشغول دعا و نماز بودند.

یکی از برادران روابط عمومی
که با من آشنا بود بعد از خوش و بش
گفت که چون در شب آسمان
فیلمبرداری نداریم شما بسروید
داربلوط و صبح زود بسجالد
و فیلمبرداری را شروع کنید.

من هم سوار ترک موتورسیکلت
شدم و با زحمت زیاد و خاک خوردن
فراوان به مقر رسیدم و در چادر دوتا
از برادران بسیجی خوابیدم راستش
در طول روز خیلی خسته شده بودم.

صبح زود ساعت ۵:۳۰ از خواب
بلند شدم یکی از افسران را دیدم که
پایش می لنگد و از خوشحالی به
جست و خیز مشغول است و در
حالی که با استنهای بالا بطرف منبع
آب میرود و فریاد میزند.
برادرها... برادرها... تمام
هدلها را گرفتیم... همدلها را
گرفتیم... شیاکو- چرمیان-
لسمتهالی از دشت گیلان آزاد
شده... و همانطور بطرف منبع آب
میرفت.

دیگر جای تأمل نبود بلند شدم و
جنگی نماز را خوانده و با یک
موتورسیکلت بطرف بانسیران بزرگ
براه افتادم و بعد از یک ساعت به
مقصد رسیدم، همه خوشحال بودند
و خستگی از چهرهشان پیدا بود و
میگفتند که شیاکو و تهمای ۵ و ۳ و
۲ را گرفتیم.

بطرف تپه ۵ حرکت کردم و بعد از
مدتی راهیمیالی به آنجا رسیدم در
این مدت برادران پاسدار و واحد
خمپاره انداز مرتب مواضع مزدوران
عراقی را می کوبیدند و با چشمان
سرخ شده از بیخوابی و سروری
خاکی در آنجا سنگ گرفته و پرچم

مرتباً مواضع آنها کوبیده شده...
از آنطرف جواب میآید...
بهشتی... بهشتی... ۲۴ عراقی
هلاک شده اند و مقادیر زیادی
مسلمات به غنیمت گرفته شد،
موشکهای آنها همه این منطقه را
ترک کرده اند.

مقدس جمهوری اسلامی را به احتزاز
در آورده بودند و کسی آنطرفتر
کاتبوشای برادران از تکی و توپخانه
مواضع دشمن را زیر آتش داشتند.
بطرف برادران سپاه رفتم، بی سیم
چی میگفت:
... آره موسوی، آره موسوی



خودم

بچشم

دیدم...

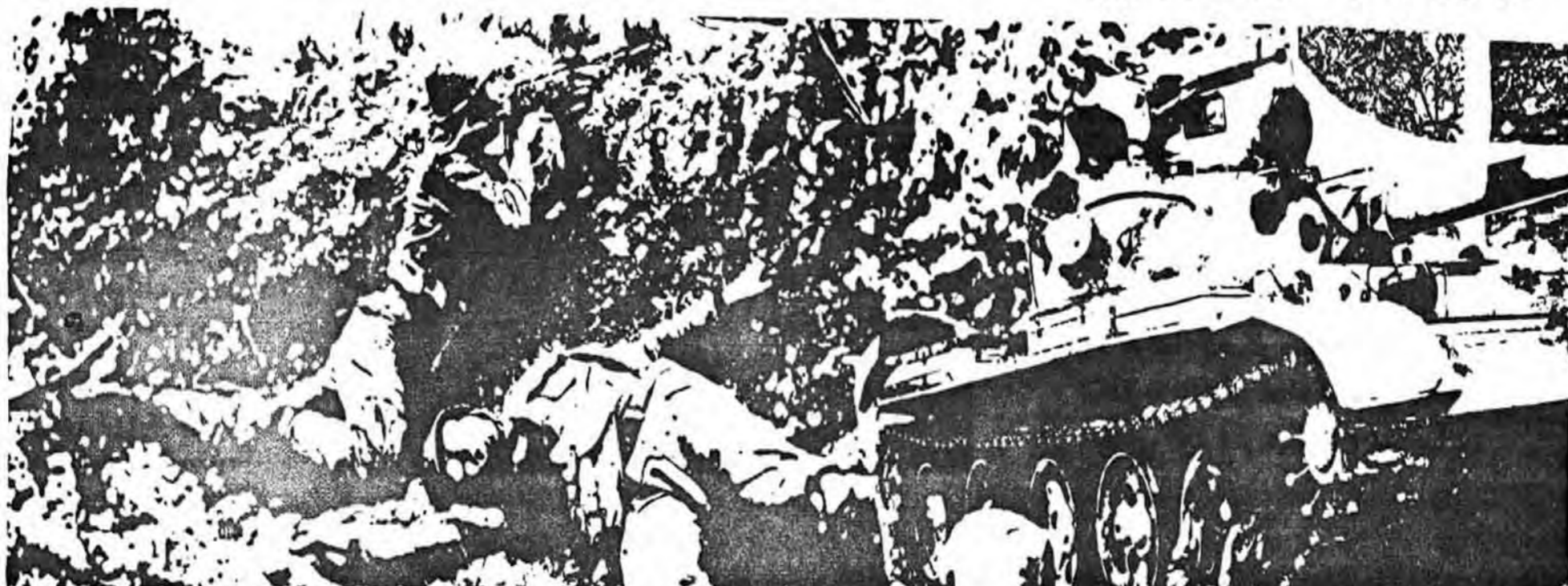
اکبر مقراضی

معجزای که خودم به چشم دیدم
این بود که تعدادی از برادران
پاسدار که در یک سنگر بودند در
پالین تنه یک خمپاره درست بطل
دست آنها به زمین می افتد و مفسر
نمی شود و برادران پاسدار میگویند که
این هشتمین خمپاره است در ظرف
امروز که مفسر نشده.

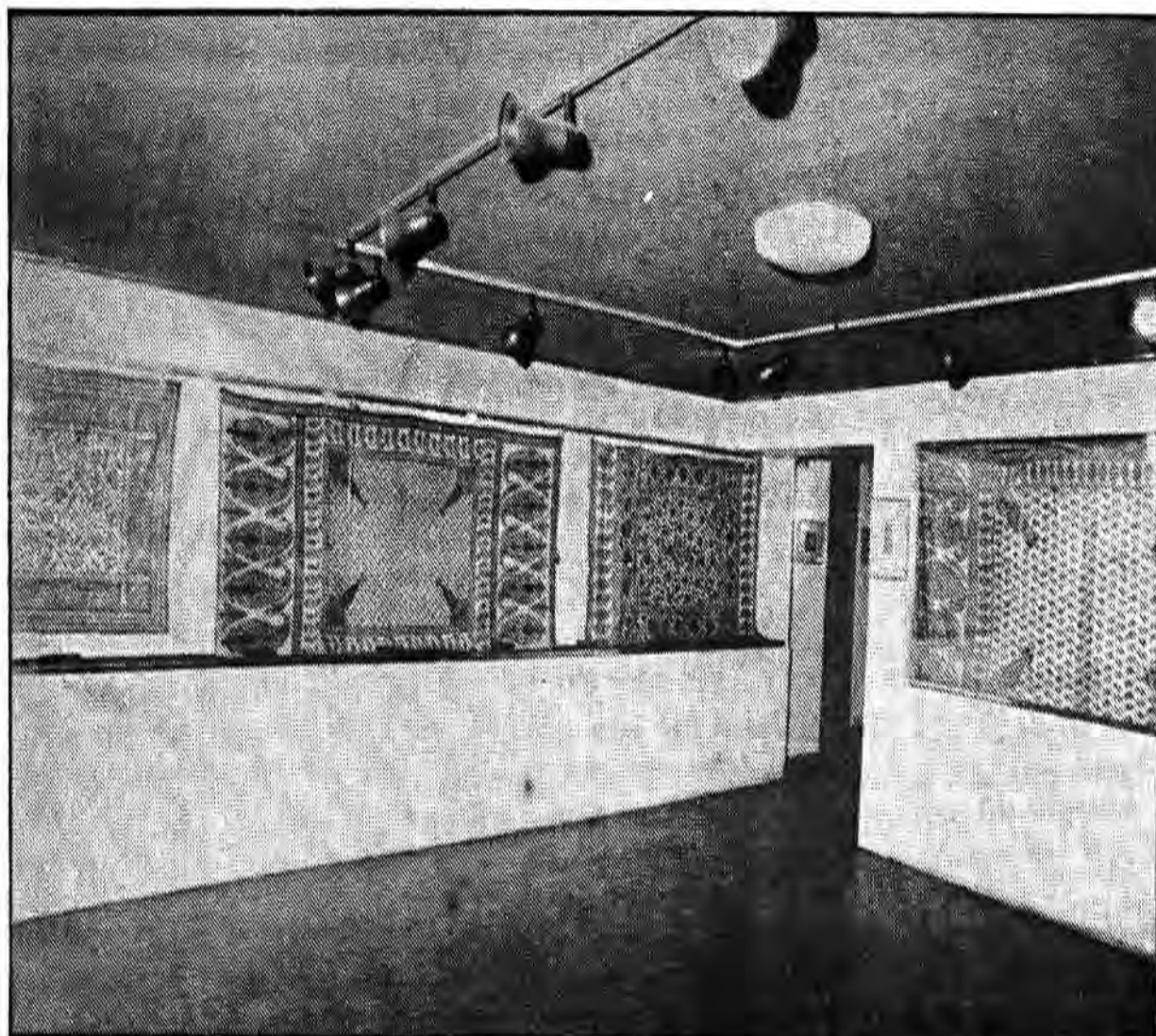
بعد از مدتی سیزده نفر از
اسیرای عراقی را در موضع ما تخلیه
کردند بعد از ثبت نام آنها و گارهای
اداری یکی از اسرا آب خواست و
برادر پاسداری که دست چپش
ترکش خورده بود قلمقاش را با
دست دیگر بیرون آورد و در مقابل
دهان اسیر عراقی گذاشت اسیر بعد
از سرباز شدن نگاهی به برادرمان
کرد و گفت شرمندم... شرمندم و
بعد زد زیر گریه و بسفیه اسرای
صدای تکبیرشان به آسمان بلند
شد.

صدای بی سیم قطع نمیشد و یک
ریز کلمات از آن بیرون میریخت.
... عالیه برادر... عالیه چهارتا
خودرو با موشکهای حامل آن بکلی
نابود شدند و آتش اونا کاملاً
معلومه... الناکیر... الناکیر... حق
پرویز...

برادر بی سیم چی جواب میداد...
الحمد... الناکیر... حمینی رهبر...
برادران زخمی سپاه که نزدیک ۲۰
نفر بودند و آماده بودند که به پشت
جسبه و بیمارستان مستقل شوند
متأسف بودند که چرا شهید نشدند
یکی از آنها که دست و پایش ترکش
خورده بود و چون از اعطایش جاری
بود فریاد میکرد... خدایا...
خدایا... سو دوسم نداشتی... و یکی
دیگر از برادران میگفت... من گفتم
برای من میا سو تکه پاره کن و حداقل
ده تا مین وجودم مسخر کنم...
و تومو بیاری پیش داداش بررگم...
وقتی سه چپره نگاه کردم
اوراشاختم.



بمناسبت برگزاری نمایشگاه پارچه‌های قلمکار در موزه هنرهای تزئینی



گل‌های
پارچه‌های قلمکار
پژمرده‌اند!

سال در مقابل تابش آفتاب قرار می‌دهند تا کاملاً خشک شوند، آنگاه قاعده‌ای از استوانه را که می‌خواهند جهت کندن کاری قالب سوره مصرف قرار دهند بارنده و سمباده صاف می‌نمایند و روی آن، ورقه‌ای نازک از پسته مذاب قرار می‌دهند تا چوب نرم و قابل انعطاف شود، پس از تمیز کردن لایه پسته از روی چوب، آنرا با محلول کشترا و آب پوست انار مالش می‌دهند آنگاه طرح دلخواه را که برای کاغذ ترسیم شده بطور معکوس بر روی چوب ترسیم کرده با منقش‌هایی شروع به کندن کاری می‌کنند تا قالب آماده گردد.

قالبها هر کدام با توجه به نقش و نگارهای خود، اسامی خاصی را دارا هستند که از آنجمله بازوبندی، بندرومی، بته جقعی، گل ساعتی، گل ناصرخانی، گل حسینی، تقلیخانی، گل تاج، کتیبه شاه عباسی، گل‌های اسلیمی، گل گلدانی، گل و بوته درهم، گل بادامی، گل اکبری، سروچه، لچک ترنجی، گل تخم‌مرغی، قلاب شانه، گل هشتائی، گل کاکولی، حاشیه خورشیدی، کتیبه ماهیچه‌ای، گل اناری، محرمات، زنجیره ترمه و غیره را میتوان نام برد.

همچنین برای ساختن قالبهای بزرگتر، چند چوب را با فشار کنار هم می‌چسبانند و سپس آنرا حکاکی می‌کنند.

بروچرد نیز یکی از مهمترین مراکز قلمکارسازی ایران بوده است که نفیس‌ترین پارچه‌های قلمکاری موجود، از ساخته‌های هنرمندان این شهر بشمار میرود، در این نمایشگاه نیز نمونه‌های ارزنده، از جمله پرده بزرگی که ساخته هنرمندان بروچردی است به نمایش گذاشته شده که از جلوه‌های خاص برخوردار است.

تولید پارچه‌های قلمکار، مراحل متعددی را نیازمند است که از آنجمله می‌توان به قالب سازی رنگ سازی، آماده کردن پارچه، نقش زدن، ثابت کردن رنگها و پایان کار اشاره نمود.

قالب سازی
آنچه مسلم است نقشهای قلمکار بوسیله قالبهای چوبی بر پارچه، چاپ می‌شود. برای این منظور از چوبهای سخت و با دوام که انعطاف پذیر نیز باشند از جمله درخت گلابی و زالزالک استفاده می‌شود. از سری کارهایی که چوب را به شکل قالب در می‌آورد می‌توان به طرح ریزی و اسکله کاری اشاره کرد، بدین نحو که ابتدا تنه درختان را به شکل استوانه‌هایی به قطر ۲۰ و ارتفاع ۱۸ سانتی متر می‌برند سپس آنها را بمدت سه الی چهار

نام آورد. گرچه امروزه تنها نام و نشانی از این هنر باقی مانده و جز تعداد انگشت شماری کارگاه به قلمکاری نمی‌پردازند اما در گذشته این رشته از هنر در اکثر شهرهای ایران رواج داشته است. اصفهان، گمشان، شیراز، همدان، سمنان، گناباد، یزد، رشت را میتوان از عمده مراکز که به تهیه قلمکار می‌پرداختند ذکر نماییم.

در نقش‌های خود از طرحها و نقشه‌های هندی استفاده می‌نمود، این نوع قلمکار نیز امروزه از رواج افتاده است. از پارچه‌هایی که در گذشته و حال مورد استفاده قلمکاران قرار می‌گیرد می‌توان کودری، ململ، کتان یا جلوار، متقال که از کرباس ریزتر بافته می‌شود، کرباس و نیز پارچه‌های ابریشمین که بیشتر در دوره صفویه و قبل از آن مرسوم بوده

استفاده از انواع قالبهای چوبی و رنگهای طبیعی پارچه را منقوش می‌نمود.

۳- قلمکار زرنگار: هنرمندان با استفاده از محلول طلای در تیزاب که بصورت رنگ تهیه می‌شد به نقاشی پارچه می‌پرداختند، این نوع قلمکار بهلت آنکه بمرور زمان، نمک آب طلا، پارچه را پوسانده و سوراخ می‌کرد منوخ شده است.

۴- قلمکار هندی که هنرمندان

بمناسبت بزرگداشت روز جهانی موزه، نمایشگاهی تحت عنوان «نمونه پارچه‌ها و قالبهای قلمکار» از تاریخ هفدهم اردیبهشت ماه در موزه هنرهای تزئینی برپا گردیده است. در این نمایشگاه که با هدف نمایش تکنیک و تولید پارچه‌های قلمکار برگزار شده نمونه‌هایی از پارچه‌ها و قالبهای قلمکار، از سده ۱۰ تا ۱۴ ق. که نمایانگر قدمت آثار و ذوق هنری هنرمندان ایرانی بویژه در امر قلمکار سازی یا چیت‌گریست، عرضه شده است.

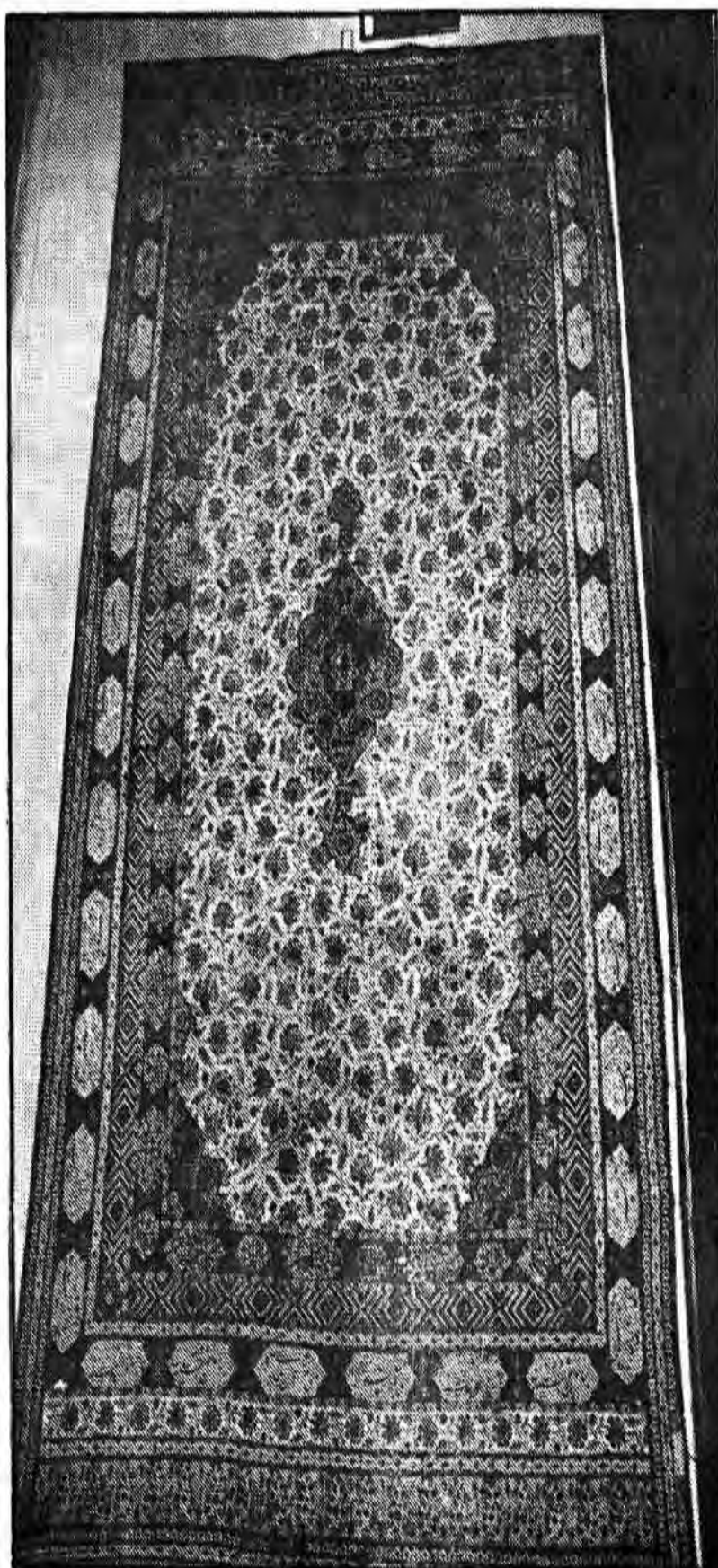
قلمکارسازی از هنرهای بسیار ارزنده و کهن سرزمین ما بشمار میرود که از قرنهای چهارم و پنجم هجری در ایران معمول و رواج پیدا کرده است. قدیمیترین پارچه‌های نقاشی شده بدست آمده را میتوان به دوره غزنویان (محمود غزنوی) نسبت داد.

در دوره مغول ایرانیان بلاحفاظ رقابت با چینی‌ها که در آن زمان در این فن خوبی پیشرفت کرده بودند دست به ابتکاراتی شایان جهت گسترش و رواج قلمکاری بویژه در امر صادرات زدند. قلمکارسازی بسان سایر هنرهای دستی در دوره صفوی به منتهای اوج خود رسید چنانچه در آن زمان از سر در بازار قیصریه تا انتهای آن و نیز همه بازارهای فرعی و سراهای اطراف آن بکارگاههای تولید پارچه قلمکار اختصاص داشته است.

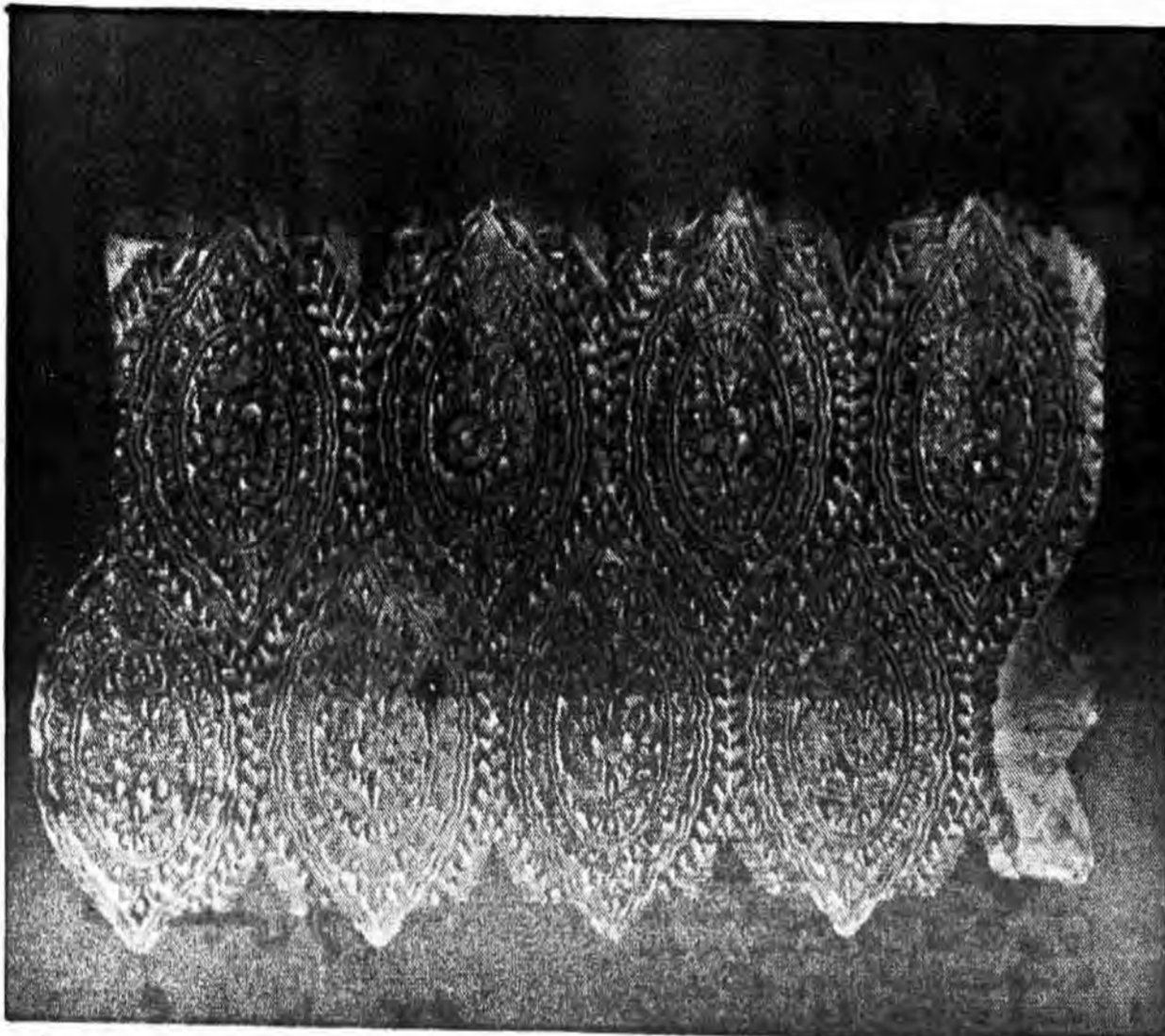
در این دوره چهارنوع قلمکار تهیه می‌شد که میتوان آنها را بترتیب اینگونه بر شمرد:

۱- پارچه‌های قلمکار قلمی که به شیوه سیاه قلم با رنگهای الوان درست می‌شد. با گذشت زمان و نیاز روزافزون به تولید بیشتر و ارزانتر و نیز بالا رفتن دستمزدها، نقاشی با قلم در روی پارچه از رواج افتاده و قالبهای جای خود را به قالبها و مهره داد.

۲- قلمکار معمولی که رایجترین نوع قلمکار سازی بود، در این شیوه کار هنرمندان با



- * بروچرد یکی از مهمترین مراکز قلمکار سازی ایران بوده که نفیس‌ترین پارچه‌های قلمکاری موجود، از ساخته‌های هنرمندان این شهر بشمار می‌رود.
- * نقشهای قلمکار بوسیله قالبهای چوبی بر پارچه، چاپ میشود.
- * مرغوبیت پارچه قلمکار به کیفیت رنگ آمیزی آن بستگی دارد.
- * امروز تنها در این خطه هنرپرور بیش از ۱۳ کارگاه قلمکار سازی که همگی آنها متعلق به مالکینی است که تنها به منافع شخصی خود فکر میکنند وجود ندارد.



م در نمایشگاه نمونه پارچه‌ها و قالبهای قلمکار که با هدف نمایش تکنیک و تولید پارچه‌های قلمکار برپا گردیده نمونه‌های ارزنده و نفیسی از پارچه‌ها و قالبهای قلمکار سده ۱۰ تا ۱۴ هجری قمری که نمایشگر قدمت آثار و ذوق هنری هنرمندان ایرانی بویژه در امر قلمکار سازی یا چیت‌گریست عرضه شده است.
م قدیمی‌ترین پارچه‌های نقاشی شده مربوط به دوران غزنویان است.
م قلمکار سازی همچون سایر هنرهای دستی در دوره صفوی به منتهای اوج خود رسید.

از هر طرح، دو تا چهار قالب، با برجستگی‌های متفاوت، هر کدام برای یک رنگ ساخته میشود که به هر مجموعه قالب‌ها، یک زنجیر میگویند. نقوش قالبهای قلمکار در حال حاضر متنوع و متعدد است لیکن اکثر آنها را میتوان اینگونه طبقه‌بندی کرد.

- ۱- قالبهای تصویر
- ۲- قالبهای داستانهای کهن
- ۳- قالبهای تصویر شعرا
- ۴- قالبهای تصویر حیوانات
- ۵- قالبهای مناظر تارمایی
- ۶- قالبهای تصویر طبیعت
- ۷- قالبهای تصویر میناتور
- ۸- قالبهای تصویر گل و بوته و اسلیمی‌های مختلف (مانند اسلیمی از در دهن، اسلیمی ماری، اسلیمی توپر، اسلیمی



توغالی، اسلیمی برگری) ۸- برای تهیه هر یک از رنگها، مواد طبیعی آن رنگ را در ظروف سفالی بنام «قاره» ریخته و با اضافه کردن مواد دیگری از

دوسین مرحله از مراحل

قبیل کثیرا (استفاده این ساده در رنگها جهت جلوگیری از پخش رنگ در روی پارچه است)، گلپسیرین یا روغن کرچک یا روغن کنجد (بمنظور ایجاد محیط مناسب و جلوگیری از خشک شدن رنگ در شیار داخل قالب و از دیاد مواد از این روغنها استفاده می‌نمایند) و آب، رنگ دلخواه را آماده می‌کنند.

پارچه‌ها برای قلمکاری است. در این مرحله نخست پارچه‌های سفید را بمدت ۵ شبانه روز در آب آرام رودخانه قرار داده، سپس آنها را در مقابل آفتاب خشک می‌نمایند آنگاه پارچه‌ها را در محلولی از گسرد پوست انار و هلبله و آب قرار داده تا زمینهایش، کرم رنگ شود. پس از این مراحل پارچه‌ها را به اندازه‌های دلخواه بریده، برای مراحل بعدی آماده می‌سازند.



کرچک، کثیرا، نیل، پرتلوسوس، نیل نخودی، شیره انگور، جوهر گوگرد، روغن گلپسیرین، زاج سفید، گلسرخ، روغن کنجد، پوست انار، زرد چوبه و اسپرک. ساخت اکثر رنگها مستلزم دقت، حوصله و ذوق هنرمندان رنگ ساز بوده است، بعنوان مثال برای ساختن رنگ نیلی، استاد رنگساز مواد اولیه را روزها درهاون سنگی می‌ساید. آماده کردن پارچه سومین مرحله آماده کردن

نقش زدن بر پارچه
 چهارمین مرحله از قلمکار سازی، نقش زنی یا چاپ پارچه است. در این مرحله، استاد با استفاده از قالب که به استامپ (رنگهای دلخواه) زده شده به نقش زنی می‌پردازد.

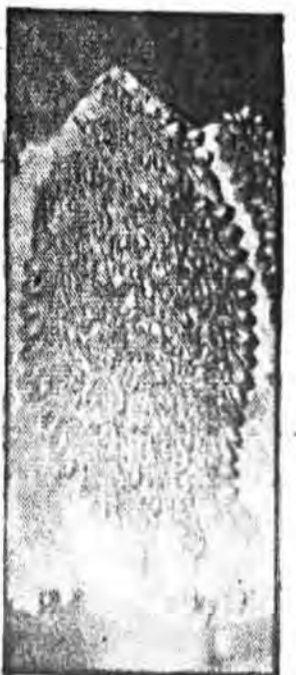
برای اینکار قالب را که بمثابة مهری است بر روی طاقه پهن شده در روی میز کار خود قرار میدهد و الیزارین یا جوهر رناس است قرار

داده، چند ساعت پاتیل را حرارت میدهند (الیزارین یا جوهر رناس- این محلول باعث تثبیت رنگ سیاه و شفافیت رنگ قرمز در گذشته است.

ذکر این نکته که زمانی نه چندان دور قلمکاری ایران در بین سایر کشورهای تولیدکننده پارچه‌های قلمکار از منظر شهرت و بویژه بر خوردهار بسوفه است ما را بر آن میدارد تا در سوک ایمن هنر از دست رفته به غم نشینیم چرا که امروز تنها در این خطه هنر پرور بیش از ۱۳ کارگاه که همگی آنها متعلق به سرمایه‌دارانی است که تنها به منافع شخصی خود فکر می‌کنند وجود ندارند. در اینجا لازم است تا از مسئولان و دستاورد کاران سازمان صنایع دستی که هنوز در فکر احیاء هنرهای از دست رفته و روبه زوال هستند بخوابیم که به فکر هنرهای ارزشمند نیز باشند، تا همچون گذشته‌هایی که هنوز استعمار جدید به مخ و نابودی فرهنگ و هنر مستقل و واقعی ما نپرداخته بود به استقلال واقعی برسیم.

در پایان ضمن تشکر از برادر ابوالفضل ذابح سرپرست موزه هنرهای تزئینی در تبریز، نمایشگاه و همکاری در گردآوری مطالب، توفیق روز افزون این برادران را از خداوند خواهانیم.

موزه هنرهای تزئینی؛ کریمخان زند، نوسیده به میدان ولی عصر (عج)



شده ضربهای بر پشت قالب وارد می‌سازد تا نقش قالب بر طاقه بیفتد. در هر کارگاه، هر یک از قالب زنهار، نقش بخصوصی را می‌زنند و برای رنگ بعدی، پارچه را به نفر دیگر که در کنارش قرار دارد رد می‌کنند، اینکار آنقدر ادامه پیدا میکند تا رنگها تکمیل شود یعنی هر قسمت از نقش قالب به رنگ دلخواه درآید.

می‌گردد) آنگاه پارچه‌ها را از پاتیل بیرون آورده و سپس از شستن و خشک کردن، آنها را دودسته می‌کنند. دسته اول را که می‌خواهند با زمینه کرم باقی بماند، برای نقش زنی رنگهای دیگر به کارگاه می‌فرستند اما آندسته از پارچه‌ها را که می‌باید زمینه سفید داشته باشند سفیدگری می‌کنند بدین نحو که پارچه‌ها را با محلولی که از گاو فرام می‌شود خیسانده و روی نقشار پارچه را روی زمین، و زیر تابش آفتاب قرار میدهند سپس بی‌دری بر پارچه آب می‌پاشند تا تمار مانده و خشک نشود. این عمل (سفیدگری) در تابستان بمدت ۵ الی ۶ روز ادامه می‌یابد و هر قدر که تابش آفتاب شدیدتر باشد کار سفیدگری به همان مقدار سریعتر انجام می‌گیرد (این کار در زمستان بیش از یکماه وقت می‌برد)

در آخرین مرحله قلمکاری یعنی پایان کار، زمانیکه استادان از نقش زنی فارغ شده‌اند پارچه را شسته و خشک می‌کنند، سپس آنها را به دلخواه طبقه‌بندی و برای توزیع آماده می‌سازند. در نمایشگاه پارچه‌ها و قالبهای قلمکار، نمونه‌های ارزنده‌ای از انواع پرده، جانمازی، روختنی، رومیزی، خوانچه پوش، بقچه، سوزنی قلمکار به همراه تعداد زیادی از قالبهای چوبی، به عرض نمایش درآمده که هر کدام حاکی از ذوق و سلیقه و مهارت هنرمندان و استادان این رشته

ثابت کردن رنگها
 در مرحله ثابت کردن رنگها، پارچه‌هایی را که دورنگ اصلی سیاه و قرمز را بخود گرفته و شسته و خشک کرده‌اند در تارهای که پرازاب جوش و گسرد پوست انار و الیزارین یا جوهر رناس است قرار



فرزندان جنگل-۳

اثر کولین م. ترن بال - ترجمه: عماد

● بررسی تحقیقی از پیگمی‌های کنگو

بخش دوم

مرگ نیک و پربرکت «باله کیمی تو»

پس از گذشت دوسال در آکسفورد، من احساس کردم که آمادگی آنرا دارم تا بار دیگر به جنگل «ایتوری» سفر کنم. برای آزمایش تجربی و درک صحیح آن چیزی که این مردم جنگل را آنچنان واقعی ساخته بود، چه چیزی آنرا اینچنین، از تمام روستاییانی که در اطرافشان زندگی میکردند، مختلف و متمایز ساخته بود، و ایک چه چیزی آنها را مسلم کرده بود که ظاهر شیوه‌های روستا را آنچنان مشتاقانه بپذیرند و بعد از ترک روستاها، با بی‌اهمیتی کامل آنها را دور بریزند و شیوه جنگلی خاص خود را برگزینند. آنگاه که نتایجهای بی‌درخت روستا را رها و به جنگل زیبا برمیگردند.

اگر در بندر «لومه» پیاده شوید، ابتدا باید در امتداد ساحل «توگو» و «داهومی» حرکت کنید، جاییکه امواج آتلانتیک شب و روز روی ساحل در تلاطم است و درست تا اولین خط درختان بلند و موج نخل بوسه میرسد. بعد به آرامی بالا میروید بطرف زمینهای دور از ساحل و بطرف تپه‌های مدور نجره، که در بعضی نقاط تک و توکی درخت خشک بچشم میخورد، اما بیشتر ناحیه مسطح و بارور است. اما وقتی که از داخل کامرون عبور میکنید متوجه تغییری ناگهانی میشوید و پس از آنکه، از داخل یک سلسله کوه‌های برحسته و نسبتاً صعب‌العبور میگذرید، بدون حلقه‌ای جنگل تنگ اما انبوه می‌رسید و همچنان بالا میروید تا آنکه در سطحی بالاتر از نوک درختان قرار میگیرید. جاده مخوف و پوشیده از سنگ و تخته سنگهای سست و لغزان است، که در بعضی جاها دارای

شیبی ۲۲/۵ درجه میباشد، که در اثر جریان آبروها، به سبب بارانهای شدید کوهستانی، کاملاً سیفتی و لغزنده است جاده آنقدر بربیع و خم است که انسان چهار جهت اصلی را فراموش میکند، اما در آن بالا چمنزاری باز و مسطح گسترده است، که در نواحی دور دست آن (بخشی از کامرون که مستمره سابق فرانسه بود) در میابید که پائین رفتن از آن بهمان سختی بالا آمدنش میباشد (بطرف مستمره سابق انگلیس). اما اینجا، بجای آنکه در آن پائین مزارع سبز و خرم باز و آفتابی را ببینید، نگاهتان به دریایی وسیع و عمیق از جنگل میافتد که درختان آن همانند اقیانوس موج میزند و چنان تیره است که تقریباً سیاه بنظر میرسد. در همه سوی این اقیانوس موج تاجایی که چشم کار میکند جنگل گسترده است، ساکت و امن و با خود میگوید این تنها جایی است که دست نخورده باقی مانده است، یا لافاقل دست مخرب تمدن با آن سازش کرده است، اما تاریکی همچنین در بردارنده نوعی ترس و تهدید و زنگ خطری است برای خارجیانی که بخواهند اقامت راحتی را در آنجا داشته باشند. همین تاریکی به آنهایی که در کش میکنند خوش آمد میگوید، گرچه اینجا در اولین برخورد با سایه جنگل، آن احساس خشکی روحبخش کسانلاً احساس نمیکرد. زیرا درختان بزرگ و پربرگ کناره جنگل سالیان شمادی بدور از سایه و حفاظ در زیر اشعه سوزان خورشید بوده‌اند.

از آنجا به بعد، جنگل در مشرق و جنوب گسترده است، هزاران مایل ساکت و مغرور، از طرف غرب تا به اقیانوس نسبتاً فاصله کمی دارد و بطرف شرق از همه سوی به کوه‌های «ماه» میرسد. همین طور ادامه دارد و هنگامیکه از رود «اوبانگی چاری» عبور میکنید، بنحوی چشم‌گیر زمین را در پوشش خود گرفته و مستقیماً بطرف پائین تا کنار معالی آب کشیده شده‌است. در طرف دور آن



«کنگی» با کمان خود مشغول نواختن آهنگ است

رود بزرگ هنوز یک هزار مایل دیگر جنگل وجود دارد، قبل از آنکه به رود «آروومی» برسید.

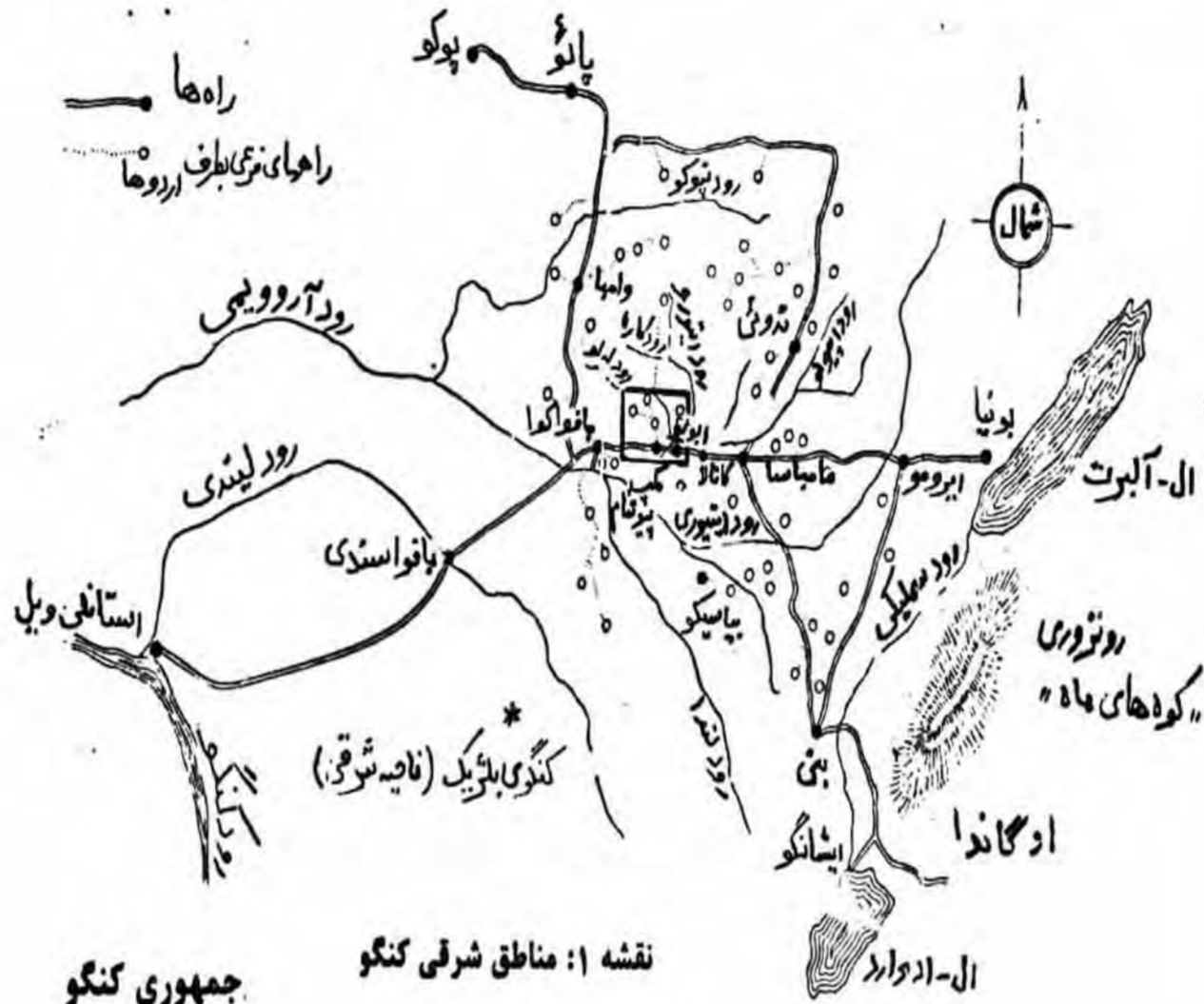
رودی وسیع و مغرور که شاخه‌ای از رود نیرومند کنگو است. پس از چند صد مایل، رود آروومی باریکتر میگردد، اما عمیق‌تر، پرابتر و متلاطم، و اینجا نامش به «ایتوری» تغییر مییابد. اینجا همان جایی است که جنگل تبدیل به ساوا و جابگاه «بساموتی» میگردد، سرتاسر راه تا دورترین حاشیه‌های شرقی‌اش و شمال تا جایی که متراکم است و بعد کافی دارای سایه مهربان و حمایت کندش میباشد. بملایه صدها مایل ناشناخته بطرف جنوب-جنوب-چالیکه هنوز هم بکر و دست نخورده باقی مانده است. این جا هزاران سال پیش از آنکه اروپائیان همانند یک افسانه رایج به خود قاره آفریقا فکر کنند، منزلگاه پیگمیا بوده است.

بهرحال، باز گشتم به آنجا بسیار جالب بود، اما و کمپپوتنام چنان تغییر کرده بود که دچار شگفتی شدم و برای لحظاتی با خود اندیشیدم که درست آمده‌ام یا نه. حال که ویت مرده بود، نام ناحیه هم به «اپولو» تغییر یافته بود، و این نام رودخانه‌ای است که از پشت خانه قدیمی‌اش عبور میکرد و چندصد متر آنطرفتر بر میگشت بطرف دهکده قدیمی «کمپ پوتنام». جاده با پلی چوبی، کهنه و فکسی از این رودخانه عبور میکرد. بل از هر وقت دیگر پوسیده‌تر و شکسته‌تر شده بود، و اما در آنطرف دیگر درختان جنگل بریده شده بودند و رو بهم انباشته گردیده در جالیکه روزگاری ملک ویت بود. بجای آن درختان زیبا یک مثل زشت مدرن ساخته شده بود. این مثل را یک نفر بلژیکی به امید جذب توریست ساخته بود، اما جذب کننده اصلی چیزی بود که در آنطرف جاده حکومت تاسیس کرده بود که «Station de chasse» نام داشت (ایستگاه مربوط به شکار) برای گرفتن حیوانات جنگل بخصوص «واکابی» و نیز برای تربیت فیلهای جنگلی.

در بین این دو ابداع جدید در پائین و کنار پل، و راه ورود قدیمی به «کمپپوتنام» خانه‌های گلی کارگران بنا گردیده بود. با چند مغازه آفریقایی و یک بنای بزرگ که هتل دایره خوانده میشد. تنها چیزی که دست نخورده باقی مانده بود، دهکده «کمپپوتنام» بود و حتی عمارت گلی و قدیمی هنوز سرپا بود. تنها تغییرات ظاهری «اپولو» نبود که در هم برهم بود، چون در واقع این اجتماع جدید، کارگر پیگ می‌راهم بسخود جذب میکرد، بخصوص اینکه به پیگ میها کمتر از دیگر قبایل مزده پرداخت میگردد. من مطلع شدم که چند تن از دوستان قدیمی‌ام مشغول به کار بودند. چه در آن «ایستگاه حیوانات» که حکومت ساخته بود و چه در «هتل»، و چه غیبتانگیز بود، چون آنها غذای خود را با پول از مغازه‌های محلی خریداری میکردند، بجای آنکه آزادانه جنگل را درنوردند و برای احتیاجاتشان گردهم جمع شوند شکار کنند. یکی از آنان جوانی بود بنام «کنگی» که حتی شیپورزن ایستگاه حیوانات هم شده بود یعنی جالبیکه هر ساعت صدای شیپور گوش خراش نظامیان بگوش میرسد.

«کنگی»، زمانیکه بجای پیش نبود پدرش مرده بود و مادرش هم به روستا برگشته بود، اما «کنگی» در همان اطراف «کمپپوتنام» باقی مانده بود. «ویتپوتنام» او را تشویق کرده بود که یک مرد همه سر حریف شود و «کنگی» بیشتر عمرش را در کمپ گذرانده بود تا در جنگل. او حتی کار پادوئی را آموخته بود، از قبیل اطوی لباس برای میهمانان «پوتنام». او پیراهن و شورت پوشیده نبود، پیراهن و شورتی بسیار کار کرده و با دقت اطسو خورده، اما معمولاً بدو دگمه رویه‌رفته او یک پیگ می بسیار چشم و گوش باز بود و کمی هم از خود راضی. اما او همیشه برای من دوستی خوب بود. او عملاً وجودش را نشان میداد و خودش را بگونه‌ای لازم الاجرا میساخت که دیگران از او پیروی کنند.

در حین آخرین سفرم «کنگی» همرا من بود، عملاً تمام وقت، نظر به اینکه هیچ زنی مجاز نبود که در «اردوی شناسازی» باشد، او در این گونه اردوها بعنوان آشپز کار کرده بود و بمن گفت که چگونه رفتار کرده و آشپز خوبی است. او سعی میکرد سوالات مرا برای دیگران ترجمه کند چون او از اغلب پیگمیا فکر بهتری داشت البته راجع به آن چیزهایی که اروپائیان مایلند بدانند. چنین چیزهایی برای یک آفریقایی اغلب بحثهای ممنوعه هستند که صحبت کردن و حتی یادآوری آنها بی‌ملاحظه‌گی و درشتی خواهد بود یا حتی توهین. «کنگی» چنان با سوالات مورد علاقه من آشنا شده بود که حتی در بعضی موارد که من فراموش میکردم، او یادآوری میکرد، و بدلیل میگفت آنچه را که از زمان من یاد گرفته بود، راجع به این و آن، مادر، پدر، دختر و... اما با تمام اوصاف و برهان تراشیش، آنچه که او بیشتر دوست میداشت این بود که مرا از میان جنگل ببرد، گویی که او شخصاً سالک



نقشه ۱: مناطق شرقی کنگو

جمهوری کنگو



ونگومبی یا اردوی آشناسازی، جایی است که بچه‌ها ۹ تا ۱۲ ساله را ختنه میکنند

پیک را نیشیده و اگر چنانچه در این کشتزارها موزی رشد کند البته او از خوردنش خوشحال خواهد شد.

این «موک» بود، همان کسی که با «کولونگو» و «نچوبو»، سه سال قبل مرا به جنگل بردند برای زدن آن عسل‌تول پروری پیشانی‌ام، «کولونگو» هم باندازه موکست‌گرا بود، همانطور که در واقع تمام خانواده‌اش چنین بودند، بخصوص سادر پسر و فراتوش (باله کی میتو) و بزرگترین خواهرش (اسوفالیندا) که اکنون یک بیوه زن بود و بطور کامل از آزدایش لذت میبرد. موک فکر کرده بود که «اسوفالیندا» برای دوران پیری‌اش مونس و همدمی خوب خواهد بود، اما «اسوفالیندا» زندگی را همانطور که بود دوست میداشت، از اینرو «موک» هنوز هم یک بیوه مرد بود و او یک بیوه زن. حدود یکسال پس از آنکه من برای آخرین بار آنجا را ترک کرده بودم، «کولونگو» بوسیله یک سوسمار کشته شده بود، و مادرش چنان ناراحت گردیده بود که گروه و تمام فامیل را رها کرده و به روستای قدیمی‌اش برگشته بود، و تنها پسر دیگرش بنام «اکانگا» بعنوان سرپرست فامیل باقی مانده بود. این یکطایفه مجزای بود، اما بوسیله ازدواج‌های گروهی با «نچوبو»، «ماسی‌سی» و «مانالیپو»، پیوندوستگی داشت.

باکرا Bakwera
اصطلاحی که زنگیان برای رابطه خود با پیگ‌ها بکار می‌برند، و بهترین ترجمه آن یعنی «اربابان» می‌باشد.

تیپوتیپ TipuTip
«تیپوتیپ» یا «تیپوتیب» اشاره به بازار گانان برده در قرن نوزدهم است، که مورد تفر و به‌نام هستند. اداره مرکزیشان در زنگبار بود، آنها در سراسر مناطق شمالی و آفریقای مرکزی کاروانهایی را اعزام می‌داشتند و با کمک بعضی قبایل هم برده می‌گرفتند و هم عاچ بدست می‌آوردند.

فردی خوشبخت بود. او صدایی نیرومند و با نفوذ داشت و در هر جمعی یکی از پاهای اصلی بشمار میرفت و معمولاً این کار از عهدش ساخته بود که با فریاد رسای خود رقابش را آرام و حرف خود را به کرسی نشاند. و این یکی از شیوه‌های عمده پیگ‌ها است که جدال را بسخواباند و صلح و صفا را برقرار سازند. خانوادش تماماً بطور قابل ملاحظه‌ای زیاده بودند، با شصتی تقریبی مانند یونانی‌ها که هر چه ترکیب بدنی پیگ‌ها از لحاظ قد بین ۱۳۰ تا ۱۳۵ سانتی‌متر است. اغلب پیگ‌ها دارای چهار پای مشابه هستند، بجز طول قدشان که آنها را از زنگیان مشخص می‌سازد. پاهای آنان در مقایسه با بدنشان کوتاه است، آنها عضلاتی و نیرومند هستند و معمولاً دارای پشت‌های خمیده و معور می‌باشند. دست‌پاشان گرد و چشم‌های آنان زیاد از هم فاصله دارد، بینی‌هایشان پهن و تقریباً پهنای آن به اندازه طول دهان می‌باشد. موی سرها در دست‌های مجزا و منظم، پر مو، فری و دانه لفللی رشد میکند. موی بدن‌ها مختلف است از عادی تا بی‌نهایت. بعضی پیگ‌ها سر تا پا پوشیده از مو هستند. دیگر نشان ویژه آنان تغییر لوله صورت است، راست و غیر قابل ترس، به سختی بدنشان که همیشه آماده حرکت است، با سرعت و چابکی در کمترین لحظه تمام این نشانه‌های اختصاصی چیزی است که در زنگیان نیست، در حالیکه پیگ‌ها تمامی صفات و علامت‌های خوب زنگیان را که در جنگل و اطرافشان زندگی میکنند، دارا می‌باشند. این قبایل بسیار تنبل و قدری هم فریب کارند و همان کسانی هستند که با خیانت و تقلب از غارت روستاها بازرگانان برده (تیپوتیپ) جهان سالم بدر برده‌اند. در روستاها بعضی اوقات پیگ‌هایی را می‌بینید که این چنین هستند، اما آنها در چشم بامبوتی، که در جنگل باقی مانده و از آن نوع زندگی طفیلی امتناع می‌ورزند، خوراک و پست محبوب میگردند.

بچه‌های «ماسی‌سی» زیباترین صورت را داشتند، با بینی‌ها و صورت‌هایی کشیده‌تر، همچنین باریکتر و کمتر خهل و کوتاه قد بودند. بزرگترین پسرش بنام «اکرونگا» شکارچی خوبی بود و اغلب می‌گوشید که جای پدرش را بگیرد.

یک عضو دیگر از همان طایفه که یکی از پسر عموهای «ماسی‌سی» بود «مانالیپو» نام داشت. او فردی سنت‌گرا و پیرتر از «ماسی‌سی» بود. «مانالیپو» که پسر یکی از بزرگترین برادرهای پدر «ماسی‌سی» بود، در موضوعات روزمره کمتر حرف می‌زد و این بدان سبب بود که او یکی از آن شکارچیان فعال نبود، و نه خانواده زیاد جالبی چون دیگران داشت. او هیچ پسرری نداشت تنها دودختر داشت، لذا پسر عموی دورش را به فرزند پذیرفته بود. این عموزاده پسر بود بنام «مادادبا» که نه تنها بسیار مورد علاقه «مانالیپو» بود بلکه دیگران هم با محبت‌های خود او را لوس و نتر کرده بودند، همانطور که پشمها در بین پیگ میان معمولاً مورد محبت زیاد هستند. هم «مانالیپو» و هم زنش از بدله‌گویان بزرگ بودند، و آنان از این قدرت بدله‌گویی خود برای آشنی دادن جدال‌های جدی استفاده می‌کردند، چون چیزی وجود ندارد که یک پیگ‌ی را بیشتر از مورد خنده واقع شدن آشفته و با به‌هجان آورد...

یکی از مس‌ترین عضو گروه و عضوی از همان خانواده، البته با نسبتی دور، «وانگانا» بی‌پیر بود، «وانگانا» آنقدر بچه و نوه داشت که نه او و نه زنش می‌توانستند نام تمامشان را بخاطر بیاورند. او یک پیگ‌ی عجیب و فردی اصلاح طلب بود، با وجودیکه «مانالیپو» دائماً با صدای بم و صمیق‌اش کشتزار پیگ‌ها را تبقیح میکرد، اما «وانگانا» در این باره نظر خوبی داشت. او همچنین فکر میکرد که زندگی کردن در نزدیک روستا چیز خوبی است، زیرا آنجا غذاهای خوب آنقدر بود که بتواند دزدید، چون دزدیدن برای او آسانتر از شکار کردن بود. البته این عقیده من بود چون فکر میکردم «وانگانا» بی‌پیر و بی‌نوا خیلی پیرتر از آن شده که بتواند براحتی همراه شکارچیان به تعقیب شکار برود، و او از اینکه طرد شود ترسیده بود. در واقع، او اغلب در روستاها می‌ماند در حالیکه بقیه دور شده و به جنگل رسیده بودند، و بعد یکی از پسرهای بی‌شمارش، هر چند روز یکبار می‌آمد و برای

اجنگل بود چون آنرا با غروری بی‌پایان بمن نشان میداد. او اصرار زیادی می‌ورزید که برای من کار کند، و من بسطور منظم هر دو یا سه هفته یکبار او را اخراج میکردم، زیرا نمیدانستم از همه چیز خبر داشت یا نه، او هم چون هر پیگ‌ی دیگر غیر قابل پیش‌بینی بود و دقیقاً هر کاری که بعمل خودش نبود، بی‌تأمل و آن را انجام نمیداد. هر بار که او را اخراج میکردم او هم مستقیماً به آنچه در پیش رو می‌رفت و مرا تنها می‌گذاشت، آنهم بدین حمله‌کن دست تنها چه کاری میتوانستم بکنم. منم بزودی آموختم که چگونه پیگ‌ها...

کشتزارهای زنگیان هجوم برم، برای بریدن برگ‌های پهن موز که هر شب روی آن می‌خوابیدم در چنین فشرده‌هایی «کنگی» احتمالاً دیر برمیگشت، وقتی که فکر میکردم من خوابیده‌ام، در کنار من روی زمین دراز می‌کشیدم که کم شروع میکرد به کشیدن پتولی که روی من بود تا کاملاً آنرا بخود می‌چسبید و راحت بخواب میرفت. اگر هم اعتراضی میکردم او ز سر لب ساخود چیزهایی میگفت که من نمیتوانستم بفهمم، اما برای دیگر پیگ‌ها می‌گفت که در اطراف آتش خوابیده بودند خنده دار بود چون همگی میخندیدند.

وقتی که کاملاً جدی میگفتم که اخراج است او آنرا بختوان مرغی تلقی میکرد و دوسه روزی به مرغی میرفت. بعد یکروز صبح وقتی که من از خواب بستم میخواستم، «کنگی» ناگهان رابالاسی مرتب میدیدم، که در کنار آتش پرده چسبیده زده و با مهارت در حال درست کردن صبحانه‌ای عالی برای سردوی مامی‌اش وسط خوردن صبحانه بدون آنکه بمن بگوید سیر شدیم پانه او اغلب طرف غذا را بر میداشت و با خوشرویی به دیگر جوانان عرب که در اطراف مانسته بودند تقدیم میکرد اگر به او اعتراض میکردم، او سادگی میگفت که من بعد کسلی خوردم‌ام. اگر باومینگتم که من استطاعت آنرا ندارم که به تمام حزب اقلی‌های اردو غذا بدهم، او فوراً زمین می‌پرسید که دور بین عسکاسی و لیک‌های من چقدر می‌آزاید و نظر به اینکه آن چهار صد دلار برایم تمام شده بود، و با چاق صد دلار من میتوانستم چهار صد هفته در کنگو زندگی کنم، و اینجا بود که من جواب فایده‌کنندای برای او نداشتم.

«کنگی» هم اینرا خوب میدانست علاوه بر آن، او در سرزمین خودش بود، و من صرفاً یک غریبه مزاحم بودم. بنابراین وقتی شنیدم که «کنگی» در ایستگاه حیوانات بکار شیپورزی مشغول شده است من هم آسوده خاطر شدم و هم فکرمین. من میدانستم که از دردهای زیادی نجات پیدا کرده‌ام، اما کنگی بیشتر از همه آنها ارزش داشت، به مراتب بیشتر. من شروع کردم به پیدا کردن کس دیگری که بتواند جای «کنگی» را بگیرد، اما هنوز شخص دلخواه را پیدا نکرده بودم. بعد یکروز صبح، درست چند روز پس از آنکه من تازه رسیده بودم، من بیدار شدم، و او آنجا بود. یک پیگ می‌خوش‌پوش مجلسی به شورت و پیراهن بی‌دگمه، در حالیکه فنجان‌های قهوه را با استادی در دست گرفته و زمزمه میکند. من از شیپورزی از او پرسیدم، و او گفت از اینکه هر روز صبح به آن زودی از خواب برخیزد خسته شده است، از آن گذشته شیپور لب‌پاش را زخم کرده بود. او اظهار کرد که تصمیم گرفته دوباره برای من کار کند. به او گفتم در وضعیتی نیستیم که بتوانم مزد زیادی به او بدهیم، چون میخواستم مدت زیادی آنجا اقامت کنم و مجبور بودم با مقدار پولی که داشتم مدارا کنم. «کنگی» با روئی گشاده بمن نگاه کرد، با چشمانی باز همانند یک پیگ می‌واقعی و خیلی رو راست بمن گفت که مزد پراش لقمیتی ندارد، و بعد پیش نهاد کرد هفته‌ای ۵۰ فرانک کافی است، و این دستمزدی بود به مراتب کمتر از آنکه او از شیپورزی بدست می‌آورد. و بعد گفت اگر من بتوانم موقع ترک آنجا هدیه‌ای (شاکردانه) به او بدهم، خیلی خوب خواهد بود. پیگ‌ها...

دارند آنچه را که فکر میکنند واقعا بگویند، بخور از هر گونه فریب و دخل بازی و این یکی از آن مواقع بود. در تمام این ماه‌هایی که پس از آن سپری شد «کنگی» حتی یکبار هم بیشتر از آن دستمزد ناچیزش از من تقاضای پول نکرد. حتی یکبار که من پول به همراه نداشتم و مادر و زنش و در روستا بودیم او پس از آنکه خود را خرج کرد برای خریدی مافلا خرباری نمود. در ضمن دوسالفرات قبلی‌ام من موفق شده بودم در این منطقه پیگ می‌ها را کاملاً خوب بشناسم و آشناسازی و دوستی بین ما را محکم کرده بود، گرچه بیشترین گمان این بود که آنها مرا صرفاً همچون یک اجنبی بی‌آزار تلقی کرده بودند. همه آن اتفاقاتی که در سال افتاده بود این سه سال برای من خیلی زود گذشت. کنگی گفت گروه شکار هنوز هم جمع میشوند و شکار میکنند جز آنکه آنها بعضی اوقات پالین می‌آیند یعنی به روستا وقت آنجا می‌گذرانند در ایستگاه حیوانات و پادرمثل پول بدست می‌آورند، پولی که آنها فوراً خرج خرید غذا و توتون و شراب نار گیل از مغازه‌های جدید میکنند. آنها هنوز برای یک باره‌ها پاشان (اربابان پاشان) گوشت شکار می‌آورند و بجای آن از محصولات کشتزار میگیرند. اما توسط اداره شتویق شده‌اند برای خود شروع به ساختن کشتزارهایی در جنگل کرده‌اند. این بدترین خبر ممکن بود، نظر به اینکه اگر پیگ‌ها کشتزارهایی داشته باشند، گرد هم آئی و شکارشان را غیر ممکن می‌سازد. آنها به یک مکان وابسته میشوند و دیگر وقت آنرا ندارند که جریان شکار را دنبال کنند و شیوه کهن و مرسوم خود را از دست خواهند داد.

او نفر از پسرکارترین افرادی که روی کشتزار کار میکردند و زیباترین محل پاک شده از درخت را داشتند، «نچوبو» و «ماسی‌سی» بودند. آنها دو تن از بانفوذترین فرد در گروه شکارچیان بودند. «نچوبو» به تنهایی دولیل را کشته بود، و بیش از دوتای دیگر را با کمک و همکاری دیگر افراد پیگ‌ی. او دارای سه زن بود، اما فقط یک بچه داشت، آنهم پسر بود که از زن دومش داشت. پسرش «نچوبو» نام داشت و آخرین باری که او را دیده بودم پسر پیگ‌ی سالم و شاداب بود، اما اکنون در اثر سل استخوان پا ابلج و زمین گیر شده بود. «ماسی‌سی»، یکی از نزدیکان فامیل با «نچوبو» بود، گرچه او معروفیت چندانی در شکار نداشت، اما با یک خانواده بزرگ

— وظیفه ما ارشاد ملت است. ارشاد دولتهاست. ارشاد جمیع دستگاههاست، ما از این وظیفه به خواست خدای تعالی خودداری نمی‌کنیم. در این زمان سکوت در مقابل ستمکاری، اعانت به ستمکاران است.

اعلامیه مشترک امام و سایر مراجع در خرداد ماه ۴۳

— باید دید این جمعیت کی هستند، اینها که ۱۵ خرداد را بوجود آوردند... و پس از قتل عام ۱۵ خرداد و قتل عامهای دیگر در میدانها آمدند چه نشری از جمعیت بودند... هر چه هست این قشر پائین است. این قشر کشاورز است، این قشر کارگر است، این تاجر مسلم است، این کاسب مسلم است، این روحانی متعهد است، هر چه هست از این قشر است.

از بیانات امام در پانزدهم خردادماه ۵۸

— ۱۵ خرداد ۴۷ که مصادف بود با ۱۲ محرم سوم شهادت بزرگ شهید فدakar تاریخ... سرلوحه پیروزی اسلام و ملت بود.

از پیام امام در هجدهمین سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد

— ملت ما نه محرم را که شاهد قتل عامهای وحشیانه جباران است فراموش می‌کند و نه پانزده خرداد را که سرآغاز نهضت اسلامی روحانیت است.

از پیام امام بمناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در سال ۵۸

— نهضت از حوزه علمیه قم مرکز فقاقت راستین برخاست و برقی آسا در سایر حوزه‌های علمیه و دانشگاهها و در تهران و سایر شهرها قشرهای عظیم ملت را فرا گرفت و همه را به میدان مبارزه کشید.

از پیام امام بمناسبت سالگرد پانزده خرداد سال ۵۸

— من روز پانزده خرداد را که برای همیشه عزای عمومی اعلام میکنم.

از پیام امام بمناسبت سالگرد پانزده خرداد در سال ۵۸

تبدیل احکام قرآن کریم، شاهدوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.

پاسخ امام به علماء تهران ۱۳۴۲/۱/۱۳

— اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب «ولو بلغ مابلغ».

پاسخ امام به علماء تهران ۱۳۴۲/۱/۱۳

— من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم ولسی برای قبول زورگوییها و خضوع در مقابل جباریهای شما حاضر نخواهم کرد.

از نامه امام مورخ ۱۳۴۲/۱/۱۳

— منطبق این دولت و بعضی اعضای آن محو احکام اسلام است. تا این دولت غاصب یاغی سرکار است. مسلمین روز خوش نخواهند دید.

از پیام امام بمناسبت چهلین روز حمله کماندوهای رژیم شاه به مدرسه فیضیه ۴۲/۱۲/۱۲

— علماء اسلام و زعمای دین و ملت دیندار ایران و ارتش نجیب با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار هم‌دوش آنهاست و از پیمان با اسرائیل دشمن اسلام و دشمن ایران مستنفر و منزجر است.

از پیام امام بمناسبت چهلین روز حمله کماندوهای رژیم شاه به مدرسه فیضیه

— واقعه ۱۵ خرداد، ننگ بزرگی برای هیأت حاکمه ببار آورد، این واقعه فراموش شدنی نیست. تاریخ آن را ضبط کرد.

اعلامیه مشترک امام و سایر مراجع در خرداد ماه ۴۳

— ملت اسلام این مصیبت را فراموش نمیکنند ما روز دوازدهم محرم را عزای ملی اعلام میکنیم، بگذار ما را مرتجع بخوانند، کهنه پرست بدانند.

اعلامیه مشترک امام و سایر مراجع در خرداد ماه ۴۳



— حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد، با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند و اینها به ملت مسلمان خود و روحانین و طلاب بی‌پناه.

پاسخ امام به علماء تهران ۱۳۴۲/۱/۱۳

— شاهدوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش، شاهدوستی یعنی ضربزدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام، محو آثار اسلامیت، شاهدوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و



این سؤال ها را امپریالیستها و غارتگران میلیتاریست پاسخ شرافتمندانه و واقع‌بینانه نمیدهند. نمیخواهند پاسخ صحیح بدهند. ولی باید بدانند که این پاسخ را مشت‌های گره‌کرده ملل مستضعف خواهند داد و این پاسخ مشت محکمی هست که اینک در اقصی نقاط جهان برده‌ها را استکبار جهانی کوبیدن آغاز کرده است. ما بزودی شاهد درهم ریختن دندانهای تیز این گرگ صفتان خواهیم بود.

این مشت ها دارند دربخشی از سرزمینها کوبیده میشوند و دردیگر سرزمین هانیز آماده کوبیدن هستند. کوبیدنی که تاروپود حیات این مستکبران را ازهم میدرد.

مایملک آنان نیست؟ این کلمه مرموز «منافع» که امریکا موبه‌کنان، ترجیح بند آنرا تکرار میکند، چه مفهومی جز غارتگری دارد؟ امپریالیسم، در سرزمینها و در خانه‌ها و منازل دیگران چه منافی میتواند داشته باشد؟ و چرا چنین منافی داشته باشد؟ چرا اجازه نمیدهد که سباهوستان مظلوم و مستضعف امریکایی و سرخپوستان گشتار شده و تاراج شده در سرزمین های اصلی خودشان در قلب امریکای جهانخوار و منافع خود را بدست آورند؟ آیا امریکا واروپا را که امروزه بانگ «انالرجل» میزنند، دست‌های توانای حکمین ملل مستضعف و کالاهای تاراج شده آنان نساخته اند؟ و صد هاسوال دیگر.



این سرزمین ها و ملت‌های آنان است که باید داری ملت‌های مستضعف آفریقا و آسیا و امریکای لاتین، این برنامه امپریالیسم بهم خورده و اوضاع گیتی بنفع ملتها در حال تغییر است. اما استکبار جهانی که از بسکابر بردن تمام شیوه‌ها و موقوفیت عام و تمام تر فن‌های مزورانه خویش نا امید شده است، اینک چنگ و دندان تیز میکند تا در سایه سیاست میلیتاریسم، دنیا را بپویره ملل مستضعف را، قتل کند. تولید بمب آدم‌کش نوترونی که فقط

در کسوت دانشمندان و اهل تحقیق و تفحص باشعار، آشنا ساختن قبایل با اصطلاح وحشی آفریقایی به تمدن غربی، باین سرزمین‌ها رخنه کرده بودند، تا نتوانستند و کالا های این ملل مستضعف را «گزیده» سازند و انگهی میلیون ها تن این کالا ها را دزدیدند و به اروپا بردند و زمینه صنعتی شدن ملل نیمه وحشی و پوستپوش اروپا را ایجاد نمودند. استعمار کهن انسان ها را برای بردگی و کالاها را برای استفاده های تجارته و صنعتی میبردند و استعمار نو، با استخدام مزدوران خود فروخته، حضور خود را در صحنه‌های سیاست و اقتصاد این کشور ها و کسب منافع از آنها حفظ میکنند و امپریالیسم نیز با جهانی کردن سرمایه‌داری، در صدد بلعیدن



دزدان با چراغ!

رانشان میدهد که توسط این «دزدان با چراغ» که دانش را در خدمت چپاول استخدام کرده بودند، طبقه‌بندی شده و برای بسیج تمام نیروهای اصلی استعمارگران و مزدوران خود فروخته آنان، جهت استخراج، پالایش، بسته‌بندی و صدور در اروپا، بعنوان گام اصلی غارتگری، مورد استفاده قرار میدادند. و همان سان که مولانا جلال‌الدین گفته است: «چودزدی با چراغ آید، گزیده تربرد کالا»، این دزدان که

این عکس نیز از کتاب «رپرتاژ تاریخی آفریقای سیاه» چاپ آلمان اقتباس شده است و بخوبی نشان میدهد که در نخستین روزگار نفوذ استعمارگران اروپایی در سرزمین های آفریقا، منابع زیرزمینی و وحشی ثروت های انسانی که همان نیروی فعال جامعه آفریقا بودند، با شیوه‌های با اصطلاح علمی و ساینفیک، غارت میشدند. این عکس چند نمونه کوچک از مطالعات و تحلیل های «کیفی» و «کمی» معادن سرشار آفریقا